**سعد و سعید ب**

**یاوران راستین پیامبرص**

**تألیف:**

**ایوب گنجی**

**1385**

|  |  |
| --- | --- |
| عنوان کتاب: | سعد و سعید یاوران راستین پیامبر |
| تألیف: | ایوب گنجی |
| موضوع: | اهل بیت، صحابه و تابعین |
| نوبت انتشار:  | اول (دیجیتال)  |
| تاریخ انتشار:  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| منبع:  |  |
|  |  |
| این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.www.aqeedeh.com |  |
| ایمیل: | book@aqeedeh.com |
| سایت‌های مجموعۀ موحدین |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[بخش‌ اول‌: سعد بن‌ ابي‌وقاص**‌ س** قهرمان‌ قادسيه‌، فاتح‌ مدائن‌ و نابود كننده‌ي‌ آتش‌ مجوسيّت‌ در ايران‌ 9](#_Toc332018585)

[سعد س را بشناسیم: 9](#_Toc332018586)

[سعد س قبل از اسلام: 9](#_Toc332018587)

[سعد س چگونه در آغوش اسلام قرار می‌گیرد: 11](#_Toc332018588)

[استقامت سعد س بر توحید: 12](#_Toc332018589)

[مبارزه عاطفه و ایمان: 14](#_Toc332018590)

[فدا کردن جان و مال در راه خدا: 15](#_Toc332018591)

[اول تیرانداز اسلام 15](#_Toc332018592)

[نگهبان پیامبرص: 16](#_Toc332018593)

[پیامبرص سعدس را دوست دارد: 17](#_Toc332018594)

[پروردگارا، سعد را شفا بده! 17](#_Toc332018595)

[سعدس مستجاب الدعوة: 18](#_Toc332018596)

[نمونه‌هایی از قبولی دعا سعدس: 19](#_Toc332018597)

[دفاع از اصحاب رسولص: 20](#_Toc332018598)

[ترس مردم از دعای سعدس: 21](#_Toc332018599)

[سعدس و جهاد در راه خدا: 22](#_Toc332018600)

[حملات امیراطوری ایران بر مناطق عراق: 24](#_Toc332018601)

[توصیه‌های تاریخی حضرت عمر س به حضرت سعد: 25](#_Toc332018602)

[سعدس به سوی قادسیه می‌رود: 28](#_Toc332018603)

[نمایندگان سعد برای گفتگو با رستم فرمانده فارس: 29](#_Toc332018604)

[درخواست رستم برای مذاکره: 30](#_Toc332018605)

[گروه اعزامی از طرف سعد به سوی یزدگرد: 34](#_Toc332018606)

[بازگشت گروه و مژده‌ی پیروزی برای سعدس: 36](#_Toc332018607)

[شیپور جنگ به صدا در آمد: 36](#_Toc332018608)

[حضرت عمرس و دعاهای شبانه‌ روزی‌اش: 40](#_Toc332018609)

[نامه‌ی فرمانده سپاه اسلام به امیرالمؤمنین: 41](#_Toc332018610)

[حرکت به‌سوی پایتخت ایران: 42](#_Toc332018611)

[فتح بابل و کوئی 42](#_Toc332018612)

[به‌سوی «مدائن» پایتخت ایران: 43](#_Toc332018613)

[عبوری بی‌نظیر ازدریا در تاریخ جنگ‌ها: 44](#_Toc332018614)

[اینها انسان نیستند، دیو‌اند! 46](#_Toc332018615)

[فتح مدائن و کاخ سفید ایران: 46](#_Toc332018616)

[ویژگی‌های کاخ سفید ایران: 48](#_Toc332018617)

[واقعه جلولاء: 49](#_Toc332018618)

[فتح حلوان: 51](#_Toc332018619)

[فتح الفتوح (فتح نهاوند): 52](#_Toc332018620)

[بناء کوفه 53](#_Toc332018621)

[حضرت سعدس و فتنه‌ی بزرگ: 54](#_Toc332018622)

[فضائل و ویژگی‌های حضرت سعدس: 55](#_Toc332018623)

[آيات‌ قرآن‌ در شأن‌ حضرت‌ سعد س 55](#_Toc332018624)

[**حضرت‌ سعد س از ديدگاه‌ رسول‌ الله** ص: 58](#_Toc332018625)

[سعدس از دیدگاه صحابه 61](#_Toc332018626)

[شجاعت سعدس 63](#_Toc332018627)

[ژهد و روی‌گردانی سعدس از دنیا 63](#_Toc332018628)

[صدق و راستی سعدس 64](#_Toc332018629)

[دیدن جبرائیل و میکائیل علیهما السلام: 64](#_Toc332018630)

[هنگامه‌ی کوچ فرا رسید 65](#_Toc332018631)

[سعدس در یک نگاه: 66](#_Toc332018632)

[بخش‌ دوم‌: سعيد بن‌ زيد**س** قهرمان‌ نبرد يرموك‌ و اولين‌ والي‌ شام‌ در اسلام‌ 67](#_Toc332018633)

[حضرت سعید بن زیدس: 67](#_Toc332018634)

[مردی از تبار حقیقت: 67](#_Toc332018635)

[سعیدس در آغوش اسلام: 71](#_Toc332018636)

[سعید س و شکنجه‌ی قریشیان: 72](#_Toc332018637)

[آزار سعیدس و مسلمان شدن عمر بن خطابس: 72](#_Toc332018638)

[حضرت سعیدس و هجرت به مدینه: 77](#_Toc332018639)

[حضرت سعیدس و جهاد در راه اسلام: 78](#_Toc332018640)

[سعیدس شیر جنگجو در معرکه‌ی یرموک: 79](#_Toc332018641)

[سعید از دیدگاه رسول اللهص: 81](#_Toc332018642)

[حضرت سعیدس و هشدار به ظالمان: 82](#_Toc332018643)

[سعیدس مستجاب الدعوة: 83](#_Toc332018644)

[حضرت سعیدس و روایت حدیث: 85](#_Toc332018645)

[هگامه‌ی کوچ فرا رسید: 86](#_Toc332018646)

[حضرت سعید بن زیدس در یک نگاه 86](#_Toc332018647)

[منابع‌ و مآخذ: 89](#_Toc332018648)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلاة والسلام‌ علی‌ رسول‌ الله وعلی‌ آله‌ وأصحابه‌ ومن‌ والاه‌، أما بعد:

به‌ راستي‌ انسان‌ نمي‌تواند از وقت‌ و زماني‌ كه‌ در اختيار دارد استفاده‌ي‌ مطلوب‌ را ببرد و يا اهميّت‌ آينده‌ را به‌ خوبي‌ درك‌ نمايد مگر اينكه‌ از گذشته‌، درس‌ و عبرت‌ بگيرد.

ما امتي‌ هستيم‌ كه‌ پروردگار به‌ سبب‌ وجود بعضي‌ از بزرگ‌مردان‌ تقوی‌ و دانش‌ بر ما منّت‌ نهاده‌ است‌، همان‌ مرداني‌ كه‌ مانند آنها در امت‌هاي‌ ديگر و در دوران‌ و اعصار گذشته‌، وجود نداشته‌ است‌.

آري‌! اين‌ بزرگ‌مردان‌، اصحاب‌ و ياران‌ رسول‌الله ص هستند كه‌ سراسر زندگي‌شان‌ براي‌ عصر ما، درس‌ و پند است‌ و ما مي‌توانيم‌ با درس‌ گرفتن‌ از زندگي‌ آنان‌ رو به‌ پيشرفت‌ و ترقي‌ بگذاريم‌.

وقتي‌ صفحات‌ زندگي‌ اين‌ عزيزان‌ را ورق‌ مي‌زدم‌ و وقايع‌ و اتفاقات‌ دوران‌ زندگي‌شان‌ و نيز عظمت‌ و تقوي‌ و ايثارشان‌ را مطالعه‌ مي‌نمودم‌ با خود مي‌گفتم‌: چگونه‌ جوانان‌ عصر ما از اين‌ اسوه‌هاي‌ نيكو و از اين‌ عظمت‌ و شكوه‌ بي‌خبرند؟! و اصلاً چگونه‌ عصر ما با اين‌ اخبار كه‌ به‌ مثابه‌ نوري‌ است‌ كه‌ مي‌توان‌ در پرتو آن‌ حركت‌ كرد و به‌ خدا رسيد، بي‌اطلاع‌ و غافلند از زندگي‌ كساني‌ كه‌ بايد در افعال‌ و اقوال‌ از آنان‌ تقليد كرد؛ چراكه‌ تشبّه‌ به‌ اهل‌ كرامت‌ و فضل‌ و بزرگي‌، فلاح‌ و رستگاري‌ را به‌ دنبال‌ دارد.

امروز در حلقه‌ و سلسله‌ي‌ بحث‌هايمان‌ به‌ بررسي‌ زندگي‌ دو تن‌ ديگر از ياران‌ رسول‌ اكرم‌ ص رسيده‌ايم‌، دو شيرمرد ميدان‌هاي‌ تقوی‌ و جهاد، دو مرد ‌بهشتی، دو مرد ايثارگر، دو شاگرد و همسنگر پيامبر اعظم‌ ص، «سعد بن‌ ابي‌وقاص‌» و «سعيد بن‌ زيد» ـ ب..

پس‌ با صفحاتي‌ از تاريخ‌ و حديث‌ همراه‌ مي‌شويم‌ تا بيشتر با اين‌ دو «اسوه‌ي‌ حسنه‌» آشنا گرديم‌.

ايوب‌ گنجي‌ ـ سنندج‌، مسجد جامع‌ قُبا

تيرماه‌ 1385 ش‌ / جمادي‌ الثاني‌ 1427 ق‌

ارتباط‌ با ما aiob@ kurdit.net

**بخش‌ اول‌**: **سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ س قهرمان‌ قادسيه‌، فاتح‌ مدائن‌ و نابود كننده‌ي‌ آتش‌ مجوسيّت‌ در ايران‌**

 سعد س را بشناسیم:

سعد پسر ابي‌وقاص‌ س حدوداً 23 سال‌ قبل‌ از هجرت‌ رسول‌اكرم‌ ص در مكّه‌ مكرّمه‌ به‌ دنيا آمد.

پدر سعد س، مالك‌ بن‌ وهيب‌ (مشهور به‌ ابي‌وقاص‌) او نيز پسر عبدمناف‌ بن‌ زُهرة بن‌ كلاب‌ بن‌ مرّة بن‌ كعب‌ بن‌ لؤي‌ بن‌ غالب‌ بن‌ فهر بن‌مالك‌ بن‌ النضر بن‌ كنانة القرشي‌ الزهري‌ مي‌باشد([[1]](#footnote-1)).

اما در مورد مادر ايشان‌، مورّخين‌ اختلاف‌ نظر دارند. اكثرمورّخين‌ بر اين‌ باورند كه‌ مادر حضرت‌ سعد س «حمنة بنت‌سفيان‌ بن‌ عبد شمس‌» مي‌باشد و بعضي‌ ديگر از جمله‌ علامه‌ حافظ‌ابن‌ حجر عسقلاني‌ / قائل‌ است‌ كه‌ مادر سعد، «حمرة بنت‌ سفيان‌بن‌ اميه‌» بوده‌ است([[2]](#footnote-2)).

كُنيه‌ي‌ حضرت‌ سعد س در تمامي‌ كتب‌ تاريخ‌ بالاتفاق‌«ابواسحاق‌» و لقب‌ او «الأسد في‌ براثنه‌»: شير در چنگالش‌، ذكر شده‌است‌([[3]](#footnote-3)).

سعد س قبل از اسلام:

هنگامي‌ كه‌ نور نبوّت‌، كوي‌ و برزن‌ مكّه‌ را منوّر كرد، سعد س در ايام‌جواني‌ و دوران‌ قدرت‌ و رشد بود. سعد س نسبت‌ به‌ پدر و مادرش‌ داراي‌عاطفه‌ و احساسي‌ لطيف‌ بود و در حق‌ آنها نيكي‌ بسيار مي‌كردمخصوصاً نسبت‌ به‌ مادرش‌ بيش‌ از حد تصوّر محبت‌ داشت‌.

با اينكه‌ در آن‌ موقع‌ در آغاز سال‌ هفدهم‌ عمرش‌ به‌ سر مي‌برد؛ اماداراي‌ عقل‌ و شعور و آگاهي‌ و درك‌ مردان‌ بزرگ‌ و پا به‌ سن‌ نهاده‌ بود،و پيرانه‌ سر رفتار مي‌كرد. مثلاً به‌ لهو و لعب‌ و بازيچه‌هايي‌ كه‌همسالانش‌ به‌ آن‌ مشغول‌ مي‌شدند علاقه‌اي‌ نداشت‌، بلكه‌ تمام‌ هم‌ّ ووقت‌ خود را در آماده‌ كردن‌ تير و ساختن‌ كمان‌ صرف‌ مي‌كرد، وهميشه‌ مشغول‌ تيراندازي‌ بود، تا جايي‌ كه‌ انگار خود را براي‌ كاري‌بس‌ بزرگ‌ آماده‌ مي‌كرد.

و نيز فساد عقيده‌ و سوء احوال‌ قوم‌ خود را، نمي‌پذيرفت‌ و آن‌ راموجب‌ آرامش‌ نمي‌دانست‌، انگار هميشه‌ منتظر بود تا دستي‌ نيرومندو قاطع‌ به‌ كار افتد كه‌ آنها را از منجلاب‌ و تاريكي‌ بيرون‌ بكشد.

در همان‌ اوان‌، مشيّت‌ و خواست‌ خداي‌ بزرگ‌ بر آن‌ قرار گرفت‌ كه‌آن‌ دست‌ توانا و قاطع‌ براي‌ رهايي‌ تمام‌ بشر، از آستين‌ حضرت‌محمد ص بيرون‌ آيد و به‌ كار افتد. اينك‌ دست‌ سرور مخلوقات‌ وكائنات‌، حضرت‌ محمد بن‌ عبدالله ص به‌ كار افتاده‌ و اين‌ دست‌نيرومند، درخشنده‌ ستاره‌ي‌ الهي‌؛ يعني‌، كتاب‌ خدا را در مشت‌ داردكه‌ هرگز خاموش‌ نمي‌شود و از فروغش‌ كاسته‌ نخواهد شد.

سعد بن‌ ابي‌ وقاص‌ س بسي‌ سريع‌، دعوت‌ هدايت‌ و حق‌ را اجابت‌ ولبيك‌ گفت‌ و سومين‌ مرد يا چهارمين‌ فرد بود كه‌ به‌ اسلام‌ مشرف‌شدند.

به‌ همين‌ علت‌، اغلب‌ به‌ عنوان‌ مباهات‌ و افتخار مي‌گفت‌:

هفت‌ روز تمام‌ من‌ يك‌ سوم‌ اسلام‌ بودم‌.

از آنجايي‌ كه‌ آثار ذكاوت‌ و مقدمات‌ مردانگي‌ در وجود سعد س مشاهده‌مي‌شد، پيوستنش‌ به‌ اسلام‌ مايه‌ي‌ شادي‌ و خوشحالي‌ پيامبر اكرم‌ ص شد؛ زيرا انتظار مي‌رفت‌ كه‌ در آينده‌اي‌ نزديك‌، اين‌ هلال‌ به‌ ماه‌كامل‌ و قرص‌ قمر مبدل‌ شود.

حرمت‌ و شرافت‌ نسب‌ و بزرگي‌ و عزّتي‌ كه‌ سعد س از آن‌ برخورداربود، باعث‌ مي‌شد جوانان‌ مكّه‌ تحريك‌ و تشويق‌ شوند و راه‌ او راپيش‌ گرفته‌، و مانند او عمل‌ كنند([[4]](#footnote-4)).

سعد س چگونه در آغوش اسلام قرار می‌گیرد:

حضرت‌ سعد س سومين‌ و يا چهارمين‌ فردي‌ است‌ در ميان‌اعراب‌ مكّه‌، كه‌ اسلام‌ را پذيرفت‌. و همانند ياران‌ پيشين‌ رسول‌الله ص ايشان‌ نيز در اوج‌ جواني‌ يعني‌ در سن‌ 17 سالگي‌ در آغوش‌اسلام‌ قرار گرفت‌.

عايشه‌ دختر حضرت‌ سعد س از پدرش‌ روايت‌ مي‌كند كه‌فرمودند:

سه‌ روز قبل‌ از اينكه‌ در آغوش‌ اسلام‌ قرار گيرم‌، خواب‌ ديدم‌، درتاريكي‌ شديدي‌ گير كرده‌ام‌ و ره‌ به‌ جايي‌ نمي‌برم‌، درست‌ زماني‌ كه‌در آن‌ تاريكي‌ دست‌ و پا مي‌زدم‌ ناگهان‌ مهتابي‌ تابيدن‌ گرفت‌.بي‌درنگ‌ به‌ طرف‌ نور رفتم‌، ديدم‌ سه‌ نفر زودتر از من‌ سبقت‌گرفته‌اند و آنجا رسيده‌اند، آنان‌ زيد بن‌ حارثه‌، علي‌ بن‌ ابي‌طالب‌ وابوبكر صدّيق‌ ش بودند. از آنان‌ پرسيدم‌: از كي‌ اينجاييد؟ گفتند: «همين‌الآن‌ آمديم‌.» صبح‌ آن‌ شب‌ تا عصر جريان‌ خواب‌ مرا به‌ خود مشغول‌كرده‌ بود. شنيدم‌ محمد بن‌ عبدالله ص مخفيانه‌ مردم‌ را به‌ دين‌اسلام‌ مي‌خواند. دريافتم‌، خداوند در رحمت‌ به‌ رويم‌ گشوده‌ و سعادت‌مرا در نظر گرفته‌ است‌ كه‌ به‌ سبب‌ آن‌، از تاريكي‌ گمراهي‌ و ناداني‌رسته‌، و به‌ نور هدايت‌ راه‌ يابم‌. فوراً خود را به‌ او رساندم‌، او را دردرّه‌ي‌ «جياد» يافتم‌ كه‌ مشغول‌ نماز عصر بود.

از ايشان‌ پرسيدم‌: شما انسان‌ها را به‌ سوي‌ چه‌ چيزي‌ فرا مي‌خوانيد؟فرمودند: «به‌ سوي‌ شهادت‌ به‌ يگانگي‌ الله و اينكه‌ من‌ رسول‌ بر حق‌خدا هستم‌». سپس‌ فرمودند: «اي‌ سعد! بگو أشهد أن‌ لاإله‌إلاالله وأشهد أن‌ محمداً رسول‌الله».

من‌ هم‌ بي‌درنگ‌ گفتم‌: «أشهد أن‌ لاإله‌إلاالله وأشهد أنک رسول‌الله»([[5]](#footnote-5)).

هدايت‌ نوري‌ است‌ ربّاني‌ كه‌ خداوند در قلب‌ هر كدام‌ از بندگانش‌ كه‌اراده‌ كند، قرار مي‌دهد. پس‌ پروردگار اينجا بود كه‌ نور هدايتش‌ را درقلب‌ سعد س انداخت‌ و او سريعاً به‌ اسلام‌ روي‌ آورد. سعد س مي‌گويد:

«ما أسلم‌ أحدٌ إلاِّ في‌ اليوم‌ الذي‌ اَسلَمت‌ُ فيه‌، وَلَقَد مَكَثت‌ُ سبعة أيّام‌ وَأنِّي لثالث‌ الإسلاَمِ‌»([[6]](#footnote-6)).

«روزي‌ كه‌ من‌ اسلام‌ را پذيرفتم‌ هيچ‌ فردديگري‌ ايمان‌ نياورد و تا هفت‌ روز من‌ يك‌ سوم‌ اسلام‌ بودم»‌.

استقامت سعد س بر توحید:

هنگامي‌ كه‌ نور ايمان‌ قلب‌ سعد را منوّر ساخت‌ او جواني‌ 17 ساله‌ و از خانواده‌اي‌ ثروتمند و نامدار بود كه‌ محبّت‌ شديد و فراواني‌ بين‌ او و پدر و مادرش‌ وجود داشت‌. مسلمان‌ شدن‌ چنين‌ جواني‌ از اين‌ خانواده‌ي‌ سرشناس‌ به‌ اين‌ آساني‌ها نبود، آنان‌ اين‌ اقدام‌ را مايه‌ي‌ ننگ‌ قبيله‌ي‌ خويش‌ تلقي‌ مي‌كردند.

پس‌ قرار گرفتن‌ سعد در آغوش‌ اسلام‌ به‌ اين‌ سهل‌ و آساني‌ تمام‌ نشد، بلكه‌ او در معرض‌ مشكل‌ترين‌ و سخت‌ترين‌ آزمايش‌ قرار گرفت‌، و حتی‌ سختي‌ و دردناكي‌ اين‌ آزمايش‌ به‌ حدي‌ رسيد كه‌ در مورد آن‌ آيه‌ي‌ قرآن‌ نازل‌ شد. اما بگذار داستان‌ را به‌ خودش‌ واگذار كنيم‌ كه‌ اين‌ تجربه‌ي‌ بي‌نظير را برايمان‌ بگويد:

«مادرم‌ به‌ محض‌ اينكه‌ از اسلامم‌ باخبر شد، آتش‌ گرفت‌ و از كوره‌ در رفت‌ و من‌ جواني‌ بودم‌ نسبت‌ به‌ او نيكو رفتار و با محبت‌، كه‌ او را بسيار دوست‌ داشتم‌، مادرم‌ به‌ من‌ رو كرد و گفت‌:

«اين‌ ديني‌ كه‌ تو اختيار كرده‌اي‌ و تو را از دين‌ پدر و مادرت‌ منصرف‌ كرده‌ است‌، چه‌ ارزشي‌ دارد؟ قسم‌ به‌ خدا يا اين‌ دين‌ را ترك‌ مي‌كني‌، يا تا مردن‌ لب‌ به‌ آب‌ و غذا نمي‌زنم‌، بگذار از گرسنگي‌ و تشنگي‌ بميرم‌. و تو هم‌ از غصّه‌ي‌ مرگ‌ من‌ دق‌ به‌ دل‌ شوي‌ و جگرت‌ بسوزد و از كارت‌ پشيمان‌ شوي‌ و خون‌ جگر بخوري‌، و تا آخر دنيا مردم‌ تو را به‌ نام‌ ننگ‌ ياد كنند».

گفتم‌: «مادر جان‌! چنين‌ كاري‌ نكن‌، چون‌ هيچ‌ چيز نمي‌تواند مرا به‌ ترك‌ دین وادارد».

ولي‌ مادرم‌ تهديد و وعده‌ي‌ خود را عملي‌ كرد، و از خوردن‌ و آشاميدن‌، براي‌ مدتي‌ مديد امتناع‌ ورزيد، در نتيجه‌ جسمش‌ لاغر و استخوانش‌ سست‌ و نيرويش‌ را از دست‌ داد. و من‌ هم‌ هر ساعت‌ پيش‌ او مي‌رفتم‌ و تشويقش‌ مي‌كردم‌ كه‌ چيزي‌ بخورد يا بنوشد، اما هر بار شديدتر از دفعه‌ي‌ قبل‌ امتناع‌ مي‌كرد، و قسم‌ مي‌خورد تا مرگ‌ چيزي‌ نخورد و ننوشد، مگر اينكه‌ من‌ دينم‌ را ترك‌ نمايم‌.

بالاخره‌ به‌ او گفتم‌:

«مادر جان‌! خودت‌ مي‌داني‌، تو را بيش‌ از تصوّر دوست‌ دارم‌، ولي‌ بايد بگويم‌، خدا و پيامبر ص را بيش‌ از تو دوست‌ دارم‌. قسم‌ به‌ خدا اگر تو هزار جان‌ داشته‌ باشي‌، و يكي‌ بعد از ديگري‌ آنها را از دست‌ بدهي‌، من‌ دينم‌ را ترك‌ نمي‌كنم‌».

مادرم‌ وقتي‌ اين‌ صحنه‌ را ديد و يقين‌ پيدا كرد كه‌ من‌ در تصميمم‌ جدّي‌ هستم‌، به‌ ناچار خوردن‌ و نوشيدن‌ را از سر گرفت‌ و اعتصاب‌ غذايش‌ را شكست‌، بعد از آن‌ خداي‌ متعال‌ اين‌ آيه‌ را نازل‌ كرد([[7]](#footnote-7)).

﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗا﴾ [لقمان: 15].

«هرگاه‌ آن‌ دو (پدر و مادر) تلاش‌ كردند كه‌ چيزي‌ را شريك‌ من‌ قرار دهي‌ كه‌ كمترين‌ آگاهي‌ از بودن‌ آن‌ و (كوچك‌ترين‌ دليل‌ بر اثبات‌ آن‌) سراغ‌ نداري‌، از ايشان‌ فرمانبرداري‌ مكن‌. (چراكه‌ در مسأله‌ي‌ عقائد و كفر و ايمان‌ همگامي‌ و همراهي‌ جايز نيست‌، و رابطه‌ي‌ خدا، مقدّم‌ بر رابطه‌ي‌ انسان‌ با پدر و مادر است‌، و اعتقاد مكتبي‌ برتر از عواطف‌ خويشاوندي‌ است‌ ولي‌ در عين‌ حال‌) با ايشان‌ در دنيا به‌ طرز شايسته‌ و به‌ گونه‌ي‌ بايسته‌اي‌ رفتار كن‌».

مبارزه عاطفه و ایمان:

اين‌ صحنه‌ يكي‌ از صحنه‌هاي‌ زيباي‌ تاريخ‌ اسلام‌ است‌ كه‌ در آن‌ مبارزه‌ي‌ عاطفه‌ و محبّت‌ انساني‌ و ايمان‌ و محبّت‌ پروردگار به‌ جنگ‌ برخاستند، اما كدام‌ يك‌ چيره‌ مي‌شوند؟ انسان‌ باايمان‌ كدام‌ راه‌ را ترجيح‌ مي‌دهد؟!.

اينجا صداقت‌ در ادعاي‌ محبّت‌ خدا و رسول‌ و دين‌ پروردگار مشخص‌ مي‌شود و عهد و پيماني‌ كه‌ با پروردگار بسته‌ است‌.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ﴾ [فصلت: 30]. [فصلت / 30]

«كساني‌ كه‌ مي‌گويند: پروردگار ما تنها خدا است‌، و سپس‌ (بر اين‌ گفته‌ي‌ خود كه‌ اقرار به‌ وحدانيّت‌ است‌ مي‌ايستند، و آن‌ را با انجام‌ قوانين‌ شريعت‌ عملاً نشان‌ مي‌دهند، و بر اين‌ راستاي‌ خداپرستي‌ تا زنده‌اند) پا بر جا و ماندگار مي‌مانند فرشتگان‌ پيش‌ ايشان‌ مي‌آيند و (بدانان‌ مژده‌ مي‌دهند) كه‌ نترسيد و غمگين‌ نباشيد...».

به‌ خوبي‌ در اين‌ صحنه‌ تأمل‌ كنيد كه‌ چگونه‌ ايمان‌ واقعي‌ و محبّت‌ الله و رسول‌ قلب‌ «سعد س» را درنورديده‌ و غبار شرك‌ و محبّت‌ غير را از آن‌ برچيده‌ است‌.

هنگامي‌ كه‌ مادرم‌ اعتصاب‌ غذا كرده‌ بود به‌ من‌ گفت‌:

«اين‌ نخوردن‌ و نياشاميدن‌ را ادامه‌ مي‌دهم‌ تا بميرم‌، آن‌ وقت‌ مردم‌ به‌ تو خواهند گفت‌: اي‌ قاتل‌ مادر!».

گفتم‌:

اي‌ مادر! اين‌ كار را نكن‌ ؛ چراكه‌ من‌ در مقابل‌ هيچ‌ چيزي‌ دينم‌ را ترك‌ نخواهم‌ كرد.

وقتي‌ ديدم‌ مادرم‌ اعتصابش‌ را نمي‌شكند به‌ او گفتم‌:

«يا أمه‌! تعلمين‌ والله لو كان‌ لك‌ مائة نفس‌، فخرجت‌ نفساً نفساً ما تركت‌ ديني‌، إن‌ شئت‌ فكلي‌ أو لا تأكلي‌»([[8]](#footnote-8)). «اي‌ مادر! اين‌ را خوب‌ بدان‌! قسم‌ به‌ پروردگار اگر صد جان‌ داشته‌ باشي‌ و يكي‌ پس‌ از ديگري‌ آن‌ را از دست‌ بدهي‌، از دينم‌ دست‌ نخواهم‌ كشيد، حال‌ ديگر هرطور كه‌ دوست‌ داري‌ مي‌خوري‌ يا نمي‌خوري‌..».

وقتي‌ اين‌ اراده‌ي‌ قاطع‌ مرا ديد، اعتصابش‌ را شكست‌ و شروع‌ به‌ خوردن‌ كرد.

فدا کردن جان و مال در راه خدا:

محبّت‌ خدا و رسولش‌ طوري‌ در قلب‌ سعد جوان‌ جاي‌ گرفته‌ بودكه‌ تمامي‌ مال‌ و وقت‌ خويش‌ و نيز جانش‌ را در كفه‌ي‌ اخلاص‌ گذاشته‌و به‌ پاسداري‌ و حمايت‌ از رسول‌الله ص و دين‌ انسان‌سازش‌پرداخت‌ تا جايي‌ كه‌ به‌ يكي‌ از محبوبان‌ پيامبر ص مبدّل‌ گشت‌.

اول تیرانداز اسلام

سعد س اولين‌ فردي‌ بود كه‌ در راه‌ خدا، به‌ سوي‌ دشمن‌ تير انداخت‌. همان‌ چيزي‌ كه‌ سال‌ها خود را برايش‌ آماده‌ كرده‌ بود. او در تيراندازي‌ مهارت‌ خاصي‌ داشت‌ و دوران‌ كودكي‌ و نوجواني‌اش‌ را با تير و كمان‌ سپري‌ كرده‌ بود.

از زهري‌ روايت‌ شده‌ كه‌:

«روزي‌ پيامبر ص گروهي‌ را به‌ منطقه‌اي‌ در سمت‌ جحفه‌ گسيل‌ داشت‌ كه‌ سعد س نيز جزو آن‌ گروه‌ بود. ناگهان‌ مشركان‌ بر مسلمانان‌ حمله‌ور شد، در اين‌ لحظه‌ حضرت‌ سعد س با تيرهايش‌ مسلمانان‌ را پشتيباني‌ كرد. اين‌ اولين‌ قتال‌ در اسلام‌ بود.

سعد در هنگام‌ تيراندازي‌ مي‌گفت‌:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أَلَا هَلْ أَتَى رَسُولَ اللّهِ أَنّي |  | حَمَيْتُ صَحَابَتِي بِصُدُورِ نَبْلِي |
| فَمَا يَعْتَدّ رَامٍ فِي عَــــدُوّ |  | بِسَهْمٍ يَا رَسُولَ اللّهِ قَبْلِي([[9]](#footnote-9)) |

آيا موضوع‌ حمايت‌ و پشتيباني‌ام‌ از اصحاب‌ و ياران‌ به‌ رسول‌ خدا ص رسيده‌ است‌، كه‌ با تيراندازيم‌ (دشمن‌ را عقب‌ راندم‌) و اي‌ رسول‌ خدا! هيچ‌ تيراندازي‌ از دشمن‌ نتوانسته‌ بر من‌ پيشي‌ بگيرد.

نگهبان پیامبرص:

محبّت‌ پيامبر ص روز به‌ روز در قلب‌ حضرت‌ سعد س در حال‌ افزايش‌ بود تا حدي‌ كه‌ دوست‌ داشت‌ جانش‌ رافداي‌ رسول‌الله ص نمايد.

در يكي‌ از شب‌ها خوابش‌ را گذاشت‌ و براي‌ نگهباني‌ منزل‌ پيامبر ص در مدينه منوره بيرون‌ رفت‌، بدون‌ اينكه‌ كسي‌ از او درخواست‌ كرده‌باشد.

از آن‌ طرف‌ نيز دقيقاً در همين‌ لحظات‌ رسول‌الله ص نزدحضرت‌ عايشه‌ ل آرزوي‌ نگهباني‌ را براي‌ منزلش‌ مطرح‌ مي‌كند. بشنويداز ام‌المؤمنين‌ عايشه‌ي‌ صديقه‌ ل كه‌ از پيامبر ص نقل‌مي‌كند كه‌ فرمود:

«ليت‌ رجلاً صالحاً من‌ أصحابي‌ يحرسني‌ الليلة» «اي‌ كاش‌امشب‌ مردي‌ نيك‌ و مخلص‌ از يارانم‌، از ما نگهباني‌ مي‌كرد».

در اين‌ لحظه‌ صداي‌ شمشير و سلاحي‌ را شنيديم‌.

پيامبر فرمود: مَن‌ هذا؟ چه‌ كسي‌ است‌؟

«قال‌: سعد بن‌ ابي‌وقاص‌، أنا يارسول‌الله جئت‌ أحرسك‌».

«گفت‌:سعد ابن‌ابي‌وقاص‌ هستم‌، يا رسول‌الله! آمده‌ام‌ تا از شما نگهباني‌ كنم‌».

پس‌ پيامبر ص با خيال‌ راحت‌ به‌ خواب‌ رفت([[10]](#footnote-10)).

پیامبرص سعدس را دوست دارد:

 پيامبر اكرم‌ ص حضرت‌ سعد س را به‌ علت‌ اينكه‌ ازپيشگامان‌ نخستين‌ اسلام‌ و از مجاهدان‌ جان‌ بركف‌ آن‌حضرت‌ ص بود،بسيار دوست‌ مي‌داشت‌.

سعد س از طايفه‌ دايي‌هاي‌ پيامبر ص بود؛ چون‌ سعد س منسوب‌ به‌«بني‌زهره‌» بود، و آمنه‌، دختر وهب‌، مادر پيامبر اكرم‌ ص هم‌ ازبني‌زهره‌ بود. و پيامبر ص به‌ اين‌ اخوال‌ (دايي‌ها) مباهات‌ مي‌كرد.

حضرت‌ جابر س مي‌گويد:

روزي‌ در محضر رسول‌الله ص نشسته‌ بوديم‌ كه‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ آمد.پيامبر ص فرمود:

**«**هذا خالي‌، فليرني‌ امرؤ خاله‌»([[11]](#footnote-11)): «اين‌ دايي‌ من‌ است‌، هر كس‌ دايي‌خود را به‌ من‌ معرفي‌ كند!».

پروردگارا، سعد را شفا بده!

عايشه‌ دختر سعد س از پدرش‌ نقل‌ مي‌كند كه‌:

روزي‌ در مكّه‌ (حجةالوداع‌) سخت‌ مريض‌ بودم‌، پيامبر ص براي‌عيادتم‌ تشريف‌ آورد. گفتم‌: يا رسول‌الله! مقدار زيادي‌ مال‌ و دارايي‌دارم‌ كه‌ به‌ جاي‌ مي‌گذارم‌ و به‌ جز يك‌ دختر ديگر كسي‌ را ندارم‌. آيامي‌توانم‌ دو سوم‌ آن‌ را صدقه‌ دهم‌ و يك‌ سوم‌ ديگر را بگذارم‌؟ پيامبرص فرمود: نه‌! گفتم‌: نصف‌، نصف‌! باز هم‌ فرمود: نه‌! اگر يك‌ سوم‌را وصيت‌ كنم‌ و دو سوم‌ را به‌ جا گذارم‌؟ فرمود: يك‌ سوم‌ و يك‌ سوم‌زياد است‌، در اين‌ لحظه‌ دستش‌ را بر جبين‌ خويش‌ گذاشت‌ (ودعايي‌ خواند) سپس‌ دست‌ مباركش‌ را بر صورت‌ و شكم‌ من‌ كشيد وفرمود:

«اَللَّهُم‌َّ اشْفِ‌ سَعْداً وَأَتْمِمْ‌ لَه‌ُ هِجْرَتَه‌»([[12]](#footnote-12)) «پروردگارا! سعد را شفا ده‌و هجرتش‌ را كامل‌ كن‌!».

سپس‌ پيامبر ص فرمود:

«اگر فرزندانت‌ بي‌نياز باشند، بهتر از آن‌ است‌ كه‌ نيازمند كمك‌ مردم‌باشند، و اگر تو به‌ خاطر كسب‌ رضايت‌ پروردگار براي‌ آنان‌ خرج‌ كني‌پاداش‌ خوهي‌ يافت‌، حتي‌ لقمه‌اي‌ را كه‌ در دهان‌ همسرت‌ مي‌گذاري‌بي‌اجر نخواهد بود».

نكته‌ي‌ عجيب‌ اينكه‌ پيامبر ص در مقابل‌ سخن‌ حضرت‌ سعد س كه‌گفت‌: «تنها يك‌ دختر دارم‌»، فرمود: «اگر فرزندانت‌ غني‌ باشند» و اين‌نشان‌ از پيش‌گويي‌ رسول‌الله ص در مورد دو چيز بود: يكي‌ اينكه‌سعد س در اين‌ مرض‌ فوت‌ نمي‌كند و به‌ بهبودي‌ دست‌ خواهد يافت‌. دوم‌اينكه‌، عمرش‌ طولاني‌ و داراي‌ اولاد زيادي‌ مي‌شود. و راست‌ گفت‌پيامبر ص و به‌ راستي‌ اين‌گونه‌ شد([[13]](#footnote-13)).

سعدس مستجاب الدعوة:

 حضرت‌ سعد س يكي‌ از ياران‌ مستجاب‌ الدعوة رسول‌الله صبود كه‌ اگر براي‌ مسئله‌اي‌ دعا مي‌كرد، پروردگاردعايش‌ را رد نمي‌فرمود و اين‌ به‌ دو علّت‌ بود:

يكي‌ اينكه‌ دستورات‌ و توجيهات‌ پيامبر ص را در مورد قبولي‌دعا رعايت‌ مي‌نمود و هيچ‌گاه‌ حرام‌ نمي‌خورد، حرام‌ نمي‌نوشيد وحرام‌ نمي‌پوشيد كه‌ اينها از شروط‌ قبولي‌ دعا هستند.

دوم‌ اينكه‌ پيامبر ص شخصاً براي‌ قبولي‌ دعاي‌ سعد، دعافرمودند. مسلّم‌ است‌ وقتي‌ رسول‌ خدا ص دعا كند و ملائكه‌ آمين‌بگويند، قطعاً آن‌ دعا قبول‌ خواهد شد.

پيامبر ص فرمود:

«اللهم‌ استجب‌ لسَعد إذا دَعَاك‌َ» «پروردگارا! دعاي‌ سعد را اجابت‌فرما، هرگاه‌ دست‌ به‌ دعا برداشت‌».

از عامر الشعبي‌ روايت‌ كنند كه‌ گفت‌:

«به‌ سعد گفتند: از چه‌ وقتي‌ دعاهايت‌ قبول‌ مي‌شود؟ سعد گفت‌: ازروز بدر، من‌ در جلوي‌ پيامبر ص حضور داشتم‌ و مشغول‌تيراندازي‌ به‌ سوي‌ دشمن‌ بودم‌، وقتي‌ تيرها را در كمان‌ مي‌گذاشتم‌مي‌گفتم‌:

«اَللَّهُم‌َّ زَلْزِلْ‌ اَقْدَامَهُم‌، وَارعَب‌ْ قُلُوبَهُم‌، وَافْعلْ‌ بهم‌».

«پروردگارا! قدم‌هايشان‌ را سست‌ گردان‌، و در قلب‌هايشان‌ وحشت‌بينداز، و اين‌ را بر سر آنان‌ بياور...».

فيقول‌ النبي‌ّ ص: «اَللَّهُم‌َّ اسْتَجِبْ‌ لِسَعْدٍ»([[14]](#footnote-14)).

پيامبر ص فرمود: «پروردگارا دعاي‌ سعد را قبول‌ بفرما!».

نمونه‌هایی از قبولی دعا سعدس:

در اين‌ زمينه‌ نمونه‌هاي‌ فراواني‌ وجود دارد كه‌ در اينجا به‌ چندنمونه‌ي‌ مختصر اكتفا مي‌كنيم‌:

جابر بن‌ سمرة س گويد:

«اهل‌ كوفه‌ نزد اميرالمؤمنين‌ عمر بن‌ خطاب‌ س از سعد بن‌ابي‌وقاص‌ شكايت‌ كردند كه‌ نمازش‌ را به‌ نيكويي‌ نمي‌خواند!

حضرت‌ عمر س پيكي‌ را نزد او فرستاد و گفت‌: «اي‌ ابواسحاق‌!اينها گمان‌ مي‌كنند كه‌ تو نمازت‌ را به‌ نيكويي‌ ادا نمي‌كني‌!»

سعد گفت‌: «قسم‌ به‌ پروردگار من‌ با همان‌ روش‌ رسول‌الله ص براي‌ اينهانماز مي‌خوانم‌ و در آن‌ كم‌ و بيشي‌ نياورده‌ام».

حضرت‌ امير براي‌ تحقيق‌ افرادي‌ را فرستاد. وقتي‌ به‌ مسجد رسيدند،مردي‌ به‌ نام‌ اسامه‌ بن‌ قتاده‌ مشهور به‌ اباسعد بلند شد و گفت‌:

«سعد در گذشت‌ و آسان‌گيري‌ و نيز در تقسيم‌ كردن‌ مساوات‌ رارعايت‌ ننموده‌ و در قضاوت‌ نيز از عدالت‌ كار نمي‌گيرد!».

حضرت‌ سعد س از اين‌ بهتان‌ شگفت‌زده‌، بلند شد و گفت‌:

قسم‌ به‌ خدا برايت‌ سه‌ دعا خواهم‌ كرد؛ پروردگارا! اگر اين‌ بنده‌ات‌دروغگوست‌ و به‌ خاطر ريا و سُمعه‌ بلند شده‌، عمرش‌ را طولاني‌ كن‌،فقرش‌ را زياد كن‌ و او را دچار فتنه‌ بگردان‌!.

بعد از آن‌، دعاي‌ سعد او را گرفت‌ و به‌ پيرمردي‌ مفتون‌ و گرفتار تبديل‌شد و مي‌گفت‌: دعاي‌ سعد به‌ من‌ رسيد.

يكي‌ از معاصرانش‌ مي‌گويد: «من‌ او را ديدم‌ كه‌ ابروانش‌ بر اثر پيري‌ وكهولت‌ سن‌ بر چشمانش‌ افتاده‌ بود و به‌ كنيزان‌ تعرض‌ مي‌كرد و در راه‌ آنان‌ رامي‌نگريست»([[15]](#footnote-15)).

دفاع از اصحاب رسولص:

 از عامر بن‌ سعد س روايت‌ كرده‌اند كه‌ گفت‌:

«سعد س مردي‌ را ديد كه‌ به‌ حضرت‌ علي‌ س و حضرت‌طلحه‌ و زبير (رضي‌الله عنهما) دشنام‌ مي‌داد. سعد او را از اين‌ كارش‌نهي‌ كرد، اما آن‌ مرد نپذيرفت‌. سعد گفت‌:

«حال‌ كه‌ اين‌ طور است‌، دعايت‌ مي‌كنم‌».

آن‌ مرد گفت‌:

«طوري‌ مرا تهديد مي‌كني‌ انگار كه‌ پيامبري‌؟!»

سعد از آنجا برگشت‌ و وضويي‌ گرفته‌ و دو ركعت‌ نماز خواند، سپس‌دست‌ها را به‌ دعا برداشت‌ و گفت‌:

«اللهم‌ إن‌ كنت‌ تعلم‌ أن‌ هذا الرجل‌ قد سب‌ّ أقواماً سبقت‌ لهم‌ منك‌ الحسنی‌ وأنه‌ قد أسخطك‌ سبّه‌ إياهم‌ فاجعله‌ آية وعبر**»** «پروردگارا، خودت‌ مي‌داني‌ كه‌ اين‌ مرد گروهي‌ را دشنام‌مي‌دهد كه‌ پيش‌تر نزد تو نيكو و مورد رضايت‌ بوده‌اند و دشنامش‌ به‌آنها تو را به‌ خشم‌ آورده‌ است‌، پس‌ او را درس‌ عبرتي‌ براي‌ ديگران‌قرار ده‌!».

طولي‌ نكشيد كه‌ شتري‌ عصباني‌ از يكي‌ از خانه‌ها بيرون‌ جهيد،طوري‌ كه‌ هيچ‌ چيزي‌ نمي‌توانست‌ جلوي‌ آن‌ را بگيرد، تا اينكه‌ به‌محل‌ ازدحام‌ مردم‌ رسيد، انگار دنبال‌ چيزي‌ مي‌گشت‌، ناگهان‌ مردمورد نظر (كه‌ سعد دعايش‌ كرده‌ بود) را يافت‌، او را كشيد و زيرلگدش‌ انداخت‌، تا اينكه‌ جان‌ سپرد([[16]](#footnote-16)).

به‌ راستي‌ خداوند دعاي‌ انسان‌ صادق‌ و صالحي‌ را كه‌ نسبت‌ به‌اصحاب‌ و ياران‌ رسول‌الله ص غيرت‌ و تعصب‌ به‌ خرج‌ دهد، بدون‌تأخير قبول‌ مي‌فرمايد؛ همان‌ افرادي‌ كه‌ از پيشگامان‌ نخستين‌ اسلام‌بودند، آناني‌ كه‌ جانشان‌ را فداي‌ پيامبر صكردند و در ركاب‌ او درتمامي‌ غزوات‌ و جنگ‌ها حضور يافتند، آناني‌ كه‌ پيامبرص ازاذيّت‌ و آزارشان‌ و از شتم‌ و دشنامشان‌ امت‌ را برحذر داشته‌ است‌:

«لا تسبّوا أصحابي‌! فوالذي‌ نفسي‌ بيده‌ لو أنفق‌ أحدكم‌ مثل‌ اُحد ذهباً ما بلغ‌ مُدّ أحدهم‌ ولا نصيفه‌»([[17]](#footnote-17)). «يارانم‌ را دشنام‌ ندهيد! قسم‌ به‌ پروردگاري‌كه‌ جانم‌ در قبضه‌ي‌ قدرت‌ اوست‌، اگر هر كدام‌ از شما به‌ اندازه‌ي‌ كوه‌ احد طلادر راه‌ خدا انفاق‌ نمايد»، از نظر ارزش‌ و ثواب‌ به‌ اندازه‌ي‌ يك‌ مُد آنها و يانصف‌ آن‌ در نزد پروردگار، نمي‌رسد.

ترس مردم از دعای سعدس:

اكثر مردم‌ اين‌ را مي‌دانستند كه‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ به‌ سرعت‌ دعايش‌ قبول‌ مي‌شود، به‌ همين‌ جهت‌ از اذيّت‌ و آزار او مي‌ترسيدند.

سعيد بن‌ مسيّب‌ گويد: «روزي‌ با حضرت‌ سعد س نشسته‌ بوديم‌ كه‌ مردي‌ بازاري‌ آمد و گفت‌:

اي‌ ابواسحاق‌! من‌ الان‌ نزد مروان‌ بودم‌ و شنيدم‌ از او كه‌ مي‌گفت‌: «اين‌ مال‌ متعلق‌ به‌ ماست‌ هر طور و به‌ هر كس‌ كه‌ بخواهيم‌ آن‌ را مي‌بخشيم‌».

سعد دست‌هايش‌ را بلند كرد و گفت‌:آيا دعا كنم‌؟

فوراً مروان‌ از روي‌ تختش‌ پايين‌ پريد و دست‌ به‌ دامانش‌ شد و گفت‌:

«تو را به‌ خدا اي‌ ابواسحاق‌! دعا نكن‌، آن‌ مال‌ از آن‌ خداوند است»‌([[18]](#footnote-18)).

سعدس و جهاد در راه خدا:

 از برجسته‌ترين‌ ويژگي‌هاي‌ حضرت‌ سعد س فداكاري‌هايش‌در جهاد في‌سبيل‌الله مي‌باشد.

او كه‌ از كودكي‌ به‌ تيراندازي‌ علاقه‌ي‌ شديدي‌ داشت‌، اين‌تخصصش‌ را در راه‌ اسلام‌ و نابود كردن‌ مشركان‌ به‌ كار گرفت‌.

حضرت‌ سعد س در اكثر غزوات‌، پيامبر ص را همراهي‌كرده‌ و به‌ عنوان‌ نگهبان‌ و پاسدار پيامبر ص شناخته‌ مي‌شود.

در روز بدر، «سعد» و برادرش‌، «عُمير»، جايگاه‌ ويژه‌ وچشمگيري‌ داشتند. «عُمير» در آن‌ موقع‌ نوجواني‌ بود كه‌ چيزي‌ از سن‌بلوغش‌ نگذشته‌ بود. وقتي‌ پيامبر ص پيش‌ از شروع‌ جنگ‌وضعيّت‌ سربازان‌ اسلام‌ را بررسي‌ مي‌كرد عمير، برادر سعد، از ترس‌اينكه‌ مبادا به‌ خاطر كمي‌ سن‌ و سال‌ او را رد كنند، خود را از ديدپيامبر صپنهان‌ كرد، ولي‌ به‌ هر صورت‌ پيامبر ص او را ديد وردش‌ كرد. عمير گريه‌ را سر داد و آن‌ قدر گريست‌ كه‌ پيامبر صدلش‌ نرم‌ شد، و اجازه‌ داد به‌ جهاد برود.

سعد كه‌ او را چنين‌ ديد، از شادي‌ در پوستش‌ نمي‌گنجيد، رفت‌ وبند شمشير را برايش‌ كوتاه‌ كرد، كه‌ به‌ خاطر كمي‌ سن‌ و كوتاهي‌ قد،بند برايش‌ بلند بود، دو برادر در راه‌ خدا به‌ طور شايسته‌ جهاد كرده‌ وجنگيدند.

اما وقتي‌ نبرد به‌ آخر رسيد و مسلمانان‌ پيروزمندانه‌ به‌ مدينه‌برگشتند، سعد تنها برگشت‌ و عُمير همراهش‌ نبود، عمير را درسرزمين‌ جهاد، شهيد به‌ جا گذاشته‌ بود، و پاداش‌ او را از خدامي‌خواست([[19]](#footnote-19))‌.

در نبرد مهم‌ و خونين‌ «اُحد»، وقتي‌ كه‌ زمين‌ زير پاي‌ مسلمانان‌ به‌لرزه‌ درآمد و زانوان‌ سست‌ شده‌ و مسلمانان‌ از اطراف‌ پيامبر صپراكنده‌ شدند، و جز تعدادي‌ قليل‌ كه‌ به‌ ده‌ نفر هم‌ نرسيدند، هيچ‌ كس‌در كنار پيامبر ص نماند، در اين‌ وقت‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌، با تير وكمانش‌ و حضرت‌ طلحه‌ س با شمشيرش‌ به‌ دفاع‌ از پيامبر صايستادند. سعد با هر تيري‌ كه‌ مي‌انداخت‌ يك‌ مشرك‌ را به‌ هلاكت‌مي‌رساند.

وقتي‌ پيامبر ص ايثارگري‌، شجاعت‌ و تيراندازي‌ سعد را ديدبه‌ تشويق‌ و تحريك‌ او پرداخت‌ و مي‌فرمود:

«ارم‌ يا سعد! فداك‌ أبي‌ و أمي‌!» «اي‌ سعد! پرتاپ‌ كن‌! بينداز پدر ومادرم‌ فدايت‌!»([[20]](#footnote-20)).

حضرت‌ سعد س گويد: «يكي‌ از مشركان‌ داشت‌ مسلمانان‌ را آتش‌مي‌زد، پيامبر ص وقتي‌ او را ديد، به‌ من‌ فرمود: اي‌ سعد! او را بزن‌!پدر و مادرم‌ فدايت‌ باد!

تيري‌ را پرتاب‌ كردم‌ كه‌ پيكان‌ نداشت‌، به‌ پيشاني‌اش‌ زدم‌، بر زمين‌افتاد و عورتش‌ نمايان‌ شد، پيامبر ص خنديد طوري‌ كه‌ دندان‌هاي‌پيشينش‌ ظاهر گشت([[21]](#footnote-21))‌.

حضرت‌ سعد س در زمان‌ پيامبر ص در تمامي‌ جنگ‌ها آن‌حضرت‌ ص را همراهي‌ كرد. پس‌ از رحلت‌ رسول‌الله ص سعدبر عهد و پيمانش‌ مبني‌ بر جهاد در راه‌ خدا باقي‌ ماند و تحت‌ فرمان‌حضرت‌ ابوبكر صديق‌ س و بعد از او زير نظر حضرت‌ عمرفاروق‌ س به‌ جهاد در راه‌ خداوند ادامه‌ داد و مانند شيري‌ تيزدندان‌ صفوف‌ دشمنان‌ را در هم‌ مي‌شكست‌ و بر فتوحات‌ اسلامي‌مي‌افزود.

حملات امیراطوری ایران بر مناطق عراق:

اخبار ناخوشايندي‌ از عراق‌ به‌ مدينه‌ي‌ منوره‌ مي‌رسيد مبني‌ بر اينكه‌ امپراطوري‌ ايران‌ اقدام‌ به‌ حملات‌ فراواني‌ بر مسلمانان‌ عراق‌ نموده‌ و در يك‌ روز چهار هزار نفر از مردم‌ مسلمان‌ عراق‌ را به‌ شهادت‌ رسانده‌اند. بحران‌ شديدي‌ عراق‌ را تهديد مي‌كرد و مردم‌ از عهد و پيمانشان‌ دست‌ مي‌كشيدند. و تمامي‌ عجم‌ها تحت‌ فرماندهي‌ «يزدگرد» جمع‌ شده‌ و نقشه‌ي‌ حمله‌ به‌ ديگر سرزمين‌هاي‌ اسلامي‌ را در سر مي‌پروراندند.

اين‌ اخبار غيرت‌ حضرت‌ فاروق‌ اعظم‌ س را تحريك‌ كرده‌ و فرمود: «به‌ خدا قسم‌ پادشاهان‌ عجم‌ را توسط‌ پادشاهان‌ عرب‌ از بين‌ خواهم‌ برد».

حضرت‌ عمر فاروق‌ س به‌ منظور جنگ‌ با امپراطوري‌ ايران‌ و سرنگون‌ كردن‌ حكومت‌شان‌ و واژگون‌ كردن‌ تاج‌ و تخت‌، و از بيخ‌ و بن‌ كندن‌ بت‌پرستي‌ بر روي‌ اين‌ كره‌ي‌ خاكي‌، سپاهي‌ آماده‌ كرد، و به‌ تمام‌ مناطق‌ تحت‌ نفوذ اسلام‌ دعوت‌نامه‌اي‌ نوشت‌ كه‌ هر كس‌ هر چه‌ در اختيار دارد، از قبيل‌ كمك‌هاي‌ مادي‌ مانند سلاح‌ و اسب‌ و بقيه‌ي‌ تجهيزات‌ و يا كمك‌هاي‌ فكري‌ و فرهنگي‌ مانند نظرات‌ و پيشنهادات‌ سازنده‌ و شعر و خطابه‌ و هر چه‌ كه‌ بتواند در معركه‌ از آن‌ استفاده‌ كرد، به‌ مدينه‌ بفرستد.

در جواب‌ درخواست‌ حضرت‌ عمر فاروق‌، جمع‌ مجاهدين‌ و جانبازان‌ از هر طرف‌ به‌ سوي‌ مدينه‌ سرازير شدند.

حضرت‌ عمر س تصميم‌ گرفت‌ شخصاً فرماندهي‌ سپاه‌ اسلام‌ را براي‌ مقابله‌ با ايرانيان‌ به‌ عهده‌ بگيرد و به‌ جاي‌ خويش‌ حضرت‌ علي‌ س را در مدينه‌ براي‌ سرپرستي‌ امور در نظر گرفت‌ و اين‌ مسئله‌ را به‌ شورى گذاشت‌، اما شوري‌ آن‌ را تأييد نكردند.

يكي‌ از مخالفان‌ اين‌ تصميم‌، حضرت‌ علي‌ مرتضي‌ س بود. او كه‌ محبّت‌ فراواني‌ نسبت‌ به‌ حضرت‌ عمر فاروق‌ س داشت‌، بسيار متفكّرانه‌ قضيه‌ را نگريست‌ و فرمود: اي‌ امير المؤمنين‌! الان‌ رُعب‌ و هيبت‌ شما در قلوب‌ پادشاهان‌ مختلف‌ جاي‌ گرفته‌ است‌ و آنها از شنيدن‌ نام‌ اميرالمؤمنين‌ لرزه‌ بر اندام‌ مي‌شوند. اگر شما به‌ اين‌ جنگ‌ برويد و پيروز شويد، شايد همه‌ فكر كنند به‌ خاطر حضور شما بوده‌ است‌، اما اگر پناه‌ به‌ خدا، شكست‌ بخوريد ديگر دشمنان‌ بر ما جسور خواهند شد و ترس‌شان‌ از مسلمانان‌ و امپراطوري‌ اسلامي‌ از بين‌ خواهد رفت‌. ولي‌ اگر فردي‌ ديگر را بفرستيد، اگر پيروز شوند كه‌ مايه‌ي‌ مباهات‌ و افتخار است‌ و اگر خداي‌ ناكرده‌ شكست‌ بخورند كسي‌ را دارند كه‌ به‌ او اميد داشته‌ باشند و هنوز دشمنان‌ از اميرالمؤمنين‌ رعب‌ و وحشت‌ به‌ دل‌ دارند، پس‌ به‌ هيچ‌ وجه‌ مصلحت‌ نيست‌ كه‌ شما در اين‌ جنگ‌ شركت‌ كنيد.

اين‌ مشورت‌ متفكّرانه‌ و دلسوزانه‌ي‌ حضرت‌ علي‌ مرتضي‌ مورد قبول‌ واقع‌ شد و در مورد فرماندهي‌ سپاه‌ اسلام‌ به‌ مشورت‌ پرداختند.

هر كدام‌ نظري‌ دادند، بالاخره‌ عبدالرحمن‌ ابن‌ عوف‌ س گفت‌: يافتم‌!

حضرت‌ عمر س فرمود: چه‌ كسي‌ است‌؟

عبدالرحمن‌ گفت‌: آنكه‌ شير در چنگالش‌ اسير است‌؛ سعد بن‌ مالك‌ (ابي‌وقاص‌).

حضرت‌ سعد س اينجا به‌ قله‌ي‌ افتخار رسيد كه‌ همه‌ي‌ آنها يك‌ صدا گفتند: شير شرزه‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌!.

پس‌ از آن‌ حضرت‌ عمر س او را خواست‌ و فرماندهي‌ سپاه‌ را به‌ او داد([[22]](#footnote-22)).

توصیه‌های تاریخی حضرت عمر س به حضرت سعد:

هنگامي‌ كه‌ سپاه‌ اسلام‌ آهنگ‌ حركت‌ نواخت‌ و خواست‌ از مدينه‌خارج‌ شود، حضرت‌ عمربن‌ الخطاب‌ س سپاهيانش‌ را بدرقه‌ كردو به‌ حضرت‌ سعد س توصيه‌هاي‌ لازم‌ را نمودند و فرمود:

«اي‌ سعد! از اينكه‌ مي‌گويند دايي‌ پيامبر ص و يكي‌ از اصحاب‌ اوهستي‌ مغرور نشو! زيرا ميان‌ پروردگار و بندگانش‌ جز طاعت‌ و فرمانبرداريش‌رابطه‌ و نسبتي‌ وجود ندارد، بنابراين‌ انسان‌ها، چه‌ شريف‌ و چه‌ پست‌ در نظرخدا يكسانند. خداوند، پروردگار آنها و آنها بندگان‌ خدا هستند كه‌ در تقوي‌ وپرهيزكاري‌ برتري‌ دارند، و با طاعت‌ به‌ عطاي‌ حق‌ نائل‌ مي‌آيند.

اي‌ سعد! پروردگار متعال‌ گناه‌ و بدي‌ را با گناه‌ و بدي‌ محو نمي‌كند، بلكه‌ گناه‌و بدي‌ را با نيكي‌ از بين‌ مي‌برد. شما و همراهانت‌ را به‌ تقوي‌ و پرهيزكاري‌توصيه‌ مي‌كنم‌؛ چراكه‌ اگر ما نافرماني‌ پروردگار را انجام‌ دهيم‌، با دشمن‌ خودفرقي‌ نداريم‌، و حتي‌ دشمنان‌ در تعداد نفرات‌ و تجهيزات‌ و مهارت‌ بر مابرتري‌ دارند.

اي‌ سعد! من‌ در مورد دشمن‌ ظاهري‌ سپاه‌ اسلام‌ هيچ‌ حزن‌ و ترسي‌ندارم‌، اما در مورد گناه‌ و نافرماني‌ سپاه‌ اسلام‌ در هراسم‌! (پس‌ از گناه‌ دوري‌كنيد و اجازه‌ ندهيد با گناه‌ كردن‌ امدادهاي‌ غيبي‌ پروردگار قطع‌ شوند!) پس‌ درسيرت‌ و رفتار پيامبر ص دقت‌ كن‌ و آن‌ را نصب‌العين‌ قرار ده‌، فرمان‌ همان‌است‌ و بس‌. اين‌ پند من‌ است‌ (تمسّك‌ به‌ سيره‌ پيامبر) و اگر آن‌ را ترك‌ كني‌ واز آن‌ روي‌ گرداني‌ اعمالت‌ به‌ فنا مي‌روند و از شكست‌خوردگان‌ خواهي‌ بود!».

و چند قدم‌ جلوتر در وقت‌ خداحافظي‌ به‌ او گفت‌:

«اي‌ سعد! كاري‌ مهم‌ و بزرگ‌ را پيش‌ روي‌ داري‌... پس‌ صبر را پيشه‌ كن‌!صبر در مقابل‌ تمامي‌ ناملايمت‌هايي‌ كه‌ به‌ تو مي‌رسد...

اي‌ سعد! بدان‌ كه‌ خشيت‌ و تقوي‌ الهي‌ در دو چيز جمع‌ مي‌گردد؛ طاعت‌ او ودوري‌ از معصيّتش‌، و به‌ راستي‌ طاعت‌ و فرمانبرداري‌اش‌ به‌ بغض‌ دنيا و علاقه‌به‌ آخرت‌ است‌، و همچنين‌ سرپيچي‌ و معصيّت‌ او به‌ محبّت‌ دنيا و بغض‌ آخرت‌است»‌.

سپس‌ براي‌ سپاه‌ اسلام‌ دعاي‌ نصر و پيروزي‌ نمود و آنان‌ را وداع‌كرد([[23]](#footnote-23)).

سپاه‌ خير و بركت‌ حركت‌ كرد. در آن‌ جمع‌، 99 نفر از ياران‌ بدر و300 نفر از ياراني‌ كه‌ در بيعت‌ رضوان‌ و بالاتر افتخار صحبت‌ راداشتند و 300 نفر از آنان‌ كه‌ فتح‌ مكه‌ را ديده‌ بودند، شركت‌ داشتند. و700 نفر از فرزندان‌ صحابه‌ نيز به‌ سلك‌ نظام‌ در آمده‌ بودند([[24]](#footnote-24)).

بعد از اين‌ نصيحت‌ها حضرت‌ سعد س به‌ همراه‌ هيأتي‌1400 نفري‌ به‌ سوي‌ عراق‌ حركت‌ كردند. كمي‌ قبل‌ از اينكه‌ سعد به‌عراق‌ برسد، «مثنّي‌» س فوت‌ مي‌كند. او قبل‌ از مرگ‌، وصيّت‌نامه‌اي‌نوشته‌ و در آن‌ توصيه‌ مي‌كند كه‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ زمام‌ تمام‌ كارها رابه‌ دست‌ گيرد، حتي‌ از سعد مي‌خواهد با همسرش‌ سلمي‌ ازدواج‌ كند،يعني‌ از سعد مي‌خواهد كه‌ جانشيني‌ به‌ تمام‌ معنا برايش‌ باشد، كه‌توصيه‌اش‌ عملي‌ هم‌ مي‌شود.

همين‌ كه‌ حضرت‌ سعد س در عراق‌ به‌ سپاهش‌ رسيد،اقداماتي‌ را به‌ اين‌ شرح‌ انجام‌ داد:

منظم‌ كردن‌ سپاه‌، تعيين‌ فرماندهان‌ جنگ‌، تعيين‌ پرچمداران‌ ازميان‌ افراد با سابقه‌، تعيين‌ فرماندهاني‌ براي‌ نواحي‌ مختلف‌ سپاه‌همچون‌ فرمانده‌ سمت‌ راست‌، چپ‌، وسط‌ و نيز فرمانده‌ سواره‌نظام‌،پياده‌نظام‌، و...

حضرت‌ سعد س حتي‌ امورات‌ اداري‌ سپاه‌ را فراموش‌ نكرد ومسؤولان‌ مختلفي‌ را براي‌ امر قضاوت‌، جمع‌آوري‌ غنائم‌ و في‌ء،دعوت‌ و ارشاد، مترجم‌ زبان‌ فارسي‌، نگارنده‌ي‌ مسائل‌ و واقعات‌ اين‌نبرد مهم‌ و... انتخاب‌ نمود. تمامي‌ فرماندهان‌ و مسؤولان‌ از ميان‌اصحاب‌ باتجربه‌ و قديمي‌ اسلام‌ انتخاب‌ شدند. تعداد مجاهدين‌اسلام‌ به‌ سي‌ هزار نفر مي‌رسيد.

سپاه‌ حركت‌ مي‌كند تا در مقابل‌ ارتشي‌ قدرتمند كه‌ حدود صدهزار جنگجو و تعداد زيادي‌ اسب‌ سوار و فيل‌ سوار را در اختياردارد، وارد كارزار شود و به‌ پيكار بپردازد. دشمن‌ داراي‌ مدرن‌ترين‌وسائل‌ و تجهيزات‌ جنگي‌ است‌. با تجربه‌ترين‌ و قوي‌ترين‌سياستمداران‌ و كارشناسان‌ نظامي‌ را به‌ كار گرفته‌ است‌. در مقابل‌،مجاهدين‌ اسلام‌ جز شمشير و نيزه‌هاي‌ ابتدايي‌ چيز ديگري‌ ندارند.اما در يك‌ چيز بر دشمن‌ برتري‌ دارند و آن‌ هم‌ «ايمان‌ و محبت به‌ الله»و اميد به‌ نصرت‌ و ياري‌ اوست‌.

سعدس به سوی قادسیه می‌رود:

بالاخره‌ سپاه‌ اسلام‌ به‌ منطقه‌ي‌ «قادسيه‌» رسيد. قادسيه‌ منطقه‌اي‌است‌ در عراق‌ نزديك‌ كربلا كه‌ اين‌ نبرد مهم‌ بين‌ دو سپاه‌ اسلام‌ ومجوسيّت‌ در آنجا روي‌ داد.

فرمانده‌ سپاه‌ اسلام‌، حضرت‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ س از اصحاب‌باتجربه‌ است‌ كه‌ در جنگ‌هاي‌ بسياري‌ شركت‌ داشته‌، لذا به‌ تعدادنفرات‌ و تجهيزات‌ سپاه‌ اسلام‌ مغرور نمي‌شود و به‌ دنبال‌ دست‌يافتن‌به‌ حقيقت‌ جهاد كه‌ همانا نشر دين‌ توحيدي‌ است‌، مي‌باشد و هدفي‌جز آن‌ ندارد.

تعداد مجاهدان‌ و رزمندگان‌ سپاه‌ اسلام‌ در اينجا به‌ 30 هزار نفررسيده‌ است‌. آنان‌ حدود يك‌ ماه‌ در منطقه‌ي‌ قادسيه‌ توقف‌ كردند ودر اين‌ مدت‌ با كسي‌ درگير نشدند. فرصت‌ مناسبي‌ بود تا با وضعيّت‌آب‌ و هوايي‌ منطقه‌، راه‌هاي‌ عبور به‌ سوي‌ شهرهاي‌ ديگر ايران‌ و نيزآمادگي‌هاي‌ نظامي‌ و غيره‌ بيشتر آشنا شوند.

از سوي‌ ديگر نمايش‌ قدرت‌ سپاه‌ اسلام‌ در مقابل‌ ايرانيان‌ به‌ شمارمي‌آمد. آنان‌ نيز كه‌ هر روز وضعيّت‌ و تعداد نفرات‌ مسلمانان‌ رابررسي‌ مي‌كردند، وقتي‌ سپاه‌ 30 هزار نفري‌ اسلام‌ را با اين‌ آمادگي‌خوب‌ مشاهده‌ كردند، به‌ مشورت‌هاي‌ اساسي‌ دست‌ زدند و نهايتاًبراي‌ مقابله‌ با اين‌ رزمندگان‌ آماده‌ و جان‌ بركف‌، قوي‌ترين‌ فرمانده‌خويش‌، يعني‌ «رُستم‌» را براي‌ فرماندهي‌ جنگ‌ با مسلمانان‌ انتخاب‌كردند. ايرانيان‌ لشكر عظيم‌ 120 هزار نفري‌ را براي‌ اين‌ امر در نظرگرفتند. كه‌ در جلو اين‌ لشكر 30 فيل‌ عظيم‌الجثه‌ و آموزش‌ ديده‌ به‌چشم‌ مي‌خورد و لشكري‌ ديگر با 80 هزار نفر آنان‌ را پشتيباني‌مي‌كرد.

رستم‌ لشكرش‌ را به‌ چند بخش‌ تقسيم‌ كرد، و براي‌ هر يك‌ سه‌فرمانده‌، يك‌ فرمانده‌ اصلي‌، فرمانده‌ سمت‌ راست‌ و فرمانده‌ سمت‌چپ‌ تعيين‌ كرد و آرايش‌ نظامي‌ خويش‌ را به‌ كار گرفت‌. از جمله‌ي‌فرماندهان‌ باتجربه‌ و قوي‌ او، «جالينوس‌»، «هرمزان‌»، «مهران‌» و«شاپور» بودند.

حضرت‌ سعد س طي‌ نامه‌اي‌ وضعيّت‌ لشكر ايرانيان‌ واطلاعاتي‌ در مورد تعداد نفرات‌ و تجهيزات‌ آنان‌ را براي‌ حضرت‌عمر س نوشت‌؛ چراكه‌ او فرموده‌ بود هر امر مهمي‌ رخ‌ داد طوري‌برايم‌ بنويسيد كه‌ انگار خودم‌ آن‌ را مي‌بينم‌.

حضرت‌ عمر س نوشت‌: آنچه‌ از سوي‌ آنان‌ مي‌بيني‌ تو را ناراحت‌ ونگران‌ نكند، از الله كمك‌ بخواه‌ و بر او توكّل‌ كن‌! ابتدا افراد خبره‌اي‌ را نزد رستم‌بفرست‌ تا آنان‌ را دعوت‌ دهند. اين‌ كار احساسات‌ آنان‌ را تحريك‌ مي‌كند وقدرت‌ شما را بر آنها نشان‌ مي‌دهد. سعي‌ كنيد هر روز برايم‌ اخبار را بفرستيد.

حضرت‌ سعد س افرادي‌ را براي‌ جمع‌آوري‌ اطلاعات‌ ووضعيّت‌ لشكر دشمن‌، به‌ سوي‌ آنان‌ روانه‌ كرد. آنان‌ همگي‌ به‌ سلامت‌و با اطلاعات‌ مهم‌ و زيادي‌ بازگشتند.

از آنجايي‌ كه‌ سعد بسيار حريص‌ بود كه‌ ايرانيان‌ هدايت‌ شوند وايمان‌ بياورند تا از دوزخ‌ نجات‌ يابند، و نيز براساس‌ دستور حضرت‌عمر س كه‌ از نظر روانشناسي‌ اقدام‌ بسيار عجيبي‌ بود، تصميم‌گرفت‌ از درِ صلح‌ وارد شود و آنها را به‌ قبول‌ دين‌ اسلام‌ تشويق‌ كند،اگر نپذيرفتند و مانع‌ ورود مسلمانان‌ براي‌ تبليغ‌ اسلام‌ در سرزمين‌ كفرشدند، ديگر چاره‌اي‌ نمي‌ماند جز جنگ‌.

نمایندگان سعد برای گفتگو با رستم فرمانده فارس:

حضرت‌ سعد س گروهي‌ هفت‌ نفره‌ از خبرگان‌ و اهل‌فصاحت‌ و بلاغت‌ را براي‌ گفتگو با رستم‌ نزد او فرستاد. آنان‌ بدون‌ترس‌ و واهمه‌ و بدون‌ توجه‌ به‌ زرق‌ و برق‌ اطراف‌ رستم‌، با ايمان‌كامل‌ و توكل‌ بر خداوند به‌ سوي‌ رستم‌ پيش‌ رفتند. قبل‌ از هر چيزي‌او را به‌ اسلام‌ و بندگي‌ پروردگار يگانه‌ دعوت‌ دادند.

رستم‌ گفت‌: براي‌ چه‌ آمده‌ايد؟ گفتند: به‌ خاطر وعده‌ي‌ پروردگارمان‌آمده‌ايم‌، اگر نپذيريد زنان‌ و فرزندان‌تان‌ را به‌ كنيزي‌ مي‌گيريم‌، اموال‌تان‌ را به‌عنوان‌ غنيمت‌ مي‌بريم‌، و خودتان‌ را مي‌كشيم‌...

هنگامي‌ كه‌ رستم‌ اين‌ كلام‌ را از افرادي‌ به‌ ظاهر ساده‌، اما قاطع‌ واستوار شنيد كه‌ پيام‌شان‌ بوي‌ تهديد و بي‌احترامي‌ را داشت‌ و نيزدانست‌ كه‌ آنها براي‌ جنگ‌ آمده‌اند و از هيچ‌ چيزي‌ نمي‌ترسند، نام‌ وشهرت‌ او و نيز لشكر عظيم‌ و تجهيزات‌ فراوانش‌ كوچك‌ترين‌تأثيري‌ در آنها نگذاشته‌ است‌، بسيار تعجب‌ كرد و ترس‌ و خوف‌ درقلبش‌ جاي‌ گرفت‌، مخصوصاً كه‌ خود نجوم‌دان‌ بود و شب‌ گذشته‌ درخواب‌ ديده‌ بود كه‌ فرشته‌اي‌ از آسمان‌ پايين‌ آمده‌ و بر تمامي‌تسليحات‌ فارس‌ها ختم‌ كشيده‌ و آنان‌ را به‌ رسول‌الله داده‌، او نيز به‌عمر بن‌ خطاب‌... اين‌ مسئله‌ ترس‌ و وحشت‌ رستم‌ را افزايش‌ داد وپي‌ برد كه‌ پايان‌ ظلم‌ و ستم‌شان‌ بر مردم‌ و پيچيده‌ شدن‌ بساط‌شاهي‌شان‌ توسط‌ همين‌ عرب‌ها خواهد بود.

او كه‌ از شجاعت‌ و جرأت‌ مسلمانان‌ در دربار خويش‌ بيشتر دچارخوف‌ و ترس‌ شده‌ بود گفت‌: بايد فعلاً دست‌ نگاه‌ داريد تا با سعد ملاقات‌كنم‌. چهار ماه‌ اين‌ قضيه‌ به‌ طول‌ انجاميد، اما جز روحيه‌ و استقامت‌چيزي‌ بر سپاه‌ اسلام‌ افزوده‌ نشد و آنان‌ هر لحظه‌ آماده‌ي‌ جهاد بودند.

درخواست رستم برای مذاکره:

 پس‌ از گذشت‌ اين‌ مدت‌ و مشاهده‌ي‌ برتري‌هايي‌ از سوي‌ سپاه‌ اسلام‌ و انجام‌ تاكتيك‌هاي‌ جنگي‌، رستم‌ نامه‌اي‌ به‌ سعد نوشت‌ و درخواست‌ كرد كه‌ نماينده‌اي‌ آگاه‌ و خبره‌ را نزد او براي‌ مذاكره‌ در مورد جنگ‌ بفرستد.

حضرت‌ سعد س ابتدا «ربعي‌ بن‌ عامر» س را فرستاد كه‌ با «رستم‌» فرمانده‌ كل‌ قواي‌ ايرانيان‌ ملاقات‌ كند. «ربعي‌» به‌ عنوان‌ نماينده‌ و سخنگوي‌ سپاه‌ اسلام‌ نزد رستم‌ رفت‌. در اينجا درس‌ بزرگي‌ را به‌ جامعه‌ي‌ بشريّت‌ و بي‌توجهي‌ به‌ مظاهر فريبنده‌ي‌ دنيوي‌ و ايمان‌ واقعي‌ به‌ پروردگار را به‌ ما نشان‌ مي‌دهد. بشنويم‌ از حضرت‌ سيد ابوالحسن‌ ندوي‌ : كه‌ اين‌ صحنه‌ را چگونه‌ به‌ ترسيم‌ مي‌كشد:

«قبل‌ از جنگ‌ قادسيه‌، حضرت‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ س فرمانده‌ لشكر اسلام‌، يكي‌ از سربازان‌ خود به‌ نام‌ «ربعي‌ بن‌ عامر» را بنا به‌ درخواست‌ رستم‌، فرمانده‌ لشكر ايران‌ نزد وي‌ فرستاد. ايرانيان‌ دربار را با فرش‌هاي‌ ابريشمي‌ و جواهرات‌ گران‌قيمت‌ تزئين‌ نموده‌ بودند، رستم‌ تاج‌ طلايي‌ بر سر نهاده‌ و لباس‌هاي‌ زربافت‌ پوشيده‌ و بر تخت‌ طلايي‌ نشسته‌ بود. ربعي‌ با لباس‌ خشن‌ و شمشير و سپر و اسبي‌ كوچك‌، بدون‌ اعتنا به‌ تشكيلات‌ رستم‌، وارد دربار شد، از اسب‌ پياده‌ شده‌ و آن‌ را به‌ يكي‌ از بالش‌ها و پشتي‌هاي‌ بزرگ‌ بست‌ و با سلاح‌هاي‌ جنگي‌ خود وارد مجلس‌ شد. درباريان‌ گفتند: نبايد با اسلحه‌ وارد مجلس‌ شوي‌! ربعي‌ گفت‌: من‌ بنا بر تقاضاي‌ شما به‌ اينجا آمده‌ام‌، اگر با همين‌ وضعيّت‌ اجازه‌ ورود مي‌دهيد، مي‌مانم‌ وگرنه‌ بر مي‌گردم‌.

رستم‌ گفت‌: بگذاريد بيايد. ربعي‌ بي‌تكلف‌، در حالي‌ كه‌ با تكيه‌ بر نيزه‌ راه‌ مي‌رفت‌، و بر اثر فشار و ضربه‌ي‌ نيز فرش‌ها سوراخ‌ و پاره‌ مي‌شدند، همچنان‌ پيش‌ رفت‌ و كنار رستم‌ نشست‌.

رستم‌ پرسيد: شما مسلمانان‌ چرا به‌ سرزمين‌ ما آمده‌ايد؟

ربعي‌ جواب‌ داد:

خدا ما را برانگيخته‌ است‌ تا انسان‌ها را از پرستش‌ بندگان‌ به‌ سوي‌ پرستش‌ خداي‌ يكتا، و از تنگناي‌ دنيا به‌ فراخناي‌ آن‌ درآوريم‌ و از جور اديان‌ برهانيم‌ و به‌ سوي‌ عدل‌ اسلام‌ راهنمايي‌ كنيم‌، او ما را با دين‌ خود به‌ سوي‌ بشر فرستاده‌ تا آنها را به‌ سوي‌ اين‌ دين‌ فراخوانيم‌، هركس‌ آن‌ را پذيرفت‌ با او سرپيكار نخواهيم‌ داشت‌ و هر كس‌ كه‌ از آن‌ سر باز زد، همواره‌ با او مي‌جنگيم‌ تا به‌ انعام‌ و موعود خداوند نائل‌ آييم‌.

رستم‌ پرسيد:آن‌ انعام‌ چيست‌؟

ربعي‌ پاسخ‌ داد:

بهشت‌ براي‌ كساني‌ كه‌ در اين‌ راه‌ جان‌ بسپارند و نصرت‌ و پيروزي‌ براي‌ كساني‌ كه‌ زنده‌ بمانند.

رستم‌ گفت‌: حرف‌ حسابت‌ را شنيدم‌، آيا به‌ ما فرصت‌ مشوره‌ مي‌دهيد؟

ربعي‌ گفت‌: آري‌! براي‌ مشوره‌ چند روز كافي‌ است‌؟ يك‌ روز يا دو روز؟!

رستم‌ گفت‌: در اين‌ فرصت‌ كوتاه‌ نمي‌توان‌ كاري‌ كرد؛ زيرا بايد مكاتبه‌ و نظرسنجي‌ كنيم‌.

ربعي‌ گفت‌: رسول‌خدا ص هنگام‌ رويارويي‌ با دشمن‌ بيش‌ از سه‌ روز مهلت‌ نداده‌ است‌، بنابراين‌ هرچه‌ زودتر فكر كنيد و از سه‌ مورد (اسلام‌، جزيه‌ يا جنگ‌) يكي‌ را انتخاب‌ كنيد.

رستم‌ گفت‌: آيا تو رهبر و فرمانده‌ مسلمين‌ هستي‌ كه‌ اين‌ گونه‌ صحبت‌ مي‌كني‌؟

ربعي‌ گفت‌: خير! همه‌ي‌ مسلمانان‌ بمانند جسد واحد هستند، كوچك‌ترين‌ آنها همانند بزرگ‌ترين‌شان‌ حق‌ دارد به‌ پناه‌جويان‌ حق‌، پناهندگي‌ بدهد.

رستم‌ وقتي‌ قاطعيّت‌ و صلابت‌ «ربعي‌» را ديد دريافت‌ كه‌ با ايشان‌ نمي‌تواند به‌ نتيجه‌اي‌ برسد، به‌ همين‌ منظور نامه‌اي‌ به‌ او داد كه‌ در آن‌ از حضرت‌ سعد فرمانده‌ سپاه‌ اسلام‌ درخواست‌ كرده‌ بود فرد ديگري‌ را براي‌ مذاكره‌ بفرستد؛ چراكه‌ ربعي‌ سخت‌گير است‌ و در مذاكرات‌ هيچ‌ نرمشي‌ را نشان‌ نمي‌دهد.

اين‌ بار حضرت‌ مغيره‌ س به‌ عنوان‌ سفير نزد رستم‌ رفت‌، ايرانيان‌ دربار را آراسته‌ و بسيار مجلل‌ ساخته‌ بودند، مغيره‌ بدون‌ اعتنا به‌ تشكيلات‌ تدارك‌ ديده‌ شده‌ وارد مجلس‌ شد و به‌ سوي‌ صدر جلسه‌ (رستم‌) پيش‌ رفت‌ و در كنار او طوري‌ نشست‌ كه‌ زانوي‌ خود را به‌ زانوي‌ او چسباند. درباريان‌ كه‌ تا آن‌ زمان‌ چنين‌ منظري‌ (يا به‌ اصطلاح‌ خودشان‌ چنين‌ گستاخي‌) را نديده‌ بودند، سخت‌ خشمگين‌ شده‌ و بازوي‌ مغيره‌ را گرفتند و از تخت‌ پايين‌ آوردند. مغيره‌ گفت‌:

رسم‌ مهمانداري‌ اين‌ نبود، در آيين‌ ما چنين‌ مجوزي‌ وجود ندارد كه‌ شخصي‌ خود را خدا قرار داده‌ بنشيند و مردم‌ مانند بنده‌ و برده‌ جلوي‌ او بايستند.

وقتي‌ كه‌ اين‌ جمله‌ي‌ بي‌باكانه‌ي‌ او را ترجمه‌ كردند، دربار را حيرت‌ و سكوت‌ عجيبي‌ فرا گرفت‌ و به‌ اشتباه‌ خود پي‌ بردند([[25]](#footnote-25)).

سخنگوي‌ مسلمانان‌ گفت‌:

طبق‌ دين‌ اسلام‌ انسان‌ها همه‌ فرزند حضرت‌ آدم‌ هستند و پدر و مادر همه‌ي‌ آنها يكي‌ است‌. پس‌ همه‌ آنها با هم‌ برابرند، هيچ‌ كس‌ بر ديگري‌ برتري‌ ندارد، مگر به‌ تقوي‌ و عمل‌ صالح‌، و عرب‌ و عجم‌ همه‌ در نزد خداوند متعال‌ با هم‌ برابرند.

رستم‌ گفت‌:

ما همسايه‌ هستيم‌ و به‌ نيكويي‌ با شما رفتار مي‌كنيم‌ و هيچ‌ اذيّت‌ و آزاري‌ به‌ شما نمي‌رسانيم‌، پس‌ به‌ سرزمين‌تان‌ برگرديد و هر وقت‌ براي‌ تجارت‌ وارد مملكت‌ ما بشويد، مانعي‌ نداريد.

مغيره‌ گفت‌:

هدف‌ ما دنيا نيست‌، و جز آخرت‌ و بهشت‌ در پي‌ چيز ديگري‌ نيستيم‌. ما آمده‌ايم‌ تا شما را از تاريكي‌ كفر و شركت‌ نجات‌ دهيم‌ و با توحيد و يكتاپرستي‌ آشنا سازيم‌.

رستم‌ گفت‌: اگر ما دين‌ شما را بپذيريم‌، شما از سرزمين‌ ما منصرف‌ مي‌شويد؟

گفتند: حتماً ما مي‌رويم‌ و اصلاً بر نمي‌گرديم‌، مگر براي‌ ضرورتي‌ چون‌ تجارت‌ و نيازهاي‌ ديگر.

رستم‌ كه‌ جواب‌ مسلمانان‌ را بارها شنيده‌ بود، باز هم‌ گفت‌: اگر ما نپذيريم‌؟

مغيره‌ گفت‌: بايد جزيه‌ بدهيد.

رستم‌ گفت‌: اگر جزيه‌ ندهيم‌؟

مغيره‌ گفت‌: شمشير ما بر گردن‌تان‌ قرار خواهد گرفت‌.

رستم‌ كه‌ سراپا وحشت‌ و اضطراب‌ شده‌ بود، ناچار گفت‌: برو به‌ فرمانده‌ات‌ بگو: رستم‌ مي‌گويد: همه‌ي‌ شما را در سرزمين‌ قادسيه‌ دفن‌ خواهم‌ كرد.

نماينده‌ي‌ اعزامي‌ از نزد رستم‌ خارج‌ شده‌ به‌ سوي‌ سعد برگشت‌. رستم‌ صاحب‌نظران‌ سپاهش‌ را جمع‌ كرد تا با آنها در مورد دين‌ اسلام‌ و اينكه‌ آيا اسلام‌ را بپذيرند يا نه‌ مشورت‌ كند. آنها كه‌ خود را انسان‌هاي‌ بزرگ‌منش‌ و متمدن‌ مي‌دانستند، مخالفت‌ شديدشان‌ را از قبول‌ اسلام‌ اعلام‌ كردند. رستم‌ هم‌ رأي‌ آنها را تأييد كرده‌ و از پذيرش‌ اسلام‌ خودداري‌ نمود([[26]](#footnote-26)).

گروه اعزامی از طرف سعد به سوی یزدگرد:

حضرت‌ سعد س قبل‌ از اينكه‌ وارد جنگ‌ شود، به‌ خاطراتمام‌ حجّت‌، گروهي‌ ديگر را نزد كسري‌ پادشاه‌ ايران‌ فرستاد تا او رابه‌ سوي‌ دين‌ اسلام‌ دعوت‌ دهند. آنان‌ عبارت‌ بودند از «نعمان‌ بن‌مقرن‌»، «مغيره‌ بن‌ شعبه‌»، «عاصم‌ بن‌ عمرو» و «اشعث‌ بن‌ قيس‌». وقتي‌گروه‌ اعزامي‌ از كوچه‌هاي‌ كاخ‌ مدائن‌ مي‌گذشتند تا نزد يزدگرد بروند،مردم‌ از خانه‌ها بيرون‌ آمده‌ و به‌ آنها نگاه‌ مي‌كردند. تعجب‌آور است‌اين‌ انسان‌هاي‌ عقب‌ افتاده‌ با اين‌ لباس‌هاي‌ ساده‌ و اين‌ اسلحه‌هاي‌ابتدايي‌ مي‌خواهند با امپراطوري‌ قدرتمند ايران‌ بجنگند. مردم‌ باخود مي‌گفتند: محال‌ است‌ كه‌ اين‌ انسان‌هاي‌ ساده‌ بتوانند بر سپاه‌كسري‌ فائق‌ آيند!

هيأت‌ اعزامي‌، از ميان‌ صف‌هاي‌ مردم‌ عبور كرده‌، وارد كاخ‌كسري‌ شدند. يزدگرد كه‌ پادشاهي‌ بسيار متكبّر و مغرور بود با لحن‌بسيار تندي‌، خطاب‌ به‌ گروه‌ اعزامي‌ گفت‌: چطور جرأت‌ كرده‌ايد واردسرزمين‌ كسراي‌ كبير شويد؟

گفتند: ما آمده‌ايم‌ كه‌ تو را به‌ پرستش‌ خداي‌ يكتا دعوت‌ كنيم‌.

در اين‌ وقت‌ كسري‌ كه‌ برآشقته‌ و خشمگين‌ شده‌ بود، گفت‌: اگر نپذيرم‌چه‌ مي‌شود؟!

گفتند: در اين‌ صورت‌ بايد جزيه‌ بپردازيد و تحت‌ فرمان‌ حكومت‌ اسلامي‌باشيد.

كسري‌ كه‌ به‌ شدّت‌ خشمگين‌ شده‌ بود، گفت‌: اگر نپردازم‌؟

گفتند: بين‌ ما و شما اين‌ شمشيرها حكم‌ خواهند كرد.

كسري‌ به‌ نگهبانان‌ خود گفت‌: از دربار بيرون‌شان‌ كنيد، اگر به‌ خاطراين‌ نبود كه‌ سفرا كشته‌ نمي‌شوند، همگي‌ را از دم‌ تيغ‌ مي‌گذراندم‌.

سپس‌ به‌ آنان‌ رو كرد و گفت‌: كدام‌ يك‌ از شما رئيس‌ اين‌ هيأت‌ است‌؟

گفتند: چرا؟! گفت‌: يك‌ كوله‌بار خاك‌ را بر سرش‌ مي‌گذارم‌، اگر آن‌ رابرندارد همه‌ را به‌ قتل‌ مي‌رسانم‌.

عاصم‌ ين‌ عمرو س گفت‌: من‌ رئيس‌ هستم‌! البته‌ رئيس‌ گروه‌عاصم‌ نبود، فقط‌ به‌ خاطر اينكه‌ همراهانش‌ خاك‌ را حمل‌ نكنند! يك‌كوله‌بار خاك‌ بر سر عاصم‌ گذاشتند و آنها را بيرون‌ كردند.

گروه‌ اعزامي‌ نزد حضرت‌ سعد س برگشتند، از آنان‌ پرسيدند:نتيجه‌ي‌ مذاكره‌ چه‌ شد؟ عاصم‌ كه‌ حامل‌ خاك‌ بود گفت‌: اين‌ خاك‌، كليدفتح‌ فارس‌ و دربار كسري‌ مي‌باشد كه‌ نزد تو آورده‌ام‌.

آري‌! صحابه‌ به‌ بركت‌ قبول‌ دعوت‌ پيامبر ص به‌ جايي‌ رسيدندكه‌ با پادشاهان‌ متكبّر عجم‌ چنان‌ با صراحت‌ به‌ گفتگو مي‌پرداختندكه‌ اندكي‌ تحت‌ تأثير تزئينات‌ درباري‌ و جلال‌ و شكوه‌ سلطنت‌ قرارنمي‌گرفتند و اين‌ همه‌ را به‌ جوي‌ نمي‌شمردند، تو گويي‌ اين‌ همه‌ درنظر آنان‌ مجسمه‌هاي‌ بي‌روح‌ و اسباب‌بازي‌هاي‌ كاغذي‌ هستند كه‌ به‌اشكال‌ مختلف‌ درآورده‌ شده‌اند، چنان‌ واقع‌بين‌ و حق‌طلب‌ شده‌بودند كه‌ براي‌ مظاهر پوچ‌ و توخالي‌ دنيا، اصلاً حسابي‌ باز نمي‌كردندو يك‌ سر مو از اصول‌ و معيارهاي‌ اخلاقي‌ و اسلامي‌ خويش‌ منحرف‌نمي‌شدند، و خود را مكلَّف‌ مي‌دانستند كه‌ بندگان‌ خدا را از بندگي‌بندگان‌ و الوهيّت‌ بشر رهانيده‌ به‌ عبادت‌ و بندگي‌ خداي‌ يكتا سوق‌دهند([[27]](#footnote-27)).

بازگشت گروه و مژده‌ی پیروزی برای سعدس:

گروه‌ اعزامي‌ خاك‌ را برداشته‌، از كاخ‌ خارج‌ شدند و به‌ طرف‌ سپاه‌اسلام‌ تاختند. وقتي‌ نزد سعد رسيدند، قبل‌ از هر چيز خاك‌ را نشان‌داده‌، با روحيه‌ي‌ بسيار بالا گفتند: قسم‌ به‌ خدا ما در مورد اين‌ خاك‌ نظري‌نداريم‌، جز اين‌ كه‌ بشارتي‌ است‌ كه‌ ما بر سرزمين‌ آنها غالب‌ خواهيم‌ شد.

سعد با شنيدن‌ اين‌ مژده‌، سپاه‌ اسلام‌ را به‌ سوي‌ القادسيه‌ پيش‌برد.

شیپور جنگ به صدا در آمد:

ايرانيان‌ به‌ هيچ‌ وجه‌ اجازه‌ ندادند نداي‌ اسلام‌ در سرزمين‌شان‌ پخش‌ شود؛ چراكه‌ آنان‌ با ظلم‌ و ستم‌ بر مردم‌ فقير به‌ عيّاشي‌ و خوش‌گذراني‌ و شهوت‌راني‌ مشغول‌ شده‌ بودند و ديني‌ كه‌ فقير و گدا را با ثروتمند و پولدار با يك‌ ديد مي‌نگريست‌، ديني‌ كه‌ در پي‌ برابري‌ و مساوات‌ بود، ديني‌ كه‌ آزادي‌ و حقوق‌ شهروندي‌ را براي‌ همه‌ مي‌خواست‌ و... براي‌ درباريان‌ و پادشاهان‌ ايران‌ بسيار خطرآفرين‌ بود، به‌ همين‌ علّت‌ به‌ هيچ‌ وجه‌ حاضر به‌ پذيرفتن‌ آن‌ نشدند.

آنان‌ تعداد زياد و تجهيزات‌ نظامي‌ پيشرفته‌ي‌ خويش‌ را نگريستند و در مقابل‌، سپاه‌ سي‌ هزار نفري‌ مسلمانان‌ را با شمشيرهاي‌ قديمي‌ و چندين‌ اسب‌ انگشت‌شمار، طبق‌ محاسبات‌ خويش‌ مي‌توانستند در يك‌ روز تمام‌ سپاه‌ اسلام‌ را قلع‌ و قمع‌ كنند؛ چراكه‌ فرمانده‌ صاحب‌ نامي‌ همچون‌ «رستم‌» آنان‌ را فرماندهي‌ مي‌كرد...

اما اين‌گونه‌ نيست‌! قدرت‌ الله بر تمامي‌ قدرت‌ها غالب‌ مي‌آيد، هر ضعيفي‌ خود را به‌ «القوي‌» نسبت‌ دهد و بر او توكّل‌ نمايد، حتماً قوي‌ مي‌شود. اوست‌ كه‌ عزّت‌ مي‌دهد و اوست‌ كه‌ خوار و ذليل‌ مي‌كند، اوست‌ كه‌ ملك‌ و پادشاهي‌ مي‌دهد و اوست‌ كه‌ از عده‌اي‌ سلطنت‌ را مي‌ستاند... ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾ [البقرة: 20]. «خداوند بر هيچ چیز قادر و تواناست».

هنگام‌ ظهر بود، مجاهدان‌ نماز ظهر را با جماعت‌ ادا كردند. بعد از نماز، حضرت‌ سعد رو به‌ مجاهدان‌ كرده‌ و شروع‌ به‌ سخنراني‌ نمود و آنان‌ را نسبت‌ به‌ اهميّت‌ جهاد در راه‌ خدا و شهادت‌ در اين‌ راه‌ آگاه‌ ساخت‌ و فرمود:

﴿وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ ١٠٥﴾ [الأنبیاء: 105].

«ما علاوه‌ بر قرآن‌، در تمام‌ كتب‌ (انبياي‌ پيشين‌) نوشته‌ايم‌ كه‌ بي‌گمان‌ (سراسر روي‌) زمين‌ را بندگان‌ شايسته‌ي‌ ما به‌ ارث‌ خواهند برد (و آن‌ را به‌ دست‌ خواهند گرفت‌)».

پس‌ اگر شما اهل‌ تقوي‌ و جزو صالحان‌ باشيد، بايد بر اين‌ آيه‌ اعتماد كنيد كه‌ پيروزي‌ از آن‌ ماست‌.

آگاه‌ باشيد كه‌ حسد در هيچ‌ كاري‌ جايز نيست‌ مگر براي‌ جهاد در راه‌ خدا! پس‌ اي‌ مردم‌! در جنگيدن‌ و جهاد كردن‌ نسبت‌ به‌ يكديگر حسد بورزيد!.

اي‌ مجاهدان‌! به‌ ذكر پروردگار مشغول‌ شويد و در حد توان‌ «الله اكبر» و «لاحول‌ ولا قوة إلا بالله» را تكرار كنيد.

بعد از اتمام‌ سخنراني‌، خود سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ سه‌ مرتبه‌ «الله اكبر» گفت‌ و در مرتبه‌ي‌ چهارم‌ سپاه‌ توحيد به‌ سوي‌ لشكر شرك‌ حمله‌ور شد.

روز اوّل‌، جنگ‌ تا هنگام‌ غروب‌ طول‌ كشيد. هر دو سپاه‌ تلفات‌ زيادي‌ را متحمل‌ شدند، اما سپاه‌ كسري‌ چون‌ سواره‌نظام‌ قدرتمندي‌ داشت‌، توانست‌ مسلمانان‌ را غافلگيز كند. آنها فيل‌هاي‌ بزرگي‌ را به‌ سوي‌ سپاه‌ اسلام‌ سوق‌ دادند و چون‌ عرب‌ها با فيل‌ آشنايي‌ چنداني‌ نداشتند، نتوانستند در مقابل‌ فيل‌ها ايستادگي‌ كنند. از طرف‌ ديگر سواري‌هاي‌ سپاه‌ اسلام‌ رم‌ كرده‌، مهارشان‌ از دست‌ سواركاران‌ در رفت‌، لذا روز اوّل‌، شكست‌ نسبي‌ نصيب‌ مسلمانان‌ شد.

اين‌ امر براي‌ حضرت‌ سعد س بسيار گران‌ و سنگين‌ بود كه‌ مسلمانان‌ در همان‌ روز اول‌ جنگ‌ غافلگير شوند! اصلاً قابل‌ قبول‌ نبود. لذا وقتي‌ هوا كاملاً تاريك‌ شد صاحب‌نظران‌ سپاه‌ را جمع‌ كرده‌ تا با آنها در مورد چگونگي‌ مهار فيل‌هاي‌ وحشي‌ قوي‌هيكل‌ مشورت‌ كند. يكي‌ از يارانش‌ به‌ اسم‌ «قعقاع‌ بن‌ عمرو» اشاره‌ به‌ نكته‌اي‌ كرد كه‌ براي‌ سعد جالب‌ بود. لذا سعد از او خواست‌ تا بيشتر توضيح‌ دهد. قعقاع‌ چگونگي‌ اجراي‌ طرحش‌ را به‌ طور كامل‌ شرح‌ داد. طرح‌ قعقاع‌ مورد تأييد هيأت‌ مشاورين‌ و فرمانده‌ لشكر قرار گرفت‌. و اجراي‌ كامل‌ اين‌ طرح‌ به‌ قعقاع‌ محول‌ شد.

روز دوم‌، قبل‌ از آغاز جنگ‌، قعقاع‌ شترهايي‌ را آورده‌ و لباس‌هاي‌ بسيار عجيب‌ و غريب‌ به‌ تن‌ آنها پوشانده‌ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ ترسناك‌ترين‌ مخلوقات‌ خدا به‌ نظر مي‌آمدند. قعقاع‌ به‌ همراه‌ گروهي‌ شترها را به‌ سوي‌ سپاه‌ ايران‌ مي‌راند تا جايي‌ كه‌ شترها را تا قلب‌ سپاه‌ دشمن‌ پيش‌ برد. وقتي‌ فيل‌ها و اسب‌هاي‌ دشمن‌ اين‌ حيوانات‌ ترسناك‌ را ديدند، نعره‌هاي‌ عجيبي‌ سر دادند و رم‌ كردند طوري‌ كه‌ مهارشان‌ از دست‌ فيل‌بانان‌ و اسب‌سواران‌ خارج‌ شد. سواركاران‌ دشمن‌ از بالاي‌ اسب‌هايشان‌ افتادند، عده‌ي‌ زيادي‌ از آنها نيز زير سُم‌ فيل‌ها و اسب‌هاي‌ سركش‌ له‌ شده‌ و از بين‌ رفتند. از طرف‌ ديگر سپاهيان‌ اسلام‌ كه‌ تزلزل‌ سواره‌نظام‌ ايرانيان‌ را ديدند، تقويت‌ شدند و با قدرت‌ هر چه‌ تمام‌تر به‌ پيش‌ تاختند. روز دوم‌، جنگ‌ با پيروزي‌ مسلمين‌ و سپاه‌ اسلام‌ به‌ پايان‌ رسيد.

صبح‌ روز سوم‌ باد شديدي‌ وزيدن‌ گرفت‌ و چادرهاي‌ لشكر ايران‌ را از جا كَند. وحشت‌ سر تا پاي‌ رستم‌ و لشكريانش‌ را فرا گرفت‌ و نتوانستند بيشتر مقاومت‌ كنند، لذا نظم‌ و يكپارچگي‌شان‌ كاملاً به‌ هم‌ خورد. و جمع‌ زيادي‌ از آنان‌ پا به‌ فرار گذاشتند. تقريباً وقت‌ غروب‌ بود كه‌ «هلال‌ بن‌ علقمه‌» كه‌ يكي‌ از فرماندهان‌ شجاع‌ و قوي‌ سپاه‌ بود، رعدآسا خود را به‌ چادر فرماندهي‌ سپاه‌ دشمن‌ رساند، و به‌ آساني‌ رستم‌ سرگردان‌ را به‌ هلاكت‌ رساند. سپس‌ با صداي‌ بلند بانگ‌ برآورد: «الله اكبر» رستم‌، فرمانده‌ سپاه‌ فارس‌ را به‌ هلاكت‌ رساندم‌. وقتي‌ خبر كشته‌ شدن‌ رستم‌ پخش‌ شد، سربازان‌ ايراني‌ كاملاً روحيه‌ي‌ خويش‌ را از دست‌ داده‌ و با تمام‌ توان‌ پا به‌ فرار گذاشتند. و بدين‌ شكل‌ نصرت‌ الهي‌ و امدادهاي‌ غيبي‌ پروردگار شامل‌ حال‌ مجاهدان‌ گرديد و دشمنان‌ آزادي‌ و خيرخواهي‌ را به‌ خاك‌ هلاكت‌ نشاند.

آري‌! بار ديگر پروردگار توانا همانند روز احزاب‌ و خندق‌، نصرت‌ خويش‌ را شامل‌ حال‌ مسلمانان‌ مخلص‌ نمود و با لشكرهاي‌ غيبي‌ خويش‌ مجاهدان‌ را ياري‌ رساند، و باز هم‌ صحنه‌اي‌ از صحنه‌هاي‌ دوران‌ پيامبر ص تكرار شد كه‌ عده‌ي‌ كمي‌ در مقابل‌ چند برابرشان‌ به‌ پيروزي‌ رسيدند:

﴿كَم مِّن فِئَةٖ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةٗ كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ [البقرة: 249].

«چه‌ بسيارند گروه‌هاي‌ اندكي‌ كه‌ به‌ فرمان‌ خدا (توفيق‌ نصيبشان‌ شده‌ است‌ و) بر گروه‌هاي‌ فراواني‌ چيره‌ شده‌اند. و خداوند با شكيبايان‌ (و در صف‌ استقامت‌كنندگان‌) است‌».

اين‌ فضل‌ و لطف‌ پروردگار بود كه‌ در وعده‌ي‌ خويش‌ تخلف‌ نمي‌كند كه‌ فرموده‌:

﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ٥١﴾ [غافر: 51].

«ما قطعاً پيغمبران‌ خود را و مؤمنان‌ را در زندگي‌ دنيا و در آن‌ روزي‌ كه‌ گواهان‌ بپا مي‌خيزند ياري‌ مي‌دهيم‌ و دستگيري‌ مي‌كنيم»‌.

صداي‌ الله اكبر در ميدان‌ جنگ‌ طنين‌انداز شد و پيروزي‌ شيريني‌ براي‌ مسلمانان‌ به‌ دست‌ آمد. حضرت‌ سعد س نامه‌اي‌ براي‌ اميرالمؤمنين‌ حضرت‌ عمر بن‌ خطاب‌ س نوشته‌، مژده‌ اين‌ پيروزي‌ شيرين‌ را به‌ استحضار خليفه‌ رساند([[28]](#footnote-28)).

حضرت عمرس و دعاهای شبانه‌ روزی‌اش:

زماني‌ كه‌ جنگ‌ در جبهه‌ ايران‌ بين‌ سپاه‌ اسلام‌ و سپاه‌ فارس‌ درجريان‌ بود، خليفه‌ي‌ راشده‌ي‌ پيامبر ص يعني‌ حضرت‌ عمرفاروق‌ س هر روز در پيشگاه‌ پروردگار سر به‌ سجده‌ نهاده‌ و براي‌پيروزي‌ سربازانش‌ دعا مي‌كرد. بعضي‌ از مورّخين‌ گويند: در آن‌ ايّام‌چشمان‌ اميرالمؤمنين‌ به‌ خواب‌ نرفت‌ و هميشه‌ به‌ دروازه‌هاي‌ ورودي‌مدينه‌ چشم‌ مي‌دوخت‌ تا پيكي‌ از جبهه‌هاي‌ نبرد برسد و خبري‌ براي‌خليفه‌ بياورد.

روزي‌ از روزها طبق‌ عادت‌ روزهاي‌ قبل‌ حضرت‌ عمر س دردروازه‌ي‌ ورودي‌ مدينه‌ي‌ منوّره‌ به‌ انتظار پيك‌ و قاصدي‌ نشسته‌ بود،و با سادگي‌ تمام‌ با لباسي‌ وصله‌دار بر روي‌ خاك‌ نشسته‌ و مشغول‌ دعابود. ناگهان‌ سواري‌ با سرعت‌ تمام‌ وارد شهر شد. حضرت‌ عمر سبا عجله‌ به‌ استقبال‌ او رفته‌ و پرسيد: از كجا مي‌آيي‌؟ آيا از مسلمانان‌ درجبهه‌ي‌ ايران‌ خبري‌ داري‌ يا نه‌؟ مرد تازه‌ وارد حضرت‌ عمرس رانشناخت‌، و زياد نزد او معطل‌ نشد، فقط‌ گفت‌: اي‌ برادر! مژده‌ي‌ پيروزي‌سپاه‌ اسلام‌ را براي‌ خليفه‌ آورده‌ام‌. اين‌ را گفته‌ و سريعاً به‌ سوي‌دارالخلافت‌ تاخت‌، تا خليفه‌ را ببيند. حضرت‌ عمر س بدون‌اينكه‌ عصباني‌ شود و او را ملامت‌ نمايد، به‌ دنبالش‌ مي‌دويد. كساني‌كه‌ از مقصد پيك‌ جنگي‌ مطلع‌ شدند صدا مي‌زدند: صبر كن‌! خليفه‌ به‌دنبال‌ تو مي‌دود. آن‌ جوان‌ مجاهد توقف‌ كرد و گفت‌: اميرالمؤمنين‌شماييد؟! خواهش‌ مي‌كنم‌ مرا ببخشيد به‌ خاطر عجله‌ و اهميّت‌ خبر نتوانستم‌ ازشما پرس‌ و جو كنم‌.

سپس‌ نامه‌ي‌ حضرت‌ سعد س را تقديم‌ حضرت‌ عمر سكرد.

نامه‌ی فرمانده سپاه اسلام به امیرالمؤمنین:

حضرت‌ عمر س نامه‌ را باز كرد و با صداي‌ بلند خواند. متن‌ نامه‌ بدين‌ شرح‌ بود:

«از سعد بن‌ ابي‌وقاص‌، فرمانده‌ سپاه‌ اسلام‌ در جبهه‌ فارس‌ به‌ خليفه‌ي‌ مسلمين‌ حضرت‌ عمر بن‌ خطاب‌!.

پيروزي‌ و فتحي‌ را كه‌ خداوند نصيب‌ رزمندگان‌ اسلام‌ كرده‌ است‌، بشارت‌ و تهنيّت‌ مي‌گويم‌. ما با كمك‌ پروردگار بر دشمن‌ غالب‌ آمده‌ و شمشيرهايمان‌ بر گردن‌ آنان‌ سوار است‌. مجاهدان‌ روزهنگام‌، سواران‌ دلاور و رزمندگاني‌ هستند مانند پرندگان‌ شكاري‌، و شب‌هنگام‌ به‌ ذكر و تلاوت‌ قرآن‌ مشغولند و مانند زمزمه‌ي‌ زنبور عسل‌ صداي‌ زمزمه‌ي‌ قرآن‌ آنان‌ گوش‌ها را نوازش‌ مي‌دهد. (آنان‌ رزمندگان‌ روز و عابدان‌ شب‌ هستند).

اي‌ اميرالمؤمنين‌! مرداني‌ از ما شهيد شدند و به‌ سوي‌ پروردگارشان‌ شتافتند و بقيه‌ نيز سربازاني‌ هستند كه‌ در انتظار شهادت‌ به‌ سر مي‌برند.

﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ٢٣﴾ [الأحزاب: 23].

«درميان‌ مؤمنان‌ مرداني‌ هستند كه‌ با خدا راست‌ بوده‌اند در پيماني‌ كه‌ با او بسته‌اند. برخي‌ پيمان‌ خود را بسر برده‌اند (و شربت‌ شهادت‌ را سركشيده‌اند) و برخي‌ نيز در انتظارند (تا كي‌ توفيق‌ رفيق‌ مي‌گردد، و جان‌ را به‌ جان‌ آفرين‌ تسليم‌ خواهند كرد) آنان‌ هيچ‌گونه‌ تغيير و تبديلي‌ در عهد و پيمان‌ خود نداده‌اند (و كمترين‌ انحراف‌ و تزلزلي‌ در كار خود پيدا نكرده‌اند)».

وقتي‌ حضرت‌ عمر س نامه‌ي‌ سعد را خواند بر روي‌ زمين‌ افتاد و سجده‌ي‌ شكر را به‌ جاي‌ آورد، سپس‌ گريه‌ سر داد!.

مردم‌ گفتند: يا اميرالمؤمنين‌! آيا روز پيروزي‌ گريه‌ مي‌كني‌؟!.

حضرت‌ عمر س در جواب‌ گفت‌: مي‌ترسم‌ شما بر دنيا پيروز شويد (و به‌ خاطر جمع‌ كردن‌ دنيا) يكديگر را انكار كنيد، آن‌ وقت‌ اهل‌ آسمان‌ شما را انكار كنند!([[29]](#footnote-29)).

اين‌ بود نشاني‌ ديگر از تقوي‌ و خداترسي‌ حضرت‌ اميرالمؤمنين‌ عمر فاروق‌ س.

حرکت به‌سوی پایتخت ایران:

 حضرت‌ عمر س دستور داد تا فتح‌ كامل‌ ايران‌ و به‌ دست‌گرفتن‌ «مدائن‌» كه‌ پايتخت‌ ايران‌ به‌ شمار مي‌آمد، دست‌ از جهادنكشند. تا به‌ طور كلي‌ آتش‌پرستي‌ و بت‌پرستي‌ از ايران‌ ريشه‌كن‌ شودو مردم‌ با دين‌ توحيد و يكتاپرستي‌ آشنا گردند. به‌ همين‌ منظور پس‌ ازاستراحتي‌ چند روزه‌، سپاه‌ اسلام‌ به‌ سوي‌ «مدائن‌» ركاب‌ زد.

فتح بابل و کوئی

- از شهرهاي‌ قديم‌ واقع‌ در ساحل‌ فُرات‌.

- منطقه‌اي‌ از سرزمين‌ بابل‌ واقع‌ در عراق‌.

جنگ‌ قادسيه‌ در شوّال‌ سال‌ چهاردهم‌ هجري‌ پايان‌ يافت‌. سپاهيان‌ اسلام‌ پس‌ از استراحتي‌ چند روزه‌ براي‌ ادامه‌ي‌ فتوحات‌ به‌ سوي‌ پايتخت‌ امپراطوري‌ ايران‌ حركت‌ كردند.

حضرت‌ سعد س ابتدا فرماندهان‌ قسمت‌هاي‌ مختلف‌ لشكر را مشخص‌ كرد. «زهرة بن‌ حورية» را به‌ عنوان‌ فرمانده‌ لشكر پيشتاز انتخاب‌ كرد. سپس‌ فرماندهان‌ قسمت‌ راست‌ لشكر و قسمت‌ چپ‌ لشكر و فرمانده‌ پياده‌نظام‌ و سواره‌نظام‌ را تعيين‌ نمود.

زهره‌ با گروهش‌ پيش‌تر از لشكر حركت‌ كردند تا اينكه‌ با لشكري‌ از ايران‌ رو به‌ رو شدند. جنگ‌ آغاز شد و پس‌ از مدت‌ كوتاهي‌ باز هم‌ سپاه‌ اسلام‌ پيروز شد و دشمن‌ شكست‌ خورده‌ به‌ طرف‌ بابل‌ فرار كرد و در بابل‌ به‌ جمع‌ شكست‌ خورده‌هاي‌ جنگ‌ القادسيه‌ پيوستند. زهره‌ كه‌ از اجتماع‌ گروه‌ زيادي‌ از شكست‌ خورده‌ها در بابل‌ مطلع‌ شد نامه‌اي‌ براي‌ سعد نوشته‌ و او را از اين‌ موضوع‌ باخبر كرد. در بابل‌ دشمن‌ به‌ فرماندهي‌ شخصي‌ به‌ اسم‌ «فيرُزان‌» مترصد آمدن‌ سپاه‌ اسلام‌ بود تا آنان‌ را غافلگير كند، ولي‌ با كمك‌ و ياري‌ خداوند قادر آنان‌ نيز شكست‌ خوردند و به‌ سوي‌ مدائن‌ فرار كردند. سپاه‌ شكست‌ خورده‌ به‌ دو دسته‌ تقسيم‌ شدند: گروهي‌ به‌ طرف‌ «نهاوند» و گروهي‌ به‌ طرف‌ «مدائن‌» فرار كردند. سعد چند روزي‌ در بابل‌ ماند، سپس‌ به‌ طرف‌ مدائن‌ حركت‌ كرد.

در مسير راه‌ در نقطه‌اي‌ به‌ اسم‌ «كوثي‌» باز هم‌ با سپاهي‌ از ايراني‌ها به‌ فرماندهي‌ «شهريار» روبرو شدند. پس‌ از جنگ‌ كوتاهي‌ موفق‌ شدند آنها را نيز شكست‌ داده‌ و مجبور به‌ فرار كنند([[30]](#footnote-30)).

بعد از فتح‌ بابل‌ و كوثي‌، حضرت‌ سعد س به‌ طرف‌ «نهرشير» حركت‌ كرد و توانستند بدون‌ جنگ‌ و خونريزي‌ آنجا را تصرّف‌ نمايند. صداي‌ الله اكبر در كوچه‌هاي‌ «نهرشير» طنين‌انداز شد و فتح‌ شيريني‌ نصيب‌ مسلمانان‌ گشت‌.

به‌سوی «مدائن» پایتخت ایران:

بعد از آنكه‌ حضرت‌ سعد س «نهرشير» را فتح‌ كرد مدت‌ دو ماه‌ در آنجا سكني‌ گزيد. حضرت‌ عمر س دستور داده‌ بود تا فتح‌ مدائن‌ جهاد ادامه‌ يابد، از سوي‌ ديگر نيز به‌ حضرت‌ سعد س خبر رسيد كه‌ كسري‌ (يزدگرد) اموال‌ و دارايي‌هايش‌ را جمع‌ كرده‌ و قصد دارد از مدائن‌ خارج‌ شود و براي‌ رسيدن‌ به‌ او بيشتر از سه‌ روز وقت‌ نمانده‌ است‌. بعد از اين‌ خبر، سعد عزم‌ را جزم‌ كرد كه‌ خود را به‌ كسري‌ برساند، اما رودخانه‌ «دجله‌» به‌ عنوان‌ سدي‌ بر سر راهش‌ بود. كشتي‌ و وسيله‌ي‌ عبور از آن‌ آب‌ فراوان‌ هم‌ در دسترس‌ نبود.

حضرت‌ سعد س سپاه‌ را جمع‌ كرد تا هدفش‌ را براي‌ آنها بيان‌ كند. پس‌ از به‌ جا آوردن‌ حمد و ثناي‌ خداوند فرمودند:

«اي‌ سربازان‌ اسلام‌! دشمن‌ شما به‌ اين‌ آب‌ پناه‌ برده‌ و به‌ وسيله‌ي‌ آن‌ خودش‌ را از شما مصون‌ نگه‌ داشته‌ است‌، دسترسي‌ شما به‌ آنها مشكل‌ است‌، ولي‌ آنها هر زمان‌ كه‌ بخواهند مي‌توانند به‌ شما برسند.

اي‌ مجاهدان‌! من‌ از شما مي‌خواهم‌ كه‌ در آمادگي‌ براي‌ جهاد با دشمن‌، سرعت‌ عمل‌ به‌ خرج‌ دهيد قبل‌ از آنكه‌ حرص‌ و طمع‌ دنيا شما را سست‌ كند. بدانيد كه‌ من‌ عزم‌ را جزم‌ كرده‌ام‌ تا از اين‌ آب‌ عبور كنم‌ و قبل‌ از اينكه‌ كسري‌ و يارانش‌ فرار كنند به‌ آنها برسم‌».

بعد از تمام‌ شدن‌ سخنان‌ سعد س، مجاهدين‌ غيور اسلام‌ در جواب‌ فرمانده‌شان‌ گفتند: خداوند به‌ ما توفيق‌ هدايت‌ و پيشرفت‌ عطا كند، ما در ركاب‌ شما هستيم‌، هر امري‌ را صلاح‌ مي‌دانيد، انجام‌ دهيد.

عبوری بی‌نظیر ازدریا در تاریخ جنگ‌ها:

سعد با شنيدن‌ اين‌ جواب‌ قاطعانه‌ بسيار خوشحال‌ شد و شروع‌ به‌ تشويق‌ كردن‌ سربازان‌ براي‌ عبور از آب‌ كرد و فرمود:

«چه‌ كسي‌ فداكاري‌ مي‌كند و داوطلبانه‌ به‌ عنوان‌ پيش‌قراول‌ از آب‌ عبور مي‌كند تا از طرف‌ ديگر رودخانه‌ ما را ياري‌ نمايد و دشمن‌ را از آنجا براند تا با خيال‌ آسوده‌ خود را به‌ آن‌ طرف‌ آب‌ برسانيم‌؟».

اولين‌ نفر «عاصم‌ بن‌ عمرو» جواب‌ مثبت‌ داده‌ و اعلام‌ آمادگي‌ كرد، سپس‌ حدود ششصد نفر ديگر از افراد بسيار دلير لشكر براي‌ عبور از آب‌ داوطلب‌ شدند. حضرت‌ سعد س، عاصم‌ را فرمانده‌ گروه‌ ششصد نفري‌ قرار داد. گروه‌ در لبه‌ رودخانه‌ مستقر شد. عاصم‌ فرمانده‌ي‌ گروه‌، سپاه‌ را به‌ عبور از رودخانه‌ تشويق‌ كرد و اين‌ آيه‌ را تلاوت‌ نمود:

﴿وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ كِتَٰبٗا مُّؤَجَّلٗا﴾ [آل‌عمران: 145].

«و هيچ‌ كسي‌ را نسزد كه‌ بميرد مگر به‌ فرمان‌ خدا، و خداوند وقت‌ آن‌ را دقيقاً در مدّت‌ مشخص‌ و محدودي‌ ثبت‌ و ضبط‌ كرده‌ است»‌.

و بعد از آن‌ با خواندن‌ «بسْم‌الله توكَّلْت‌ُ عَلَی‌َ الله» اسبش‌ را وارد آب‌ كرد و بدون‌ مشكل‌ از آب‌ گذشت‌ و آن‌ طرف‌ رودخانه‌ ايستاد. پس‌ از او «قعقاع‌ بن‌ عمرو» كه‌ يكي‌ از فرماندهان‌ دلير بود، وارد آب‌ شده‌ و ستوني‌ 600 نفري‌ پشت‌ سر او به‌ حركت‌ افتادند، همگي‌ با توكّل‌ بر الله و ايمان‌ به‌ او، سالم‌ از آب‌ گذشتند.

جمعي‌ از سربازان‌ ايراني‌ در ساحل‌ آب‌ خود را آماده‌ كرده‌ بودند تا از خروج‌ مسلمانان‌ از آب‌ ممانعت‌ كنند. عاصم‌ كه‌ سواران‌ لشكر فارس‌ را ديد به‌ سربازانش‌ دستور داد وقتي‌ به‌ اسب‌هاي‌ دشمن‌ نزديك‌ شديد نيزه‌هايتان‌ را در چشم‌ اسب‌هايشان‌ فرو كنيد. افراد اطاعت‌ كرده‌ وقتي‌ به‌ نزديك‌ افراد دشمن‌ رسيدند نيزه‌ها را در چشم‌ اسب‌هايشان‌ فرو كرده‌ و آنها را كور كردند. به‌ اين‌ ترتيب‌ افراد دشمن‌ مجبور به‌ عقب‌نشيني‌ شده‌ و فرار كردند. عاصم‌ و افرادش‌ به‌ سرعت‌ از آب‌ خارج‌ شدند و به‌ تعقيب‌ دشمن‌ پرداختند، طوري‌ كه‌ دشمن‌ را از كناره‌ي‌ رود كاملاً دور كردند.

حضرت‌ سعد كه‌ اوضاع‌ را بر وفق‌ مراد ديد و از افراد دشمن‌ مطمئن‌ شد، خطاب‌ به‌ سپاه‌ عظيم‌ اسلام‌ فرمود: همه‌ اين‌ ورد را بخوانيد و وارد آب‌ شويد:

**«**نَسْتَعين‌ُ بالله، نتَوَكَّل‌ُ عَلَی‌ الله، حَسْبُنَا الله وَنعْم‌َ الْوَكيل‌، وَلاَ حَول‌َ وَ لاَ قُوَّةَ إلاَّ بالله الْعَلي‌ِّ الْعَظيم‌»([[31]](#footnote-31)).

«از الله مدد مي‌گيريم‌، و بر او توكل‌ مي‌كنيم‌، و الله برايمان‌ كافي‌ است‌ و بهترين‌ پشتيبان‌ است‌، هيچ‌ حركت‌ و قدرتي‌ بدون‌ اجازه‌ي‌ او وجود ندارد...».

فرمانده‌ لشكر، حضرت‌ سعد س در جلو سپاه‌ حركت‌ كرد و به‌ دنبال‌ او سپاه‌ عظيم‌ اسلام‌ وارد آب‌ شدند و حتي‌ يك‌ نفر هم‌ از فرمان‌ سعد سرپيچي‌ نكرد. آب‌ دجله‌ مملو از سواران‌ مجاهد بود، طوري‌ كه‌ آب‌ رودخانه‌ قابل‌ ديدن‌ نبود.

در داخل‌ آب‌ سعد به‌ سلمان‌ فارسي‌ گفت‌: قسم‌ به‌ خدا پروردگار ولي‌ّ و دوستش‌ را ياري‌ مي‌كند و دينش‌ را غالب‌ خواهد ساخت‌ و دشمنش‌ را شكست‌ خواهد داد.

سلمان‌ در جواب‌ فرمود: به‌ حقيقت‌ اسلام‌، اين‌ دين‌ نوظهور بحر را براي‌ معتقدانش‌ مسخّر كرده‌، همچنان‌ كه‌ زمين‌ سخت‌ براي‌ آنها مسخّر است‌. قسم‌ به‌ ذاتي‌ كه‌ جان‌ سلمان‌ در دست‌ اوست‌ حتماً تمامي‌ سپاه‌، بدون‌ هيچ‌ نقصاني‌ از آب‌ خارج‌ خواهند شد، همچنان‌ كه‌ سالم‌ وارد آب‌ شدند.

بعد از تمام‌ شدن‌ سخنان‌ سلمان‌، فرمانده‌ سعد سپاه‌ را به‌ جلو پيش‌ برد تا اينكه‌ طبق‌ گفته‌ي‌ سلمان‌ كل‌ سپاه‌ از آب‌ خارج‌ شد. فقط‌ شخصي‌ به‌ اسم‌ «غرقده‌» از اسبش‌ افتاد كه‌ قعقاع‌ فوراً دستش‌ را گرفته‌ او را بر اسبش‌ سوار كرد. به‌ اين‌ ترتيب‌ تمامي‌ سپاه‌ از آب‌ بسيار عميق‌ دجله‌ عبور كردند، تا به‌ عنوان‌ امري‌ خارق‌ العاده‌ و معجزه‌اي‌ كه‌ خدا آن‌ را براي‌ اصحاب‌ رسولش‌ خلق‌ كرد، در تاريخ‌ ثبت‌ شود.

اینها انسان نیستند، دیو‌اند!

دجله‌، رودخانه‌اي‌ نبود كه‌ بدون‌ كشتي‌ و قايق‌ بتوان‌ از آن‌ عبوركرد؛ چراكه‌ عمق‌ آب‌ آن‌ بيش‌ از 6 متر بود و وقتي‌ اسب‌ و حيواني‌ درآن‌ مي‌افتاد كاملاً ناپديد مي‌شد، اما سپاه‌ اسلام‌ چگونه‌ از آن‌ گذشت‌؟

آري‌! آنان‌ با توكل‌ بر پروردگار و آفريننده‌ي‌ آب‌ و زمين‌، ازرودخانه‌ي‌ دجله‌ عبور كردند؛ با توكل‌ بر همان‌ ذاتي‌ كه‌ بدون‌ اذن‌ واراده‌ي‌ او نه‌ آب‌ مي‌تواند غرق‌ كند و نه‌ آتش‌ مي‌تواند بسوزاند، از آب‌گذشتند. وقتي‌ ايرانيان‌ در اين‌ سوي‌ رودخانه‌ مجاهدان‌ را مي‌ديدند كه‌بدون‌ مشكل‌ از آب‌ مي‌گذرند، مات‌ و متحير مانده‌ بودند و با خودمي‌گفتند: اينها انسان‌ نيستند، اينها ديو و جن ‌اند! چه‌ كسي‌ مي‌تواند از اين‌ آب‌عميق‌ اين‌ گونه‌ بگذرد. اين‌ مسئله‌ بر رعب‌ و وحشت‌ آنان‌ افزود ومي‌گفتند: طرف‌ جنگ‌ ما انسان‌ها نيستند!.

آري‌! آنان‌ كه‌ از قدرت‌ و امدادهاي‌ غيبي‌ پروردگار بي‌خبرند بايدچنين‌ حرفي‌ بزنند، اما كساني‌ كه‌ پروردگار را شناخته‌ و قدرت‌ كامل‌او را درك‌ كرده‌اند مي‌دانند كه‌ بسيار مهمتر و بالاتر از اين‌ كارها با اذن‌پروردگار در همين‌ كره‌ي‌ خاكي‌ امكان‌پذير است‌.

فتح مدائن و کاخ سفید ایران:

سپاه‌ اسلام‌ پس‌ از اينكه‌ از آب‌ خارج‌ شدند به‌ دنبال‌ لشكر فارس‌ حركت‌ كردند تا به‌ شهر مدائن‌ رسيدند. گروه‌ «اهوال‌» و گروه‌ «خرساء» به‌ شهر هجوم‌ برده‌ و وارد شدند، اما بر خلاف‌ انتظارشان‌ كسي‌ از سپاه‌ فارس‌ را در آنجا نيافتند تا با آنها جنگ‌ كنند. دو گروه‌ به‌ بررسي‌ شهر پرداختند و بدون‌ هيچ‌ هراسي‌ در شهر گشت‌ مي‌زدند تا اينكه‌ فهميدند در «كاخ‌ سفيد» مركز حكومت‌ كسري‌ (يزدگرد) عده‌اي‌ از سربازان‌ فارس‌ جمع‌ شده‌اند و مترصد رسيدن‌ مسلمين‌ هستند. آنان‌ به‌ كاخ‌ حمله‌ نكردند و منتظر رسيدن‌ سپاه‌ اسلام‌ شدند. بعد از مدتي‌ سپاه‌ اسلام‌ وارد شهر مدائن‌، پايتخت‌ امپراطوري‌ قدرتمند ايران‌ شد. سعد، سلمان‌ فارسي‌ را فرستاد تا از جنگجويان‌ كاخ‌ سفيد بخواهد كه‌ تسليم‌ شوند. آنها روز اول‌ و دوم‌ از تسليم‌ شدن‌ امتناع‌ ورزيدند، اما در روز سوم‌ سخنان‌ سلمان س‌ را پذيرفتند و از كاخ‌ خارج‌ شدند.

حضرت‌ سعد در حالي‌ كه‌ اين‌ آيه‌ مباركه‌ را تلاوت‌ مي‌كرد، وارد كاخ‌ شد:

﴿كَمۡ تَرَكُواْ مِن جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ٢٥ وَزُرُوعٖ وَمَقَامٖ كَرِيمٖ ٢٦ وَنَعۡمَةٖ كَانُواْ فِيهَا فَٰكِهِينَ ٢٧ كَذَٰلِكَۖ وَأَوۡرَثۡنَٰهَا قَوۡمًا ءَاخَرِينَ ٢٨﴾ [الدخان: 25-28].

«چه‌ باغ‌ها و چشمه‌سارهاي‌ زيادي‌ از خود به‌ جاي‌ گذاشتند! و كشتزارها و اقامت‌گاه‌هاي‌ جالب‌ و گران‌بهايي‌ را و خوشي‌ و رفاهي‌ كه‌ در آن‌ شادان‌ و با ناز و نعمت‌ زندگي‌ مي‌كردند. اين‌ چنين‌ بود (ماجراي‌ آنان‌) و ما همه‌ي‌ اين‌ نعمت‌ها را به‌ قوم‌ ديگري‌ داديم‌ (بدون‌ دردسر و خون‌جگر)».

سپس‌ در ايوان‌ كاخ‌ شروع‌ به‌ نماز خواندن‌ كرده‌ و هشت‌ ركعت‌ نماز را به‌ جا آورد. سپس‌ افرادي‌ را به‌ دنبال‌ يزدگرد فرستاد تا او را دستگير كنند. گروه‌هاي‌ اعزامي‌ از طرف‌ سعد به‌ دسته‌اي‌ از سربازان‌ فارس‌ برخوردند كه‌ حامل‌ اموال‌ زيادي‌ بودند. مجاهدين‌ به‌ آنها حمله‌ كردند و آنها را فراري‌ دادند و اموال‌ بسياري‌ از آنها گرفتند كه‌ از جمله‌ تاج‌ كسري‌ و لباس‌ها و زيورآلات‌ او بود.

بعد از مدتي‌ سعد س به‌ جمع‌ و ثبت‌ غنائم‌ پرداخت‌، تا بعد از جمع‌ كردن‌، آنها را بين‌ مجاهدان‌ تقسيم‌ كند. اموال‌ و دارايي‌ها بسيار زياد بودند، به‌ حدي‌ كه‌ قابل‌ شمارش‌ و وصف‌ نبود.

ویژگی‌های کاخ سفید ایران:

كاخ‌ سفيد كه‌ در مدائن‌ ساخته‌ شده‌ بود از جمله‌ي‌ كاخ‌هاي‌ زيبا ومنحصر به‌ فرد پادشاهان‌ ايراني‌ بود كه‌ در هيچ‌ جاي‌ ديگر دنيا در آن‌زمان‌ نمونه‌ي‌ آن‌ ديده‌ نمي‌شد.

كاخي‌ بسيار وسيع‌ با معماري‌ عجيب‌ و عالي‌، كه‌ فرش‌هاي‌ نفيس‌و گران‌بهاي‌ دست‌باف‌ ايراني‌ در آن‌ گسترده‌ شده‌ بود. فرش‌هايي‌ كه‌وقتي‌ آدمي‌ بر آن‌ قدم‌ مي‌گذاشت‌، پايش‌ در آن‌ فرو مي‌رفت‌.

تمامي‌ كاخ‌ و ايوان‌هاي‌ آن‌ طلاكاري‌ شده‌ بود. در آنجامجسمه‌هاي‌ بسياري‌ وجود داشت‌. حضرت‌ سعد س به‌ دقت‌ آنها رامي‌نگريست‌ كه‌ يكي‌ از آنها نظرش‌ را به‌ طرف‌ خود جلب‌ كرد،مجسمه‌اي‌ كه‌ طوري‌ قرار گرفته‌ بود گويا با انگشتش‌ به‌ سوي‌ چيزي‌اشاره‌ مي‌كرد. سعد فرمود: اين‌ مجسمه‌ با اين‌ شكل‌ عجيب‌ بي‌هدف‌ اينجاقرار نگرفته‌ است‌! لذا افراد به‌ جستجو و تفحص‌ جاي‌ مورد اشاره‌پرداختند. گمان‌ سعد درست‌ بود. در مقابل‌ آن‌ مجسمه‌ جايي‌ بود كه‌در آن‌ خزانه‌هاي‌ بزرگي‌ از كسري‌هاي‌ پيشين‌ ايران‌ وجود داشت‌، اين‌خزانه‌ها مملو از جواهرات‌ گران‌قيمت‌ و باارزش‌ تاريخي‌ بود از جمله‌تاج‌ زيبا و حيرت‌انگيز كسري‌ (يكي‌ از پادشاهان‌ پيشين‌ ايران‌) كه‌ باطرز بسيار عجيبي‌ ساخته‌ و طلاكاري‌ و نقاشي‌ شده‌ بود، تاجي‌ كه‌ هربيننده‌اي‌ را به‌ تماشاي‌ خود جذب‌ مي‌كرد.

از ديگر قسمت‌هاي‌ با ارزش‌ اين‌ كاخ‌، فرش‌ نفيس‌ و بي‌نظيري‌بود كه‌ در جلو پاي‌ كسري‌ پهن‌ مي‌شد. اندازه‌ي‌ اين‌ قالي‌ 90 متر مربع‌بود كه‌ در بافت‌ آن‌ از طلا و جواهرات‌ باارزش‌ استفاده‌ و نقشه‌ي‌ تمام‌ممالك‌ زير سلطه‌ كسري‌ در آن‌ پياده‌ شده‌ بود. حتي‌ رودخانه‌ها،كشت‌زارها و جاهاي‌ سرسبز و انواع‌ زراعات‌ ممالك‌ و اقليم‌هاي‌مختلف‌ سرزمين‌ وسيع‌ امپراطوري‌ ايران‌ در آن‌ به‌ تصوير كشيده‌ شده‌بود.

در جاي‌ ديگر تاج‌ كسري‌ قرار داشت‌. وقتي‌ كسري‌ بر روي‌صندلي‌ پادشاهي‌اش‌ مي‌نشست‌، سرش‌ را داخل‌ تاج‌ سنگينش‌ كه‌ بازنجيرهاي‌ طلائي‌ به‌ سقف‌ آويزان‌ بود فرو مي‌كرد. سپس‌ به‌ فرش‌نامبرده‌ زير پايش‌ مي‌نگريست‌ و تك‌تك‌ به‌ نقاط‌ مختلف‌ كشورش‌اشاره‌ كرده‌ درباره‌ي‌ اوضاع‌ و احوال‌ آنجاها از مشاورانش‌ سؤال‌مي‌كرد([[32]](#footnote-32)).

در اتاق‌ خصوصي‌ پادشاه‌ نيز شمشير طلاكاري‌ شده‌، قَباء مرصع‌به‌ جواهرات‌ قيمتي‌ و دست‌بندهاي‌ طلايي‌ و قيمتي‌ شاه‌ وجود داشت‌.

در كاخ‌ سفيد آتش‌ بزرگي‌ روشن‌ بود كه‌ مورد پرستش‌ قرارمي‌گرفت‌ و به‌ گفته‌ي‌ ايرانيان‌ هيچ‌گاه‌ اجازه‌ نمي‌دادند كه‌ خاموش‌شود. حضرت‌ سعد به‌ مؤذنيني‌ دستور داد تا در ايوان‌هاي‌ كاخ‌ اذان‌بگويند، به‌ محض‌ بلند شدن‌ صداي‌ الله اكبر آتش‌ها خاموش كرده‌ شد وعملاً در آنجا به‌ جاي‌ شرك‌، بت‌پرستي‌ و آتش‌پرستي‌، توحيد ويكتاپرستي‌ قرار گرفت‌.

واقعه جلولاء:

 كسري‌ (يزدگرد) توانست‌ از دست‌ سعد خود را نجات‌ دهد و ازمدائن‌ خارج‌ شود. او به‌ همراه‌ خانواده‌ و درباريانش‌ به‌ طرف‌ «حلوان‌»حركت‌ كرد و در مسير راه‌ به‌ جمع‌آوري‌ سپاه‌ پرداخت‌. سپاه‌ عظيمي‌را تشكيل‌ داد و مهران‌ را به‌ عنوان‌ فرمانده‌ سپاه‌ تعيين‌ كرد. سپاه‌كسری‌ به‌ فرماندهي‌ مهران‌ در جلولاء ماند و كسري‌ به‌ طرف‌ حلوان‌حركت‌ كرد. به‌ اين‌ ترتيب‌ سپاه‌ فارس‌ بين‌ كسری‌ و سپاه‌ اسلام‌ قرارگرفت‌. مهران‌ و لشكريانش‌ خندقي‌ به‌ دور جلولاء كندند و براي‌مقابله‌ با مسلمانان‌ به‌ تهيه‌ تجهيزات‌ جنگي‌ مشغول‌ شدند.

سعد س كه‌ از اين‌ موضوع‌ مطلع‌ شد نامه‌اي‌ به‌ دارالخلافت‌ نوشت‌ وموضوع‌ را به‌ اطلاع‌ اميرالمؤمنين‌ رساند. حضرت‌ اميرالمؤمنين‌ درجواب‌ نوشت‌ كه‌ سعد در مدائن‌ بماند و «هاشم‌ بن‌ عتبه‌» برادرزاده‌اش‌را به‌ فرماندهي‌ سپاه‌ برگزيند و تحت‌ فرماندهي‌ او آنها را اعزام‌ كند.سعد از فرمان‌ اميرالمؤمنين‌ اطاعت‌ كرده‌، هاشم‌ را به‌ عنوان‌ فرمانده‌سپاه‌ تعيين‌ كرد. همچنين‌ طبق‌ فرمان‌ حضرت‌ عمر، قعقاع‌ بن‌ عمرو رابه‌ عنوان‌ فرمانده‌ مقدمه‌ لشكر (قسمت‌ جلوي‌ لشكر) و سعد بن‌ مالك‌را به‌ عنوان‌ فرمانده‌ ميمنة لشكر (قسمت‌ راست‌) و عمر بن‌ مالك‌ رافرمانده‌ مسيرة (قسمت‌ چپ‌ لشكر) قرار داد. تعداد نفرات‌ سپاه‌ اسلام‌براي‌ اين‌ نبرد دوازده‌ هزار نفر بود كه‌ با فرمان‌ هاشم‌ به‌ طرف‌ جلولاءحركت‌ كردند.

سپاه‌ اسلام‌ به‌ جلولاء، محل‌ اجتماع‌ مجوس‌ رسيده‌ و خندق‌ رامحاصره‌ كردند. بارها و بارها ميان‌ دو سپاه‌ جنگ‌ در گرفت‌. هر دوسپاه‌ از طرف‌ رهبرانشان‌ تقويت‌ مي‌شدند. سپاه‌ مهران‌ به‌ وسيله‌ي‌نيروهاي‌ كمكي‌ كه‌ كسري‌ از حلوان‌ مي‌فرستاد تقويت‌ مي‌شد و سپاه‌هاشم‌ به‌ وسيله‌ي‌ نيروهاي‌ كمكي‌ اعزامي‌ از طرف‌ سعدس. جنگ‌ از هرزمان‌ ديگر گرم‌تر شد. هاشم‌ مرتباً سپاه‌ را به‌ مقاومت‌ تشويق‌ مي‌كرد وبه‌ توكل‌ علي‌الله و تهاجم‌ به‌ سوي‌ دشمن‌ فرا مي‌خواند. از طرف‌ ديگرسپاه‌ فارس‌ با هم‌ پيمان‌ بستند و به‌ معبودشان‌ «آتش‌» قسم‌ خوردند كه‌تا عرب‌ها را نابود نكرده‌اند، فرار نكنند. چندين‌ روز گذشت‌ تا اينكه‌امدادهاي‌ پروردگار نزديك‌ شد. آخرين‌ روز جنگ‌ هر دو سپاه‌ ازساعت‌هاي‌ اوليه‌ صبح‌ به‌ پيكار پرداختند. جنگ‌ بسيار شديد شد، به‌طوري‌ كه‌ تيرهاي‌ دو سپاه‌ تمام‌ شد و به‌ نيزه‌ها روي‌ آوردند. نيزه‌ها ازطرف‌ سپاه‌ فارس‌ به‌ طرف‌ مسلمين‌ و از طرف‌ مسلمين‌ به‌ طرف‌ سپاه‌فارس‌ پرتاب‌ مي‌شد. بعد از نيزه‌ دو طرف‌ به‌ شمشيرها و طبرزين‌هاروي‌ آوردند. وقت‌ نماز ظهر فرار رسيد. مجاهدين‌ اسلام‌ نمازشان‌ رااشارتاً خواندند و به‌ جنگ‌ ادامه‌ دادند. نيروهاي‌ دشمن‌ مرتباً ازسنگرهايشان‌ عقب‌ مي‌رفتند تا افراد تازه‌نفس‌ جاي‌ آنها را بگيرد و ازنفوذ قهرمانان‌ اسلام‌ جلوگيري‌ كنند. جنگ‌ ادامه‌ پيدا كرد تا اينكه‌ايرانيان‌ لرزه‌ بر اندام‌ شده‌ پا به‌ فرار گذاشتند. اما قبل‌ از آنكه‌ فرار كنندمسلمانان‌ براي‌ آنها كمين‌ كرده‌ بودند و از هر طرف‌ كه‌ خارج‌ مي‌شدندشمشيرها را بر گردنشان‌ فرود مي‌آوردند، طوري‌ كه‌ زمين‌ پوشيده‌ ازمقتولين‌ مجوسي‌ شد. لذا آن‌ شب‌ جنگ‌ به‌ جلولاء (يعني‌ پوشش‌)مشهور گشت‌.

فتح حلوان:

بعد از اينكه‌ خبر پيروزي‌ سربازان‌ اسلام‌ به‌ فرمانده‌ كل‌ قواي‌لشكر اسلام‌ حضرت‌ اميرالمؤمنين‌ عمر بن‌ خطاب‌ س رسيدنامه‌اي‌ براي‌ سعد نوشته‌ و به‌ سعد امر كرد كه‌ در مدائن‌ بماند و ازهاشم‌ بخواهد كه‌ سپاه‌ اسلام‌ را به‌ فرماندهي‌ قعقاع‌ بن‌ عمرو از جلولاءبه‌ طرف‌ حلوان‌ اعزام‌ كند تا يزدگرد در حلوان‌ فرصت‌ جمع‌آوري‌نيروي‌ جديد و سپاه‌ تازه‌نفس‌ را نيابد. از طرف‌ ديگر كسري‌ يزدگردكه‌ از شكست‌ سپاهش‌ در جلولاء مطلع‌ شد و فهميد حدود صد هزارنفر از جنگجويان‌ لشكرش‌ كشته‌ شده‌اند و حتي‌ فرمانده‌ سپاهش‌مهران‌ به‌ قتل‌ رسيده‌، ماندن‌ در حلوان‌ را مصلحت‌ ندانسته‌ از آنجا به‌طرف‌ «ري‌» حركت‌ كرد و «خسروشنوم‌» يكي‌ از وزيرانش‌ را جانشين‌خويش‌ در حلوان‌ قرار داد تا مانع‌ نفوذ بيشتر مسلمين‌ شود.

قعقاع‌ سپاه‌ اسلام‌ را به‌ سوي‌ حلوان‌ پيش‌ برد. خسرو از شهرحلوان‌ خارج‌ شد تا در خارج‌ از شهر به‌ مقابله‌ با مسلمين‌ بپردازد.جنگ‌ شديدي‌ ميان‌ سپاه‌ اسلام‌ به‌ فرماندهي‌ قهرمان‌ نامدار قعقاع‌ بن‌عمرو و سپاه‌ مجوس‌ به‌ فرماندهي‌ خسروشنوم‌ در گرفت‌. قعقاع‌ به‌ياري‌ خداوند توانست‌ خسرو را شكست‌ و سپاهش‌ را فراري‌ دهد.سپاه‌ اسلام‌ حركت‌ كرد و وارد حلوان‌ شد و غنائم‌ بسياري‌ نصيبشان‌گشت‌.

قعقاع‌ مردم‌ حلوان‌ و نواحي‌ اطراف‌ را به‌ دين‌ اسلام‌ دعوت‌ كرداما آن‌ مردم‌ لجوج‌ كه‌ دين‌ باطل‌ آتش‌پرستي‌ با رگ‌ و پوستشان‌ ممزوج‌و عجين‌ شده‌ بود، اباء كردند و اسلام‌ را نپذيرفتند. لذا قعقاع‌ آنها رامجبور به‌ پرداخت‌ جزيه‌ كرد. به‌ اين‌ ترتيب‌ شهر بزرگ‌ حلوان‌ نيزفتح‌ شد و اقتدار و صلابت‌ مسلمانان‌ بيش‌ از پيش‌ به‌ اثبات‌ رسيد.

فتح الفتوح (فتح نهاوند):

نهاوند يكي‌ از قديمي‌ترين‌ شهرهاي‌ ايران‌ در نزديكي‌ همدان‌ بود.در روايات‌ آمده‌ كه‌ حضرت‌ نوح‌ ÷ آن‌ را بنا نهاده‌ و در اصل‌نامش‌ «نوحاوند» بوده‌ كه‌ حاء به‌ هاء تبديل‌ شده‌ است‌. اين‌ شهر كه‌يكي‌ از مهم‌ترين‌ پايگاه‌ها براي‌ يزدگرد محسوب‌ مي‌شد، توسط‌ سپاه‌اسلام‌ زير نظر حضرت‌ سعد س فتح‌ شد.

حضرت‌ عمر س نامه‌اي‌ براي‌ سعد س نوشت‌ و دستور داد كه‌ نعمان‌ بن‌مقرن‌ س را به‌ عنوان‌ فرمانده‌ سپاه‌ اسلام‌ به‌ سوي‌ نهاوند بفرستد. حضرت‌سعد س اطاعت‌ كرده‌ و حضرت‌ نعمان‌ س را به‌ فرماندهي‌ سپاه‌ اسلام‌ به‌سوي‌ نهاوند برمي‌گزيند. نعمان‌ با خوشحالي‌ زيادي‌ به‌ سوي‌ نهاوندحركت‌ مي‌كند تا اينكه‌ به‌ نزديكي‌ شهر مي‌رسد و قبل‌ از حمله‌ به‌ سپاه‌دشمن‌ كه‌ متشكل‌ از حدود 150 هزار جنگجو آماده‌ بود، خطاب‌ به‌مسلمين‌ فرمود: اي‌ مجاهدين‌! شما خوب‌ مي‌دانيد كه‌ خداوند متعال‌ با اين‌دين‌ چه‌ عزّتي‌ را نصيب‌تان‌ كرده‌ و مي‌دانيد كه‌ خداوند به‌ ما وعده‌ غلبه‌ دينش‌ راداده‌ و همانا كه‌ وعده‌ او حق‌ است‌. به‌ يقين‌ دشمن‌ ما بر دنيا آن‌ قدر حريص‌نيست‌ كه‌ شما بر دينتان‌ حريص‌ هستيد. شما منتظر دو امر نيكو هستيد؛شهادت‌ يا پيروزي‌. اگر شهيد شويد بسيار نيكو است‌ و اگر پيروز شويد، بسيارشيرين‌ است‌. پس‌ آمادگي‌ كامل‌ بگيريد كه‌ به‌ زودي‌ به‌ سوي‌ دشمن‌ حمله‌خواهيم‌ كرد.

سپس‌ با عشق‌ به‌ شهادت‌ دعا كردند و فرمودند: خداوندا، دينت‌ راغالب‌ بگردان‌ و بندگانت‌ را ياري‌ بفرما و نعمان‌ را اولين‌ شهيد اين‌ جنگ‌ قراربده‌.

بعد از دعا، نعمان‌ تكبيرگويان‌ به‌ صفوف‌ دشمن‌ حمله‌ كرد و افرادسپاه‌ نيز به‌ دنبال‌ ايشان‌ حركت‌ كردند. حضرت‌ نعمان‌ س از اسپش‌ پائين‌افتاد و به‌ آرزويش‌ يعني‌ شهادت‌ رسيد. نعيم‌ بن‌ مقرن‌ پرچم‌ سپاه‌اسلام‌ را از دست‌ نعمان‌ گرفت‌ و مسلمين‌ امير شهيدشان‌ را درپارچه‌اي‌ پيچيدند و سعي‌ كردند شهادت‌ اميرشان‌ را مخفي‌ نگه‌ دارندتا دشمن‌ خوشحال‌ نشود.

هوا تاريك‌ شد، مجاهدان‌ توانستند كفار را شكست‌ داده‌ و آنها رافراري‌ دهند. مجاهدان‌ اسلام‌ بسياري‌ از افراد سپاه‌ فارس‌ را به‌ قتل‌رساندند طوري‌ كه‌ فقط‌ تعداد اندكي‌ از سپاه‌ توانستند فرار كنند و به‌سوي‌ همدان‌ بروند. مسلمين‌ داخل‌ شهر نهاوند رفتند و غنائم‌ بسياري‌نصيب‌ آنها شد([[33]](#footnote-33)).

به‌ اين‌ ترتيب‌ نهاوند فتح‌ شد تا به‌ عنوان‌ فتح‌ الفتوح‌ در تاريخ‌افتخارات‌ مجاهدين‌ اسلام‌ خصوصاً فرمانده‌ كل‌ قوا حضرت‌ سعد بن‌ابي‌وقاص‌ ثبت‌ شود.

بناء کوفه

حضرت‌ سعد س به‌ همراه‌ جمع‌ كثيري‌ از مجاهدان‌ سپاه‌اسلام‌ در مدائن‌ مستقر بود. چند مدت‌ گذشت‌ كه‌ احساس‌ كردندهواي‌ مدائن‌ با آنها سازگار نيست‌ و به‌ علت‌ غبارآلود بودن‌ هوا ووجود مگس‌ها و حشرات‌ زياد، جسم‌شان‌ ضعيف‌ و رنگ‌ صورتشان‌تغيير كرد. سعد س به‌ خاطر نجات‌ اصحاب‌ از اين‌ وضعيت‌ نامه‌اي‌ براي‌حضرت‌ عمر س نوشته‌ و موضوع‌ را اطلاع‌ داد. حضرت‌ عمر س در جواب‌به‌ سعد توصيه‌ مي‌كند كه‌ عرب‌ معمولاً در جايي‌ به‌ آسودگي‌ جسمي‌ وروحي‌ مي‌رسد كه‌ شترانشان‌ احساس‌ آسودگي‌ كنند. لذا سعد، حذيفه‌و سلمان‌ بن‌ زياد را مي‌فرستد تا به‌ دنبال‌ جايي‌ مناسب‌ بگردند كه‌مسلمانان‌ در آنجا سكني‌ گزينند. حذيفه‌ و سلمان‌ از سرزميني‌ عبورمي‌كنند كه‌ با توده‌ ريگ‌هاي‌ سرخ‌ پوشيده‌ شده‌ بود. آنها در آنجا توقف‌كرده‌ نماز خوانده‌ و دعا مي‌كنند كه‌ خداوندا اين‌ سرزمين‌ را به‌ عنوان‌مأوي‌ و سكني‌ براي‌ مسلمين‌ قرار بده‌. سپس‌ نامه‌اي‌ نزد سعد فرستاده‌به‌ ايشان‌ خبر مي‌دهند كه‌ سرزمين‌ مناسبي‌ را يافته‌اند.

حضرت‌ سعد به‌ طرف‌ آن‌ ريگستان‌ حركت‌ مي‌كند و ابتدا در آنجامسجدي‌ مي‌سازد. سپس‌ شخصي‌ را كه‌ در تيراندازي‌ بسيار ماهر بودامر مي‌كند كه‌ از مسجد به‌ چهار طرف‌ تيراندازي‌ كند تا هر جا كه‌ تيررفت‌ حدود شهر تا همان‌ جا باشد. به‌ اين‌ ترتيب‌ اولين‌ منزل‌هاي‌سرزمين‌ سرخ‌ (كوفه‌) ساخته‌ شد و بناي‌ شهر كوفه‌ به‌ نام‌ حضرت‌سعد ثبت‌ گرديد. حضرت‌ سعد مدت‌ سه‌ سال‌ و چند ماه‌ به‌ عنوان‌استاندار در كوفه‌ ماند، بعد از آن‌ به‌ خاطر امر خليفه‌ به‌ مدينه‌بازگشت‌([[34]](#footnote-34)).

حضرت سعدس و فتنه‌ی بزرگ:

يكي‌ از فتنه‌هاي‌ بزرگي‌ كه‌ بر اصحاب‌ و ياران‌ پيامبر ص روي‌ آورد، مسئله‌ي‌ اختلاف‌ بين‌ حضرت‌ علي‌ س با حضرت‌ عايشه‌ ل و بعداً با حضرت‌ معاويه‌ س بود. فتنه‌اي‌ كه‌ پس‌ از شهادت‌ حضرت‌ عثمان‌ س و با دسيسه‌ي‌ منافقان‌ سبايي‌ شكل‌ گرفت‌ و باعث‌ شد هزاران‌ نفر از اصحاب‌ پيامبر ص در دو سپاه‌ در مقابل‌ همديگر صف‌آرايي‌ كنند([[35]](#footnote-35)).

در چنين‌ وضعيّت‌ خطرناكي‌ كه‌ اكثر صحابه‌ نيز به‌ نوعي‌ گرفتار آن‌ شدند، حضرت‌ سعد س از جمله‌ي‌ افراد دورانديشي‌ بود كه‌ در آن‌ پيكارها شركت‌ نكرده‌ و كاملاً بي‌طرف‌ ماند و سعي‌ مي‌كرد از حرف‌ و حديث‌هاي‌ آن‌ نيز كناره‌ بگيرد؛ چراكه‌ او اختلاف‌ و نزاع‌ را دوست‌ نداشت‌ مخصوصاً بين‌ برادران‌ مسلمان‌ و مؤمن‌.

وقتي‌ از او سؤال‌ كردند كه‌ چرا به‌ يكي‌ از دو سپاه‌ ملحق‌ نمي‌شوي‌؟ فرمود: من‌ روزهاي‌ زيادي‌ را در جهاد به‌ سر برده‌ام‌، اما در اينجا با كسي‌ كه‌ مي‌جنگم‌ نمي‌دانم‌ از او بهترم‌ يا نه‌؟ مگر اينكه‌ شمشيري‌ برايم‌ بياوريد كه‌ داراي‌ دو چشم‌ باشد و كافر و مؤمن‌ را از همديگر برايم‌ جدا كند، آن‌ وقت‌ در اين‌ جنگ‌ شركت‌ خواهم‌ كرد!([[36]](#footnote-36)).

يك‌ بار ديگر در جواب‌ فرزندش‌ «عامر» كه‌ از او خواسته‌ بودند در اين‌ مسئله‌ دخالت‌ كند، گفت‌: به‌ خدا قسم‌ من‌ در اين‌ مسئله‌ دخالت‌ نمي‌كنم‌ تا وقتي‌ كه‌ شمشيري‌ به‌ من‌ بدهند كه‌ اگر خواستم‌ مسلماني‌ را بزنم‌، به‌ سخن‌ بيايد كه‌ او مسلمان‌ است‌ و وقتي‌ كافري‌ را با او بزنم‌، فوراً او را بكشد، چراكه‌ از رسول‌الله ص شنيده‌ام‌ كه‌ فرمود: «خداوند مؤمن‌ ثروتمند متقي‌ و كناره‌گير (از فتنه‌ها) را دوست‌ دارد»([[37]](#footnote-37)).

فضائل و ویژگی‌های حضرت سعدس:

در مورد فضايل‌ و مناقب‌ حضرت‌ سعد س به‌ عنوان‌ يكي‌ ازاصحاب‌ رسول‌الله ص از ديدگاه‌ قرآن‌ و حديث‌، تمامي‌ آيات‌ واحاديثي‌ كه‌ در مورد ياران‌ پيامبر ص در قرآن‌ و كتاب‌هاي‌ حديث‌وارد شده‌، شامل‌ حضرت‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ س نيز مي‌باشد كه‌در اينجا نمي‌توان‌ تمامي‌ آنها را دوباره‌ تكرار نمود. نگارنده‌ اين‌ دسته‌از آيات‌ و احاديث‌ را كه‌ در مورد جمع‌ صحابه‌ در قرآن‌ و سنّت‌ يافت‌مي‌شود در كتابي‌ به‌ نام‌ «صحابه‌ در آينه‌ي‌ قرآن‌ و حديث‌» گردآوري‌نموده‌ است‌. اما در اين‌ رساله‌ها كه‌ به‌ بعضي‌ از ياران‌ پيامبر صاختصاص‌ دارد، باز هم‌ به‌ سراغ‌ قرآن‌ و حديث‌ رفته‌ايم‌ و اگر آيه‌اي‌ويژه‌ و يا حديثي‌ در مورد صحابي‌ مورد نظرمان‌ وجود داشته‌ باشد آن‌را نقل‌ مي‌كنيم‌. و اما در مورد حضرت‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ س:

 آيات‌ قرآن‌ در شأن‌ حضرت‌ سعد س

1) ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ١٤ وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ أَنَابَ إِلَيَّۚ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٥﴾ [لقمان» 14-15].

«ما به‌ انسان‌ درباره‌ي‌ پدر و مادرش‌ سفارش‌ كرده‌ايم‌ (كه‌ در حق‌ ايشان‌ نيك‌ باشد و نيكي‌ كند، به‌ ويژه‌ مادر؛ چرا كه‌) مادرش‌ بدو حامله‌ شده‌ است‌ و هر دم‌ به‌ ضعف‌ و سستي‌ تازه‌اي‌ دچار آمده‌ است‌. پايان‌ دوره‌ شيرخوارگي‌ او دو سال‌ است‌ (و در اين‌ دو سال‌، كودك‌ شير، يعني‌ شيره‌ي‌ جان‌ مادرش‌ را مي‌نوشد. مادر در اين‌ مدّت‌ 33 ماهه‌ي‌ حمل‌ و شيرخوارگي‌، مهمترين‌ خدمات‌ و بزرگ‌ترين‌ فداكاري‌ را مبذول‌ مي‌دارد. لذا به‌ انسان‌ توصيه‌ي‌ ما اين‌ است‌) كه‌ هم‌ سپاسگزار من‌ و هم‌ سپاسگزار پدر و مادرت‌ باش‌ و (بدان‌ كه‌ سرانجام‌) بازگشت‌ به‌ سوي‌ من‌ است‌ (و نيكان‌ را جزا و بدان‌ را سزا مي‌دهم‌). هرگاه‌ آن‌ دو، تلاش‌ و كوشش‌ كنند كه‌ چيزي‌ را شريك‌ من‌ قرار دهي‌ كه‌ كمترين‌ آگاهي‌ از بودن‌ آن‌ و (كوچك‌ترين‌ دليل‌ بر اثبات‌ آن‌) سراغ‌ نداري‌، از ايشان‌ فرمانبرداري‌ مكن‌ (چراكه‌ در مسئله‌ عقائد و كفر و ايمان‌ همگامي‌ و همراهي‌ جايز نيست‌، و رابطه‌ي‌ با خدا مقدّم‌ بر رابطه‌ي‌ انسان‌ با پدر و مادر است‌، و اعتقاد مكتبي‌ برتر از عواطف‌ خويشاوندي‌ است‌، ولي‌ در عين‌ حال‌) با ايشان‌ در دنيا به‌ طرز شايسته‌ و به‌ گونه‌ي‌ بايسته‌اي‌ رفتار كن‌، و راه‌ كساني‌ را در پيش‌ گير كه‌ به‌ جانب‌ من‌ (با يكتاپرستي‌ و طاعت‌ و عبادت‌) رو كرده‌اند. بعد هم‌ همه‌ به‌ سوي‌ من‌ برمي‌گرديد و من‌ شما را از آنچه‌ (در دنيا) مي‌كرده‌ايد آگاه‌ مي‌سازم‌ (و بر طبق‌ اعمالتان‌ پاداش‌ و كيفرتان‌ مي‌دهم‌)».

امام‌ طبري‌ در تفسيرش‌: 20 / 85. امام‌ قرطبي‌: 13 / 328. ابن‌كثير: 3 / 405. الخازن‌: 156/5. الدر المنثور: 141/5 و امام‌ ابوالحسن‌ علي‌ بن‌ احمد الواحدي‌ در كتاب‌ «اسباب‌ نزول‌ قرآن‌» صفحه‌ي‌ 356 و ديگر تفاسير معتبر شأن‌ نزول‌ اين‌ آيه‌ را در مورد حضرت‌ سعد س ذكر كرده‌اند([[38]](#footnote-38)) كه‌ تحت‌ عنوان‌ «اسلام‌ آوردن‌ سعدس» داستان‌ آن‌ را نقل‌ كرديم‌).

2) ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗاۖ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَآۚ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [العنکبوت: 8].

«ما به‌ انسان‌ توصيه‌ مي‌كنيم‌ كه‌ به‌ پدر و مادرش‌ كاملاً نيكي‌ كند و (اما اي‌ انسان‌!) اگر آن‌ دو تلاش‌ كردند كه‌ براي‌ من‌ انباز قرار دهي‌ ـ كه‌ كمترين‌ اطلاعي‌ از آن‌ نداري‌ (و اصلاً شرك‌ با علم‌ و عقل‌ سازگار نيست‌) ـ از ايشان‌ اطاعت‌ مكن‌، بازگشت‌ همه‌ي‌ شما به‌ سوي‌ من‌ است‌ و از كارهايي‌ كه‌ كرده‌ايد آگاهتان‌ مي‌كنم‌ (و جزا و سزاي‌ اعمالتان‌ را بي‌كم‌ و كاست‌ خواهم‌ داد)».

3) ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ إِحۡسَٰنًاۖ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهٗا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهٗاۖ وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًاۚ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗ قَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓۖ إِنِّي تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٥﴾ [الأحقاف: 15].

«ما به‌ انسان‌ دستور مي‌دهيم‌ كه‌ به‌ پد و مادر خود نيكي‌ كند؛ چراكه‌ مادرش‌ او را با رنج‌ و مشقت‌ حمل‌ مي‌كند و با رنج‌ و مشقت‌ وضع‌ مي‌كند. و دوران‌ حمل‌ و از شير باز گرفتن‌ او سي‌ ماه‌ طول‌ مي‌كشد (آن‌گاه‌ دوران‌ سخت‌ مراقبت‌ و پاسخگويي‌ به‌ نازها و نيازهاي‌ كودكانه‌ و جوانانه‌ و مخارج‌ ازدواج‌ و تهيه‌ي‌ كار و مسكن‌ و غيره‌ فرا مي‌رسد) تا زماني‌ كه‌ به‌ كمال‌ قدرت‌ و رشد عقلاني‌ مي‌رسد و به‌ چهل‌ سالگي‌ پا مي‌گذارد (بدين‌ هنگام‌ انسان‌ لايق‌ و با ايمان‌ رو به‌ آستانه‌ي‌ آفريدگار جهان‌ مي‌كند) و مي‌گويد: پروردگارا به‌ من‌ توفيق‌ عطا فرما تا شكر نعمتي‌ را به‌ جاي‌ آورم‌ كه‌ به‌ من‌ و پدر و مادرم‌ ارزاني‌ داشته‌اي‌ و كارهاي‌ نيكويي‌ را انجام‌ دهم‌ كه‌ مي‌پسندي‌ و مايه‌ي‌ خوشنودي‌ تو است‌. و فرزندانم‌ را صالح‌ گردان‌ و صلاح‌ و نيكويي‌ را در ميان‌ دودمانم‌ تداوم‌ بخش‌. من‌ توبه‌ مي‌كنم‌ و به‌ سوي‌ تو برمي‌گردم‌، و من‌ از زمره‌ي‌ مسلمانان‌ و تسليم‌شدگان‌ فرمان‌ يزدانم‌».

4) يكي‌ ديگر از آيات‌ نازل‌ شده‌ در شأن‌ حضرت‌ سعد س آيه‌ي‌ 52 سوره‌ي‌ انعام‌ است‌. سعد مي‌فرمايد كه‌ اين‌ آيه‌ مباركه‌ در شأن‌ 6 نفر نازل‌ شده‌ كه‌ من‌ و عبدالله بن‌ مسعود از جمله‌ آنها هستيم‌.

شأن‌ نزول‌ اين‌ آيه‌ي‌ مباركه‌ آن‌ است‌ كه‌ كفار نزد حضرت‌ رسول‌ الله ص آمده‌ و پيشنهاد كردند كه‌ شما دوستي‌ با اين‌ گروه‌ فقراي‌ بي‌حسب‌ و نسب‌ را ترك‌ كن‌ تا ما به‌ تو بپيونديم‌. اين‌ آيه‌ نازل‌ شد و از ترك‌ كردن‌ فقرا به‌ خاطر كفار نهي‌ شد:

﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ وَمَا مِنۡ حِسَابِكَ عَلَيۡهِم مِّن شَيۡءٖ فَتَطۡرُدَهُمۡ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥٢﴾ [الأنعام: 52].

«كساني‌ را (از پيش‌ خود) مران‌ كه‌ سحرگاهان‌ و شامگاهان‌ خداي‌ را به‌ فرياد مي‌خوانند (همه‌ وقت‌ به‌ عبادت‌ و پرستش‌ خدا مشغولند و) منظورشان‌ (تنها رضايت‌) اوست‌. و نه‌ حساب‌ ايشان‌ بر تو است‌ و نه‌ حساب‌ تو بر آنان‌ است‌ (و هر كس‌ در گرو عمل‌ خويش‌ است‌، چه‌ شاه‌ چه‌ درويش‌ است‌). اگر (به‌ حرف‌ مشركان‌ درباره‌ي‌ اين‌گونه‌ مؤمنان‌ گوش‌ دهي‌ و از خود) آنان‌ را براني‌، از زمره‌ي‌ ستمگران‌ خواهي‌ بود».

 حضرت‌ سعد س از ديدگاه‌ رسول‌ الله ص:

1) عَن‌ علي س قال‌:

«مَا سَمعْت‌ُ النّبي‌َّ س جَمَع‌َ اَبَوَيْه‌ لأَحَدٍ إلاَّ لسَعْد بن‌ مالك‌ (اَبي‌وَقاص‌)، فَإنِّي‌ سَمعْتُه‌ُ يَقُول‌ُ يَوم‌ اُحُد: يا سعد! ارم‌ فداك‌َ اَبي‌ وَ اُمِّي‌»([[39]](#footnote-39)).

از حضرت‌ علي‌ بن‌ ابي‌طالب‌ س روايت‌ شده‌ كه‌ فرمودند:

«از پيامبر ص نشنيدم‌ كه‌ پدر و مادرش‌ را با هم‌ فداي‌ كسي‌ بكند مگر براي‌ سعد پسر ابي‌وقاص‌. به‌ راستي‌ در روز اُحد شنيدم‌ كه‌ پيامبر ص مي‌فرمود: «اي‌ سعد! تير بينداز! پدر و مادرم‌ فدايت‌ باد!».

2) عَنْ‌ عَائشَةَ **ل**:

«سَهرَ رَسُول‌ُ الله ص مَقْدَمَةَ الْـمَديْنَةَ لَيْلَةً فَقَال‌: «لَيْت‌َ رَجُلاً صَالِـحاً من‌ْ اَصْحَابي‌ يَحْرُسُني‌ اللَّيلَة». إذْ سَمعْنَا صَوت‌َ سِلاَح‌ٍ فَقَال‌: «مَن‌ْ هَذا؟» قال‌: «أنَا سَعْدٌ». قال‌: «مَا جَاء بك‌َ؟» قَال‌َ: وَقَع‌َ في‌ْ نَفْسي‌ خَوْف‌ٌ عَلَی‌ رَسُول‌ِ اللهِ فَجئْت‌ُ أَحْرسُه‌». فَدَعَا لَه‌ُ رَسُول‌ُ الله ص ثُم‌ِّ نَام‌َ»**([[40]](#footnote-40))**.

از حضرت‌ عايشه‌ صديقه‌ ل روايت‌ است‌ كه‌ فرمود: «هنگامي‌ كه‌ در اوايل‌ شهر بوديم‌، شبي‌ رسول‌الله ص از خواب‌ بيدار شد و فرمود: «اي‌ كاش‌ الان‌ يكي‌ از اصحاب‌ باوفايم‌ اينجا مي‌بود و شب‌ را از من‌ نگهباني‌ مي‌كرد». عايشه‌ صديقه‌ مي‌فرمايد: در همان‌ لحظه‌ صداي‌ درآوردن‌ شمشير از غلاف‌ به‌ گوشمان‌ رسيد. رسول‌الله ص فرمودند: «كيستي‌؟» جواب‌ داد: «من‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ هستم»‌.

پيامبر ص فرمود: «چه‌ چيزي‌ باعث‌ شده‌ كه‌ در اين‌ وقت‌ شب‌ اينجا بيائي‌؟» سعد جواب‌ داد: «دلم‌ براي‌ رسول‌ خدا ص شور مي‌زد، به‌ همين‌ علت‌ آمدم‌ تا از ايشان‌ محافظت‌ كنم‌.» عائشه‌ صديقه‌ مي‌فرمايند: در آن‌ لحظه‌ رسول‌الله ص براي‌ سعد دعاء كرد، و راحت‌ خوابيد».

3) عن‌ قميس‌ بن‌ ابي‌حازم‌ س عن‌ سعد س:

أن‌َّ النَّبي‌َّ ص قال‌َ: **«**اَللَّهُم‌َّ اسْتَجِب‌ْ لسَعْدٍ إذَا دَعَاك‌**»([[41]](#footnote-41))**.

از قميس‌ بن‌ ابي‌حازم‌ او نيز از سعد س روايت‌ كرده‌ كه‌ رسول‌ خدا ص فرمود: «پروردگارا! دعاي‌ سعد را اجابت‌ فرما هرگاه‌ از تو چيزي‌ درخواست‌ كرد».

4) عَن‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ س قال:

أَن‌َّ رَسُول‌َ الله ص قال‌َ يومئذٍ، يعني‌ يوم‌َ اُحُدٍ: **«**اللَّهُم‌َّ اشْدُدْ رَمْيَتَه‌ُ وَأَجِب‌ْ دَعْوَتَه‌ُ**»**([[42]](#footnote-42)).

از سعد س روايت‌ شده‌ كه‌ پيامبر ص در روز احد فرمود: «پروردگارا! تيرش‌ را به‌ هدف‌ برسان‌ و دعايش‌ را اجابت‌ فرما!».

5) عَن‌ جَابرٍ س‌ قال‌:

**«**اَقْبَل‌َ سَعْدٌ فَقَال‌َ النَّبِي‌ُّ ص: هَذَا خَالي‌ فَلْيُرِني‌ امْرءٌ خَالَه‌ُ**»**([[43]](#footnote-43)).

از حضرت‌ جابر س روايت‌ است‌ كه‌ فرمود: «در محضر رسول‌ خدا ص بوديم‌ كه‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ آمد. پيامبر ص فرمودند: اين‌ دايي‌ من‌ است‌، پس‌ هر كس‌ دايي‌ خودش‌ را به‌ من‌ معرفي‌ كند (كه‌ آيا از او بهتر است‌!)».

توضيح‌: چون‌ حضرت‌ سعد س از طائفه‌ي‌ بني‌ زهره بودند و آمنه مادر پيامبر ص نيز از همان‌ طائفه‌ بودند، لذا رسول‌الله ص سعد را به‌ عنوان‌ دايي‌ خودش‌ نام‌ مي‌برد. و به‌ وجود سعد مباهات‌ و افتخار مي‌كند و برتري‌ و فضيلت‌ سعد را بيان‌ مي‌فرمايد.

6) عَن‌ سَعْدٍ س قال‌:

**«**كَانَ رَجُلٌ مِنَ الْـمُشْرِكِينَ قَدْ أَحْرَقَ الْـمُسْلِمِينَ فَقَالَ لَهُ النَّبِىُّ ص: ارْمِ فِدَاكَ أَبِى وَأُمِّى. قَالَ: فَنَزَعْتُ لَهُ بِسَهْمٍ لَيْسَ فِيهِ نَصْلٌ، فَأَصَبْتُ جَنْبَهُ فَسَقَطَ فَانْكَشَفَتْ عَوْرَتُهُ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللهِ ص حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى نَوَاجِذِهِ**»**([[44]](#footnote-44)).

حضرت‌ سعد س مي‌فرمايد: «در جنگ‌ احد مردي‌ از مشركين‌ مشغول‌ آتش‌ زدن‌ مسلمان‌ها بود، حضرت‌ رسول‌ ص خطاب‌ به‌ من‌ فرمودند: اي‌ سعد! او را را با تير بزن‌! پدر و مادرم‌ فدايت‌ باد!. تيري‌ از تيردان‌ به‌ دستم‌ افتاد كه‌ فاقد پيكان‌ بود، آن‌ مرد را نشانه‌ گرفتم‌، تيرم‌ به‌ شدّت‌ به‌ وسط‌ پيشانيش‌ اصابت‌ كرد به‌ نحوي‌ كه‌ نقش‌ بر زمين‌ شد و عورتش‌ ظاهر گشت‌. رسول‌الله ص از ديدن‌ اين‌ صحنه‌ خوشحال‌ شده‌ و خنده‌اي‌ زد، طوري‌ كه‌ دندان‌هاي‌ مباركش‌ را ديدم»‌.

7) عَن‌ عبدالله بن‌ عمرو س:

**«**ذات يوم والنبي ص جالس مع أصحابه، رنا بصره الى الأفق في أصغاء من يتلقى همساً وسراً.. ثم نظر في وجوه أصحابه وقال لهم: يَطْلُعُ عَلَيْكُمُ الآنَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْـجَنَّةِ**»([[45]](#footnote-45))**.

از حضرت‌ عبدالله بن‌ عمرو ب روايت‌ شده‌ كه‌: «روي‌ پيامبر ص در جمع‌ يارانش‌ بود. نگاهش‌ را به‌ سويي‌ متمركز كرده‌ و به‌ صداي‌ خفيفي‌ چيزي‌ را زمزمه‌ مي‌كرد، سپس‌ به‌ يارانش‌ نگاهي‌ كرده‌ و فرمود: «تا چند لحظه‌ي‌ ديگر مردي‌ از اهل‌ بهشت‌ از اين‌ درب‌ وارد مي‌شود».

عبدالله گويد: همه‌ي‌ ما دوست‌ داشتيم‌ كه‌ آن‌ مرد از بستگان‌ ما باشد، همگي‌ چشمانشان‌ را به‌ درب‌ دوخته‌ بودند كه‌ چه‌ كسي‌ بر آنان‌ نمايان‌ خواهد شد، ناگهان‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ وارد شد.

عبدالله بن‌ عمرو ـ ك ـ نزد او رفته‌ و ماجرا را براي‌ سعد تعريف‌ كرده‌ سپس‌ از او خواست‌ كه‌ راز رسيدن‌ به‌ چنين‌ مقام‌ و مژده‌اي‌ را براي‌ او بگويد، آيا عمل‌ خاص‌ و ويژه‌اي‌ انجام‌ مي‌دهد؟ سعد گفت‌: همان‌ اعمالي‌ را انجام‌ مي‌دهم‌ كه‌ همگي‌ انجام‌ مي‌دهيم‌، تنها چيزي‌ كه‌ من‌ سراغ‌ دارم‌ اينكه‌ هيچ‌گاه‌ كينه‌ و بغض‌ كسي‌ را در قلبم‌ جاي‌ نمي‌دهم‌ و نسبت‌ به‌ همه‌ حسن‌ظن‌ دارم([[46]](#footnote-46)).

8) عَن‌ سَعدٍ س قال‌:

«لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَأَنَا ثُلُثُ الْإِسْلَامِ، مَا أَسْلَمَ أَحَدٌ إِلاَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَسْلَمْتُ فِيهِ وَلَقَدْ مَكَثْتُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَإِنِّي لَثُلُثُ الْإِسْلَامِ**»([[47]](#footnote-47))**.

از سعد روايت‌ شده‌ كه:‌ «من‌ سومين‌ مسلمان‌ بودم‌، روزي‌ كه‌ من‌ مسلمان‌ شدم‌ كسي‌ ديگر به‌ اسلام‌ ملحق‌ نشد و تا هفت‌ روز من‌ يك‌ سوم‌ اسلام‌ بودم»‌.

9) عَن‌ سعدٍ س قال‌:

«إِنِّى لأَوَّلُ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِى سَبِيلِ اللهِ»([[48]](#footnote-48)).

حضرت‌ سعد س گويد: «من‌ اولين‌ فرد از ميان‌ اعراب‌ بودم‌ كه‌ در راه‌ خداوند تيراندازي‌ كرده‌ است‌».

سعدس از دیدگاه صحابه

تمامي‌ ياران‌ پيامبر ص به‌ جايگاه‌ ويژه‌ي‌ حضرت‌ سعد سنزد خدا و رسولش‌ ص آگاه‌ بودند به‌ همين‌ علت‌ با احترام‌ زيادي‌ بااو برخورد كرده‌ و از او ياد مي‌كردند. همگي‌ او را فردي‌ مستجاب‌الدعوة، جنگجويي‌ ماهر، صاحب‌ اخلاق‌ حميده‌ و محسن‌ و نيكوكارمي‌دانستند.

سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ كسي‌ بود كه‌ در فتح‌ مدائن‌ ايران‌، فرمانده‌ي‌سپاه‌ اسلام‌ بود. او مستحاب‌ الدعوة بود و هر دعايي‌ كه‌ مي‌كرد، قبول‌مي‌افتاد. او كسي‌ بود كه‌ كوفه‌ را بنا نهاد و در زمان‌ جنگ‌ جمل و صفين‌ از فتنه‌و آشوبي‌ كه‌ بين‌ مسلمين‌ واقع‌ شد كناره‌ گرفت‌ و دخالت‌ نكرد([[49]](#footnote-49)).

حضرت‌ عمر س به‌ علت‌ اعتماد و اطمينان‌ فراواني‌ كه‌ به‌حضرت‌ سعد س داشت‌ مسئوليّت‌ بيت‌المال‌ را به‌ ايشان‌ محول‌كرده‌ بود. در جنگ‌ مهم‌ قادسيه‌ او را فرمانده‌ سپاه‌ اسلام‌ قرار داد. پس‌از آن‌ سعد را به‌ عنوان‌ والي‌ عراق‌ در كوفه‌ منصوب‌ كرد. و بعد از آنكه‌4 سال‌ كامل‌ در عراق‌ به‌ امورات‌ مسلمين‌ رسيدگي‌ كرده‌ و به‌ عنوان‌يك‌ استاندار شايسته‌ و مجرّب‌ خدمت‌ مي‌كرد، عليه‌ او به‌ مركزخلافت‌ شكايت‌ مي‌شود. خليفه‌ كه‌ حضرت‌ سعد را به‌ خوبي‌مي‌شناسد، مي‌داند كه‌ اين‌ شكايت‌ها جز حسادت‌ و كينه‌ي‌ شخصي‌چيزي‌ بيش‌ نيست‌، ولي‌ از فرصت‌ استفاده‌ كرده‌، او را عزل‌ مي‌كند وبه‌ مركز خلافت‌ فرا مي‌خواند تا به‌ عنوان‌ يك‌ نامزد شايسته‌ براي‌خلافت‌، در دارالخلافة حضور داشته‌ باشد. به‌ همين‌ علت‌ وقتي‌هنگامه‌ي‌ كوچ‌ و ارتحال‌ حضرت‌ عمر س نزديك‌ مي‌شود، سعدرا به‌ عنوان‌ يكي‌ از شش‌ نفر شوراي‌ مسئول‌ تعيين‌ خليفه‌، انتخاب‌مي‌كند و مي‌فرمايد: من‌ سعد را به‌ خاطر خيانت‌ و عدم‌ توانايش‌ عزل‌نكردم‌، در حالي‌ كه‌ او نزد من‌ امين‌ و مورد اعتماد است‌ و فرمودند: اگراز ميان‌ اين‌ شش‌ نفر، سعد به‌ عنوان‌ خليفه‌ انتخاب‌ شود كه‌ فبها وگرنه‌من‌ به‌ خليفه‌ي‌ بعد از خودم‌ توصيه‌ مي‌كنم‌ نسبت‌ به‌ سعد اعتماد كامل‌داشته‌ باشد و در امور مهم‌ مسلمين‌ او را به‌ كار گيرد.

طبق‌ توصيه‌ي‌ حضرت‌ عمر س خليفه‌ي‌ منتخب‌ بعدي‌،حضرت‌ عثمان‌ س سعد را از مستشاران‌ دسته‌ي‌ اول‌ خود قرارداد. و پس‌ از مدتي‌ مجدداً او را به‌ عنوان‌ والي‌ كوفه‌ منصوب‌ كرد([[50]](#footnote-50)).

حضرت‌ عمر س از عمرو بن‌ معديكرب‌ در مورد حضرت‌سعد سؤال‌ كرد؟ عمرو در جواب‌ گفت‌: سعد، فردي‌ روستايي‌ وپشمينه‌پوش‌ و ساده‌زيست‌ است‌. او مانند شمشير در كمانه‌اش‌ است‌.در هنگام‌ قضاوت‌ عدالت‌ را رعايت‌ مي‌كند، در هنگام‌ تقسيمات‌ به‌مساوات‌ تقسيم‌ مي‌كند، بسان‌ مادري‌ مهربان‌ بر ما مهرباني‌ مي‌كند.حقوق‌ ما را به‌ ما مي‌رساند ولو به‌ اندازه‌ي‌ يك‌ ذرّه‌ي‌ كوچك‌ باشد([[51]](#footnote-51)).

شجاعت سعدس

عَن‌ ابن‌ عباس‌ **ب** يقول‌:

**«**سمعت‌ رسول‌ الله ص يقول‌: سعد بن‌ أبي ‌وقاص‌ يعد بألف‌ فارس**»**.

حضرت‌ عبدالله ابن‌ عباس‌ ب مي‌فرمايند: «از رسول‌ خدا صشنيدم‌ كه‌ مي‌فرمودند: «سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ با هزار جنگجوي‌ سواركاربرابري‌ مي‌كند»([[52]](#footnote-52)).

ژهد و روی‌گردانی سعدس از دنیا

عامر پسر حضرت‌ سعد س گويد: پدرم‌ (سعد) مشغول‌چرانيدن‌ گوسفندانش‌ بود كه‌ برادرم‌ از دور ظاهر شد، هنگامي‌ كه‌ سعداو را ديد گفت‌: از شرّ اين‌ سوار به‌ خدا پناه‌ مي‌برم‌، وقتي‌ جلو آمد و به‌سعد رسيد، گفت‌: پدر جان‌! شما در اينجا به‌ چرانيدن‌ گوسفندانت‌راضي‌ هستي‌، در حالي‌ كه‌ مردم‌ در مدينه‌ بر سر ملك‌ و املاك‌ با هم‌ درنزاع‌ هستند!.

پدر بر روي‌ سينه‌ برادرم‌ زد و فرمود: ساكت‌ باش‌! من‌ از رسول‌خدا ص شنيدم‌ كه‌ مي‌فرمودند: به‌ حقيقت‌ كه‌ خداوند بنده‌پرهيزگارش‌ را كه‌ استغنا داشته‌ باشد و از شهرت‌ دوري‌ كند، دوست‌مي‌دارد([[53]](#footnote-53)).

همان‌ طور كه‌ در صفحات‌ پيشين‌ نقل‌ شد، حضرت‌ سعد سدر حجةالوداع‌ مريض‌ شده‌ و از رسول‌ خدا ص مي‌خواهد كه‌ به‌ اواجازه‌ دهد تا تمامي‌ اموالش‌ را در راه‌ خدا به‌ عنوان‌ صدقه‌ ببخشد،ولي‌ رسول‌ الله ص اجازه‌ نمي‌دهد. پس‌ بر نصف‌ آن‌ اجازه‌مي‌خواهد كه‌ باز رسول‌ الله ص مخالفت‌ مي‌كند. بالاخره‌ از پيامبرصاجازه‌ي‌ خرج‌ ثلث‌ (يك‌ سوم‌) مالش‌ را در راه‌ خدا گرفته‌، و آن‌را صدقه‌ مي‌دهد([[54]](#footnote-54)).

صدق و راستی سعدس

حضرت‌ عبدالله بن‌ عمر ب گويد: سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ گفت‌:«رسول‌الله ص بر خفين‌ مسح‌ مي‌كردند». من‌ در اين‌ مورد از پدرم‌حضرت‌ عمر سؤال‌ كردم‌؟ پدرم‌ فرمود: بله‌! هرگاه‌ سعد از رسول‌الله ص حديثي‌ را روايت‌ مي‌كند در آن‌ مورد از كسي‌ ديگر سؤال‌ نكن‌ وبه‌ سعد اعتماد كامل‌ داشته‌ باش‌!([[55]](#footnote-55)).

حضرت‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ س مجموعاً 271 حديث‌ را ازرسول‌الله ص روايت‌ كرده‌ است‌ كه‌ از اين‌ مجموع‌ فقط‌ درصحيحين‌ 13 حديث‌‌ وجود دارد. بعضي‌ از راوياني‌ كه‌ ازحضرت‌ سعد س حديث‌ روايت‌ كرده‌اند عبارتند از: عبدالله بن‌ عمر،عائشه‌ صديقه‌، ابن‌ عباس‌، سائب‌ بن‌ يزيد، قيس‌ بن‌ ابي‌حازم‌، سعيدبن‌ مسيب‌، ابوعثمان‌ هندي‌، عمرو بن‌ ميمون‌، احنف‌ بن‌ قيس‌، علقمةبن‌ قيس‌، ابراهيم‌ بن‌ عبدالرحمن‌ بن‌ عوف‌، عامر بن‌ سعد، عمر بن‌سعد، محمد بن‌ سعد، مصعب‌ بن‌ سعد، ابراهيم‌ بن‌ سعد، عائشه‌ بنت‌سعد، و...([[56]](#footnote-56)).

دیدن جبرائیل و میکائیل علیهما السلام:

حضرت‌ سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ س مي‌فرمايد: در جنگ‌ احد دومرد سفيدپوش‌ را ديدم‌ كه‌ در طرف‌ راست‌ و چپ‌ رسول‌الله ص باكفار جنگ‌ مي‌كردند. اولين‌ باري‌ بود كه‌ آنها را مي‌ديدم‌. بعداً فهميدم‌كه‌ آنها جبرئيل‌ و ميكائيل‌ ـ عليهما‌ الصلاة و السلام‌ ـ بوده‌اند([[57]](#footnote-57)).

 هنگامه‌ی کوچ فرا رسید

حضرت‌ امير سعد بن‌ ابي‌وقاص‌ س پس‌ از عمري‌ تلاش‌ وجهاد در راه‌ خدا و پس‌ از كسب‌ افتخارات‌ و امتيازات‌ فراواني‌ چه‌ درعهد رسول‌الله ص و چه‌ در عهد خلفاي‌ راشدين‌، در سن‌ 82سالگي‌ در حالي‌ كه‌ 34 فرزند داشت‌؛ 17 پسر و 17 دختر، در محلي‌به‌ نام‌ «عقيق‌» در 10 مايلي‌ مدينه‌ منوّره‌ اين‌ دنياي‌ فاني‌ را وداع‌ گفت‌ وبه‌ سرور و محبوبش‌ محمد مصطفي‌ ص و همرزمانش‌ ملحق‌ شد.

زهري‌ گويد: «هنگامي‌ كه‌ حضرت‌ سعد س در بستر مرگ‌آرميده‌ بود، جبه‌ي‌ پشمينه‌اش‌ را طلب‌ كرد، و گفت‌: آن‌ را به‌ تنم‌ كنيد،چون‌ در روز جنگ‌ بدر همين‌ را به‌ تن‌ داشتم‌ و براي‌ چنين‌ روزي‌ نگه‌ داشته‌بودم‌»([[58]](#footnote-58)).

مصعب‌ پسر سعد س گويد: در روز رحلت‌ پدرم‌، سرش‌ بربالينم‌ بود، وقتي‌ او را نگاه‌ كردم‌، اندكي‌ گريه‌ كردم‌، سرش‌ را بلند كردو گفت‌: چرا گريه‌ مي‌كني‌؟ گفتم‌: به‌ خاطر منزلگاهت‌ كه‌ نمي‌دانم‌ كجاست‌؟!سعد س گفت‌: گريه‌ نكن‌! پروردگار مرا هيچ‌گاه‌ عذاب‌ نمي‌دهد؛ چرا كه‌من‌ از اهل‌ بهشتم([[59]](#footnote-59)).

آري‌! به‌ راستي‌ او عذاب‌ نخواهد ديد؛ چراكه‌ سعد يكي‌ از عشره‌ي‌مبشره‌ مي‌باشد كه‌ پيامبر ص صراحتاً مژده‌ي‌ بهشتي‌ بودن‌ را به‌آنان‌ داده‌ است‌.

پس‌ از پرواز روح‌ پاكش‌، جسد مبارك‌ ايشان‌ به‌ مدينه‌ منوره‌منتقل‌ شد و در مسجدالنبي‌ ص توسط‌ جمعي‌ از صحابه‌ بر او نماز گزارده‌شد و ازواج‌ مطهرات‌ نيز در غرفه‌هاي‌ خودشان‌ نماز سعد را ادا كردند،سپس‌ به‌ قبرستان‌ بقيع‌ برده‌ شد و در آنجا در كنار جمعي‌ از اهل‌ بيت‌و اصحاب‌ رسول‌الله ص به‌ خاك‌ سپرده‌ شد([[60]](#footnote-60)). رضي‌الله عنه‌ ونوّرالله مرقده‌ ومضجعه‌.

سعدس در یک نگاه:

از پیشگامان نخستین اسلام.

\* اولين‌ تيرانداز اسلام.‌

\* پاسدار و نگهبان‌ پيامبر ص

\* محبوب‌ رسول‌الله و فدا كردن‌ پدر و مادر براي‌ او.‌

\* دايي‌ پيامبر ص .‌

\* از مهاجران‌ اسلام‌، هجرت‌ به‌ مدينه‌.‌

\* يكي‌ از عشره‌ مبشّره‌.

\* يكي‌ از حاضران‌ بر كوه‌ حرا.‌

\* مجاهد بزرگ‌ اسلام‌.‌

\* يكي‌ از پرچمداران‌ اسلام‌ در فتح‌ مكه‌.‌

\* فرمانده‌ سپاه‌ اسلام‌ در قادسيه‌.

\* فاتح‌ بزرگ‌ ايران‌.‌

\* خاموش‌ كننده‌ي‌ آتش‌ زرتشت‌ در ايران‌.‌

\* باني‌ شهر كوفه‌.‌

\* عضو شوراي‌ انتخابي‌ حضرت‌ عمرس.‌

\* يكي‌ از مشاوران‌ صديق‌ حضرت‌ عثمان س‌.

**بخش‌ دوم‌: سعيد بن‌ زيد**س **قهرمان‌ نبرد يرموك‌ و اولين‌ والي‌ شام‌ در اسلام‌**

 حضرت سعید بن زیدس:

امروز هم‌ به‌ اذن‌ پروردگار، قلبم‌ مي‌خواهد در مورد يكي‌ ديگر ازاسوه‌هاي‌ تاريخ‌ برايمان‌ بنويسد؛ يكي‌ از پيشگامان‌ نخستين‌ صدق‌ وراستي‌، استقامت‌ و ايثار، تقوي‌ و زهد، مبارزه‌ و جهاد، يكي‌ از ده‌ ياربهشتي‌ حضرت‌ رسول‌ ص، يكي‌ از مهاجرين‌، يكي‌ از بهشتيان‌، واو كسي‌ نيست‌ جز سعيد پسر زيد س قهرمان‌ يرموك‌.

او حدود 10 سال‌ قبل‌ از بعثت‌ رسول‌ الله‌ ص در مكّه‌ي‌ مكرّمه‌متولد شد. پدرش‌ «زيد بن‌ عمرو بن‌ نفيل‌ العدوي‌ّ القرشي‌» يكي‌ ازحقيقت‌گرايان‌ مكّه‌ بود. و مادرش‌ «فاطمه‌ بنت‌ نعجة الخزاعيه‌» يكي‌از زنان‌ پيشگام‌ در اسلام‌ مي‌باشد([[61]](#footnote-61)).

سعيد، پسر عموي‌ حضرت‌ عمر س، دامادش‌ (شوهر فاطمه‌ بنت‌خطاب‌) و برادر زنش‌ مي‌باشد (يعني‌ برادر عاتكه‌ بنت‌ زيد، همسرحضرت‌ عمر س). كنيه‌ي‌ او در بيشتر كتاب‌ها «أبو الأعور» مي‌باشد.

مردی از تبار حقیقت:

پيش‌ از آنكه‌ به‌ بررسي‌ زندگاني‌ حضرت‌ سعيد س بپردازيم‌، بايد اندكي‌ در مورد پدر حقيقت‌گرايش‌ «زيد بن‌ عمرو» كه‌ يكي‌ از حقيقت‌گرايان‌ مكّه‌ي‌ مكرّمه‌ در دوران‌ جاهليّت‌ به‌ شمار مي‌آمده‌ است‌، سخن‌ بگوييم‌.

ابوسعيد (زيد) مردي‌ حقيقت‌گرا، ماهر و خردمند بود و چون‌ فطرتي‌ سليم‌ داشت‌ نمي‌توانست‌ عقائد باطل‌ قومش‌ را بپذيرد، لذا به‌ جستجوي‌ حقيقت‌ و دست‌يابي‌ به‌ راه‌ مستقيم‌ مشغول‌ شد و در اين‌ راه‌ جان‌ باخت‌.

زيد با زنده‌ به‌ گور كردن‌ دختران‌ به‌ شدّت‌ مخالف‌ بود و از آن‌ نهي‌ مي‌كرد و قريش‌ را به‌ عبادت‌ رب‌ّ ابراهيم‌ توصيه‌ مي‌نمود و از عبادت‌ بت‌ها باز مي‌داشت‌. او هيچ‌گاه‌ براي‌ بت‌ها قرباني‌ نكرد، و گوشت‌ مردار و خون‌ را نمي‌خورد، و از بعضي‌ آگاهان‌ به‌ علم‌ اديان‌ شنيده‌ بود كه‌ حضرت‌ ابراهيم‌ تنها خداوند را عبادت‌ مي‌كرد و كسي‌ را با او شريك‌ نمي‌ساخت‌، و به‌ سوي‌ كعبه‌ نماز مي‌خواند. زيد نيز همين‌ شيوه‌ را برگزيد تا اينكه‌ كشته شد.

هاشم‌ بن‌ عروه‌ از اسماء دختر ابوبكر ـ ك ـ روايت‌ مي‌كند كه‌ فرمودند:

«من‌ زيد را در حالت‌ پيري‌ و ريش‌سفيدي‌ ديدم‌ كه‌ به‌ كعبه‌ تكيه‌ زده‌ بود و مي‌گفت‌: «اي‌ قريشيان‌! قسم‌ به‌ ذاتي‌ كه‌ جان‌ زيد در دست‌ اوست‌ در ميان‌ شما كسي‌ پيرو راستين‌ ابراهيم‌ نبوده‌ غير از من‌».

سپس‌ مي‌گفت‌: «پروردگارا! اگر مي‌دانستم‌ كه‌ عبادت‌ به‌ چه‌ صورتي‌ نزد شما دوست‌ داشتني‌تر است‌، قطعاً به‌ همان‌ صورت‌ و روش‌ عبادت‌ مي‌كردم‌، ولي‌ افسوس‌ كه‌ نمي‌دانم‌». پس‌ بر روي‌ دستانش‌ سجده‌ مي‌كرد».

قريشيان‌ زيد را بسيار اذيّت‌ مي‌كردند، مخصوصا «خطّاب‌» كه‌ عموي‌ زيد بود، او را بسيار سرزنش‌ مي‌كرد([[62]](#footnote-62)).

در كتاب‌هاي‌ تاريخي‌ نحوه‌ به‌ خود آمدن‌ زيد و چگونگي‌ بيداري‌ و پي‌ بردن‌ او به‌ بطلان‌ بت‌پرستي‌، اين‌گونه‌ نقل‌ شده‌ است‌:

«زيد بن‌ عمرو بن‌ نفيل‌، دور از جنجال‌ و ازدحام‌ مردم‌ ايستاده‌ و قريش‌ را تماشا مي‌كرد كه‌ يكي‌ از اعياد خود را برگزار مي‌كردند. مي‌ديد مردان‌ عمامه‌هاي‌ سندسي‌ گران‌قيمت‌ به‌ سر بسته‌ و به‌ پوشيدن‌ عباي‌ يماني‌ باارزش‌ افتخار و مباهات‌ مي‌كنند. و زنان‌ و اطفال‌ را مي‌ديد كه‌ زيباترين‌ لباس‌ و گران‌بهاترين‌ زيور را در بر دارند، نگاه‌ مي‌كرد، مي‌ديد ثروتمندان‌ حيوان‌ قرباني‌ خود را در حالي‌ كه‌ آنها را به‌ انواع‌ زيور آراسته‌ بودند، براي‌ قرباني‌ كردن‌ در پاي‌ بت‌ها، به‌ دنبال‌ خود مي‌كشيدند.

زيد ايستاده‌ و به‌ ديوار كعبه‌ تكيه‌ داده‌ بود، گفت‌:

«اي‌ جماعت‌ قريش‌! خداوند گوسفند را آفريده‌، و هم‌ او از آسمان‌ باران‌ نازل‌ فرموده‌، گياه‌ و سبزه‌ را در زمين‌ رويانده‌ و گوسفند سير و چاق‌ شده‌ است‌، اما اينك‌ شما آن‌ را بر غير نام‌ او (و براي‌ غير او) ذبح‌ مي‌كنيد، شما را نادان‌ و ابله‌ مي‌بينم»‌.

عمويش‌، خطاب‌، (پدر عمر س‌) برخاست‌ و كشيده‌اي‌ بر صورتش‌ نواخت‌ و گفت‌:

«مرگ‌ بر تو! ما تا به‌ حال‌ اين‌ چرنديّات‌ را از تو مي‌شنيديم‌ و آن‌ را تحمل مي‌كرديم‌، اما ديگر طاقتمان‌ به‌ سر آمده‌ و كاسه‌ي‌ صبرمان‌ لبريز گشته‌ است‌».

سپس‌ جمعي‌ اوباش‌ و نادان‌ را تحريك‌ نمود و آنها را بر او شوراند كه‌ به‌ اذيّت‌ و آزارش‌ روي‌ آوردند، آن‌ قدر او را اذيّت‌ كردند تا از مكّه‌ خارج‌ شده‌ و به‌ كوه‌ حرا پناه‌ برد. خطاب‌ عده‌اي‌ از جوانان‌ قريش‌ را به‌ مراقبت‌ از او گسيل‌ داشت‌، تا اجازه‌ ندهند وارد مكه‌ شود. آنان‌ به‌ سختي‌ مراقب‌ بودند، طوري‌ كه‌ زيد جز پنهاني‌ و دور از چشم‌ مراقبان‌، نمي‌توانست‌ وارد مكه‌ شود.

پس‌ از آن‌ ـ بدون‌ اطلاع‌ قريش‌ و به‌ صورت‌ سرّي‌ و محرمانه‌ ـ با ورقة بن‌ نوفل‌ و عبدالله بن‌ جحش‌ و عثمان‌ بن‌ حارث‌، و اميمه‌ دختر عبدالمطلب‌، عمه‌ي‌ پيامبر ص ملاقات‌ كرد و در مورد گمراهي‌ و كج‌روي‌ قريش‌ به‌ بحث‌ و مذاكره‌ نشستند. زيد به‌ يارانش‌ گفت‌:

«به‌ خدا مي‌دانيد كه‌ قوم‌ شما حقيقتي‌ را در دست‌ ندارند و مي‌دانيد دين‌ ابراهيم‌ را به‌ خطا و انحراف‌ كشيده‌اند، پس‌ اگر شما مي‌خواهيد رستگار شويد، براي‌ خود ديني‌ پيدا كنيد كه‌ از آن‌ پيروي‌ نماييد».

هر چهار مرد به‌ طرف‌ راهبان‌ و احبار يهود و نصاري‌ و ساير ملت‌ها شتافتند، و از آنها درخواست‌ كردند كه‌ دين‌ حنيف‌ ابراهيم‌ را به‌ آنان‌ ارائه‌ دهند.

ورقة بن‌ نوفل‌ نصراني‌ شد. و عبدالله بن‌ جحش‌ و عثمان‌ بن‌ حارث‌، راه‌ به‌ جايي‌ نبردند و به‌ چيزي‌ نرسيدند. اما زيد بن‌ عمرو داستاني‌ دارد، كه‌ آن‌ را از زبان‌ خودش‌ مي‌شنويم‌:

«با تلاش‌ و زحمت‌ با يهوديّت‌ و نصرانيّت‌ آشنا شدم‌ و رموز آنها را دريافتم‌، اما از آنها دوري‌ جستم‌ و آنها را كنار گذاشتم‌. چون‌ در آنها چيزي‌ كه‌ مايه‌ي‌ اطمينان‌ خاطر باشد، نيافتم‌. به‌ جستجوي‌ دين‌ ابراهيم‌ سير آفاق‌ را پيش‌ گرفتم‌ تا از سرزمين‌ شام‌ سر در آوردم‌، پيش‌ راهبي‌ رفتم‌ كه‌ از علم‌ كتاب‌ توشه‌اي‌ اندوخته‌ بود و در مورد دين‌ ابراهيم‌ از او نظر خواستم‌، و داستان‌ و سرگذشت‌ خود را برايش‌ تعريف‌ كردم‌، به‌ من‌ گفت‌:

  «برادر مكي‌! مي‌بينم‌ به‌ جستجوي‌ دين‌ ابراهيم‌ آمده‌اي‌».

گفتم‌: بله‌ درست‌ فهميدي‌. من‌ به‌ دنبال‌ آنم‌.

آن‌گاه‌ گفت‌: «تو دنبال‌ آييني‌ هستي‌ كه‌ در حال‌ حاضر وجود ندارد، ولي‌ در آينده‌ي‌ نزديك‌ در ديار شما ظهور خواهد كرد، چون‌ خداوند متعال‌ از ميان‌ قوم‌ شما يك‌ نفر را مبعوث‌ مي‌كند كه‌ دين‌ ابراهيم‌ را تجديد و زنده‌ مي‌كند. اگر او را يافتي‌، به‌ خدمتش‌ درآي‌ و از او پيروي‌ كن‌».

زيد بار بازگشت‌ به‌ مكّه‌ را بست‌ و به‌ اميد اينكه‌ پيامبر موعود را دريابد، با قدم‌هاي‌ استوار به‌ سوي‌ مكّه‌ گام‌ مي‌نهاد.

هنوز در راه‌ برگشت‌ بود كه‌ خداوند پيامبرش‌ را مبعوث‌ كرد، و محمد ص با دين‌ هدايت‌ و حق‌ برخاست‌. اما زيد او را درك‌ نكرد؛ چون‌ جمعي‌ از اعراب‌ بر او شوريدند و قبل‌ از رسيدن‌ به‌ مكّه‌ او را به‌ قتل‌ رساندند، و فرصت‌ ندادند چشمش‌ به‌ ديدار پيامبر ص روشن‌ شود.

در لحظاتي‌ كه‌ زيد نَفَس‌ آخرش‌ را مي‌كشيد، به‌ آسمان‌ چشم‌ دوخت‌ و گفت‌:

«اَللَّهُمَّ إن‌ْ كُنت‌َ حَرَّمْتَنِيْ‌ مِنْ‌ هَذَا الـْخَير فَلاَ تَحرم‌ منه‌ُ ابْني‌ سَعِيْدَاً».

«پروردگارا! حال‌ كه‌ مرا از اين‌ خير و بركت‌ محروم‌ كردي‌، پسرم‌ سعيد را محروم‌ مفرما»**([[63]](#footnote-63))**.

به‌ اين‌ ترتيب‌ زيد بن‌ عمرو قبل‌ از رسيدن‌ به‌ رسول‌ خدا ص بقتل رسيد و به‌ سوي‌ «الله‌» شتافت‌.

در روايات‌ آمده‌ كه‌ حضرت‌ سعيد س فرزند زيد و عمر بن‌ خطاب س‌ عموزاده‌ زيد از رسول‌ خداص پرسيدند: آيا براي‌ زيد استغفار كنيم‌؟ حضرت‌ رسول‌ فرمود: «بله‌! ايشان‌ به‌ تنهايي‌ به‌ صورت‌ يك‌ امّت‌ زنده‌ مي‌گردد». در حديث‌ ديگري‌ از رسول‌ خدا ص روايت‌ شده‌ كه‌ فرمودند: «وارد بهشت‌ شدم‌، آنجا زيد را ديدم‌ كه‌ دو درخت‌ سرسبز در اختيار داشت‌»**([[64]](#footnote-64))**.

سعیدس در آغوش اسلام:

پروردگار دانا، كه‌ بر حال‌ ابوسعيد (زيد) آگاه‌ بود، دعاي‌مخلصانه‌ي‌ او را پذيرفت‌ و اين‌ دعا يكي‌ از عوامل‌ مهم‌ روي‌ آوردن‌سعيد به‌ اسلام‌ بود. همين‌ كه‌ پيامبر ص مبعوث‌ شد و مردم‌ را به‌دين‌ اسلام‌ فرا خواند، سعيد بن‌ زيد در پيشاپيش‌ مؤمنان‌ قرار گرفت‌،و از جمله‌ي‌ جواناني‌ بود كه‌ قبل‌ از بيست‌ سالگي‌ رسالت‌ پيامبر خدا صرا تصديق‌ كردند. او قبل‌ از رفتن‌ پيامبر ص به‌ دارالارقم‌ايمان‌ آورد.

اين‌ امر عجيبي‌ نيست‌؛ چراكه‌ سعيد در خانواده‌اي‌ متولد شد كه‌گمراهي‌ و كج‌روي‌ قريش‌ را انكار كرده‌ و آن‌ را مردود مي‌دانستند، ودر پرورش‌گاه‌ پدري‌ پرورش‌ يافت‌ كه‌ زندگي‌ خود را وقف‌ جستجوي‌حق‌ و حقيقت‌ كرد. و زماني‌ مرگ‌ را پذيرا شد كه‌ نَفَس‌زنان‌ به‌ دنبال‌حق‌ مي‌دويد.

سعيد به‌ تنهايي‌ مسلمان‌ نشد، بلكه‌ همراه‌ او همسرش‌، فاطمه‌دختر خطاب‌ كه‌ خواهر حضرت‌ عمر بود، به‌ اسلام‌ مشرف‌ شد([[65]](#footnote-65)).

سعید س و شکنجه‌ی قریشیان:

مرحله‌اي‌ كه‌ اكثر گرويدگان‌ به‌ رسول‌الله ص در مكّه‌ي‌ مكرّمه‌ باآن‌ روبرو مي‌شدند، مرحله‌ي‌ شكنجه‌، اذيّت‌ و آزار جسمي‌ و روحي‌از سوي‌ خانواده‌ و قبيله‌ي‌ خويش‌ بود. حضرت‌ سعيد س نيز بااين‌ مرحله‌ مواجه‌ شد، تا براي‌ آينده‌اي‌ روشن‌ آماده‌ گردد.

خودش‌ مي‌گويد: «به‌ ياد دارم‌ زماني‌ را كه‌ مسلمان‌ بودم‌، عمر بن‌ خطاب‌به‌ عنوان‌ يكي‌ از سران‌ شرك‌ مرا آزار و اذيّت‌ رسانده‌ و به‌ من‌ اهانت‌ مي‌كرد».

سعيد س تمامي‌ آزارها و اذيّت‌هاي‌ قريشيان‌ را در مكّه‌ تحمل‌نمود، سه‌ سال‌ تمام‌ به‌ همراه‌ رسول‌ خدا ص در شعب‌ ابي‌طالب‌ درمحاصره‌ بسر برد و تمامي‌ آن‌ مشكلات‌ را به‌ جان‌ خريد، تا در آينده‌ي‌نزديك‌ در رديف‌ مردان‌ بهشتي‌ پروردگار درآيد.

اين‌ جوان‌ قريش‌ به‌ حدي‌ از سوي‌ قومش‌ اذيّت‌ و آزار ديد كه‌براي‌ برگشتن‌ از دينش‌ كافي‌ بود، اما به‌ عوض‌ اينكه‌ قريش‌ او را ازدين‌ منصرف‌ كنند، سعيد و همسرش‌ توانستند، يكي‌ از خطرناك‌ترين‌مردان‌ قريش‌ و يكي‌ از مهره‌هاي‌ كليدي‌ را از چنگ‌ شرك‌ و بت‌پرستي‌قريش‌ برهانند. آري‌! او كسي‌ نيست‌ جز عمر بن‌ خطاب‌ كه‌ بعداً به‌فاروق‌ اعظم‌ تبديل‌ شد.

آزار سعیدس و مسلمان شدن عمر بن خطابس:

همان‌طور كه‌ قبلاً اشاره‌ كرديم‌، حضرت‌ سعيد س هم‌ داماد حضرت‌ عمر س بود و هم‌ برادرزنش‌، اما در گرويدن‌ به‌ اسلام‌، حضرت‌ سعيد و همسرش‌ از حضرت‌ عمر س پيشي‌ گرفته‌ بودند، و اين‌ زن‌ و شوهر در ايمان‌ آوردن‌ حضرت‌ عمر س نقش‌ مهمي‌ داشتند، كه‌ بهتر است‌ با هم‌ اصل‌ داستان‌ را مرور كنيم‌، تا استقامت‌ حضرت‌ سعيد و همسرش‌ را به‌ خوبي‌ مشاهده‌ كنيم‌ كه‌ سبب‌ نجات‌ بزرگ‌مردي‌ از قريشيان‌ شد:

در يكي‌ از روزهاي‌ گرم‌ و سوزان‌ تابستاني‌ كه‌ حرارت‌ آن‌ به‌ اوج‌ شدّت‌ خود رسيده‌ بود، شراره‌هاي‌ خورشيد مستقيم‌ بر ريگ‌ها و سنگ‌هاي‌ مكّه‌ مي‌تابيد و آنها را به‌ اخگرهاي‌ آتش‌ مبدّل‌ ساخته‌ بود، مردي‌ قوي‌الجثّه‌ و بلندقامت‌ كه‌ خود را محكم‌ پيچيده‌ و آماده‌ي‌ جنگ‌ ساخته‌ بود، با در دست‌ داشتن‌ شمشير برهنه‌، بر روي‌ آن‌ شن‌هاي‌ سوزان‌ به‌ حركت‌ درآمد، (او عمر بن‌ خطاب‌ نام‌ داشت‌)، با عجله‌ي‌ هرچه‌ تمامتر گام‌هاي‌ محكم‌ و سنگين‌ برمي‌داشت‌ و قدم‌ها را چنان‌ بر زمين‌ مي‌كوبيد، تو گويي‌ كه‌ زمين‌ در زير پاهايش‌ به‌ لرزه‌ درمي‌آمد، تمام‌ اطراف‌ خود را با نظر خشم‌آگيني‌ كه‌ شراره‌هاي‌ غضب‌ از آن‌ مي‌پريد، مي‌پاييد. هيچ‌ توجه‌ و اعتنايي‌ به‌ خورشيد برافروخته‌ و شن‌ها و سنگ‌هاي‌ آتشين‌ نمي‌كرد، به‌ باد گرم‌ سموم‌، بدان‌ هنگام‌ كه‌ مي‌وزيد و چهره‌ي‌ انسان‌ را به‌ زغال‌ مبدّل‌ مي‌ساخت‌، اهميّت‌ نمي‌داد. هدف‌ مشخصي‌ داشت‌ و مي‌خواست‌ هرچه‌ زودتر به‌ آن‌ دسترسي‌ پيدا كند. آري‌! او مي‌خواست‌ سيّد و و سرور و بزرگ‌ترين‌ انسان‌ها (يعني‌ حضرت‌ محمد مصطفي ص) را به‌ قتل‌ برساند! ([[66]](#footnote-66)).

يكي‌ از شاگردان‌ رسول‌الله ص در مسير راه‌، عمر خشمگين‌ را مي‌بيند كه‌ با شمشير برهنه‌ به‌ سوي‌ هدف‌ گام‌ مي‌نهد، فكري‌ به‌ ذهنش‌ خطور كرد تا براي‌ مدتي‌ هر چند كوتاه‌ او را از رسيدن‌ به‌ پيامبر ص باز دارد، جلو رفته‌ و گفت‌: اي‌ ابن‌خطاب‌! كجا با اين‌ وضعيّت‌؟

عمر گفت‌: مي‌خواهم‌ محمد را بكشم‌!

آن‌ مرد گفت‌: پس‌ با قبايل‌ بني‌هاشم‌ و بني‌زهره‌ چكار مي‌كني‌؟ آيا با كشتن‌ محمد مي‌تواني‌ از آنها در امان‌ باشي‌؟!.

عمر گفت‌: نكند تو هم‌ از دينت‌ برگشته‌ و پيرو او شده‌اي‌؟!.

آن‌ مرد كه‌ وضعيّت‌ را نامناسب‌ ديد از راه‌ ديگري‌ وارد شد و گفت‌: آيا خبر بسيار عجيبي‌ را شنيده‌اي‌؟

عمر گفت‌: چه‌ خبري‌؟

آن‌ مرد گفت‌: خانواده‌ات‌ هم‌ از گرويدگان‌ به‌ دين‌ محمد هستند!.

عمر گفت‌: خانواده‌ي‌ من‌؟!.

آن‌ مرد گفت‌: آري‌! دامادت‌، سعيد بن‌ زيد و خواهرت‌ فاطمه‌ مسلمان‌ شده‌اند!.

اين‌ خبر آن‌ قدر بر عمر اثر گذاشت‌ كه‌ فعلاً رفتن‌ نزد پيامبر ص را گذاشته‌ و با عجله‌ به‌ سوي‌ منزل‌ خواهرش‌ گام‌ برداشت‌ تا اول‌ به‌ حساب‌ آنها برسد...([[67]](#footnote-67)).

در آن‌ وقت‌ كه‌ تجمع‌ تمامي‌ مسلمانان‌ مشكل‌ بود، پيامبر ص سعي‌ مي‌كرد براي‌ افراد نومسلمان‌، از شاگردان‌ قديمي‌اش‌ كه‌ با تعاليم‌ آسماني‌ بيشتر آشنا شده‌ بودند، به‌ عنوان‌ معلّم‌ خصوصي‌ كار بگيرد تا آنها نيز با عقايد اسلامي‌ آشنا شوند.

در اين‌ روز تاريخي‌ كه‌ به‌ آن‌ اشاره‌ شد، حضرت‌ خباب‌ بن‌ ارت‌ س در منزل‌ سعيد و فاطمه‌ حضور داشت‌ و به‌ آنان‌ آيات‌ ابتدايي‌ سوره‌ي‌ «طه‌» را تعليم‌ مي‌داد و از آن‌ بحث‌ مي‌كرد. هنگامي‌ كه‌ عمر خشمگين‌ به‌ درب‌ منزل‌ رسيد و با صداي‌ بلند، سعيد و فاطمه‌ را صدا زد، خباب‌ سريعاً خود را پنهان‌ كرد و آن‌ صفحه‌ي‌ قرآن‌ را نيز در جايي‌ مخفي‌ كردند. عمر داخل‌ آمده‌ و با عصبانيّت‌ گفت‌: آن‌ صداي‌ چه‌ بود؟ (ظاهراً زمزمه‌ي‌ قرآن‌ را بيرون‌ خانه‌ شنيده‌ بود)

سعيد با ترس‌ و لرز گفت‌: چيزي‌ نبود، با همسرم‌ گپ‌ مي‌زديم‌...

عمر گفت‌: نكند شما هم‌ مسلمان‌ شده‌ايد!.

سعيد گفت‌: نه‌! اما اگر ديني‌ بهتر از دين‌ تو باشد، مگر اشكالي‌ دارد آن‌ را قبول‌ كنيم‌؟!

عمر ديگر اجازه‌ي‌ حرف‌ زدن‌ را به‌ او نداد، و او را حسابي‌ كتك‌ زد، تا جايي‌ كه‌ فاطمه‌، همسر سعيد (كه‌ خواهر عمر بود) تاب‌ ديدن‌ آن‌ را نداشت‌ و براي‌ دفاع‌ از شوهرش‌ جلو رفت‌ تا برادرش‌ را از زورگويي‌ باز دارد، اما عمر چنان‌ سيلي‌ محكمي‌ نيز بر صورت‌ او نواخت‌ كه‌ خون‌ از چهره‌اش‌ فوران‌ كرد.

فاطمه‌ كه‌ فشار و اذيّت‌ عمر را ديد، فرياد برآورد: اي‌ عمر! تا كي‌ از اين‌ جهالت‌ دست‌ نمي‌كشيد! تا كي‌ مي‌خواهيد در مقابل‌ بت‌هاي‌ بي‌جان‌ سر تعظيم‌ فرود آوريد! دين‌ شماها باطل‌ است‌! آري‌ درست‌ حدس‌ زدي‌ ما مسلمان‌ شده‌ايم‌ و با افتخار گواهي‌ مي‌دهيم‌ كه‌ هيچ‌ معبودي‌ غير از الله وجود ندارد و شايسته‌ي‌ پرستش‌ نيست‌، و محمد پيامبر و فرستاده‌ي‌ خداوند است‌ براي‌ نجات‌ انسان‌ها...

در اين‌ لحظه‌ انگار فرشتگان‌ آسمان‌، زمين‌ و زمان‌ به‌ او مي‌گويند:

«اي‌ مرد خشن‌! وايستا! از جاهليّت‌ خود وداع‌ كن‌، تختي‌ در جايگاه‌ تاريخ‌ براي‌ تو آماده‌ شده‌ است‌ تا برآن‌ قرار بگيري‌. همانا محمد ص كليدي‌ را در دست‌ تو قرار خواهد داد، درهاي‌ تاريخي‌ را بدان‌ مي‌گشايي‌ كه‌ تو را فراموش‌ كرده‌ است‌ و اصلاً تو را نمي‌شناسد و وجود تو را احساس‌ نكرده‌ است‌... آري‌! تو پا به‌ عرصه‌ي‌ تاريخ‌ مي‌گذاري‌ سپس‌ از نردبان‌ آن‌ بالا مي‌روي‌ و بر كاخ‌ پرعظمت‌ آن‌ مسلّط‌ مي‌شوي‌ و بر كرسي‌اي‌ مي‌نشيني‌ كه‌ پايين‌تر از كرسي‌هاي‌ انبيا و بالاتر از كرسي‌هاي‌ بزرگان‌ است‌.

اي‌ مرد خشمگين‌! وايستا! اسلحه‌اي‌ را كه‌ مي‌خواهي‌ با آن‌ با دين‌ جديد بجنگي‌، به‌ دور بينداز! كسي‌ با دين‌ خدا ياراي‌ جنگ‌ ندارد.

شمشيرت‌ را به‌ دور انداز! آن‌ را از غلاف‌ كشيده‌اي‌، مي‌خواهي‌ با آن‌، محمد را بكشي‌؟ دين‌ جديد او را از بين‌ ببري‌؟ و 39 نفر از اصحاب‌ و ياران‌ او را به‌ هلاكت‌ برساني‌؟ بدان‌! محمد رسول‌ خداست‌، سيّد و آقاي‌ همه‌ي‌ انسان‌هاست‌، او هرگز كشته‌ نخواهد شد.

اي‌ عمر! بيا شمشيرت‌ را در غلاف‌ بگذار! دستي‌ را كه‌ به‌ منظور زدن‌ زني‌ (خواهرت‌) بالا كشيده‌اي‌، پايين‌ آر! بيا از شرك‌، جهالت‌، ظلم‌ و سنگدلي‌ و بي‌رحمي‌ خود، جسم‌ و روحت‌ را پاك‌ كن‌! غسل‌ كن‌ و از ناپاكي‌ دور شو! تو به‌ سوي‌ سرچشمه‌ي‌ نور در حركت‌ هستي»([[68]](#footnote-68))‌.

سخنان‌ آتشين‌ فاطمه‌ با آن‌ چهره‌ي‌ خونين‌ كه‌ از اعماق‌ قلبش‌ بيرون‌ مي‌آمد، مانند تيري‌ بر قلب‌ عمر اثر گذاشت‌ و او را قدري‌ آرام‌ كرد. گفت‌: آيا براي‌ اثبات‌ اين‌ سخنان‌تان‌ مدركي‌ داريد. سعيد با عجله‌ آيات‌ اول‌ سوره‌ي‌ طه‌ را آورد و به‌ عمر نشان‌ داد. عمر گفت‌: آن‌ را به‌ من‌ بدهيد ببينم‌ چه‌ گفته‌ است‌؟!.

سعيد و فاطمه‌ گفتند: اين‌ طوري‌ نمي‌شود، تو به‌ خاطر مشرك‌ بودن‌ پليد هستي‌ و اين‌ آيات‌ را نبايد جز انسان‌هاي‌ پاك‌ لمس‌ كنند، پس‌ ابتدا بايد غسل‌ كني‌ آن‌ وقت‌ مي‌تواني‌ آن‌ را بخواني‌...

عمر كه‌ جرقه‌هايي‌ از نور الهي‌ بر قلبش‌ تابيده‌ بود، غسل‌ كرده‌ و برگشت‌، سپس‌ آيات‌ ابتدايي‌ سوره‌ي‌ طه‌ را كه‌ به‌ تازگي‌ نازل‌ شده‌ بودند، تلاوت‌ كرد([[69]](#footnote-69)):

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿طه ١ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ٢ إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ ٣ تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى ٤ ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ ٦ وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى ٧ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ٨﴾ [طه: 1-8].

«طه! (اي‌ پيغمبر) ما قرآن‌ را براي‌ تو نفرستاده‌ايم‌ تا (از غم‌ ايمان‌ نياوردن‌ كافران‌، و نپذيرفتن‌ شريعت‌ يزدان‌) خويشتن‌ را خسته‌ و رنجور كني‌. ليكن‌ آن‌ را براي‌ پند و اندرز كساني‌ فرستاده‌ايم‌ كه‌ از خدا مي‌ترسند (و از او اطاعت‌ مي‌كنند). از سوي‌ كسي‌ نازل‌ شده‌ است‌ كه‌ زمين‌ و آسمان‌هاي‌ بلند را آفريده‌ است‌. و خداوند مهرباني‌ (قرآن‌ را فرو فرستاده‌) است‌ كه‌ بر تخت‌ سلطنت‌ (مجموعه‌ي‌ جهان‌ هستي‌) قرار گرفته‌ است‌ (و قدرتش‌ سراسر كائنات‌ را احاطه‌ كرده‌ است‌.) از آن‌ اوست‌ آنچه‌ در آسمان‌ها و آنچه‌ در زمين‌ و آنچه‌ در ميان‌ آن‌ دو و آنچه‌ در زير خاك‌ (از دفائن‌ و معادن‌) است‌. (اي‌ پيغمبر!) اگر آشكارا سخن‌ بگويي‌ (يا پنهان‌، براي‌ خدا فرق‌ نمي‌كند، و نهاني‌ (سخن‌ گفتن‌ تو با ديگران‌ را) و نهان‌تر (از آن‌ را كه‌ سخن‌ گفتن‌ تو با خودت‌ و خواطر دل‌ است‌) مي‌داند. او خداست‌ و جز خدا معبودي‌ نيست‌. او داراي‌ نام‌هاي‌ نيكو است»‌.

عمر بن‌ خطاب‌ كه‌ آيات‌ قرآن‌ تأثير فراواني‌ بر قلبش‌ گذاشته‌ بود گفت‌: مرا نزد محمد راهنمايي‌ كنيد. حضرت‌ خبّاب‌ به‌ محض‌ شنيدن‌ اين‌ سخن‌، فوراً از مخفي‌گاهش‌ بيرون‌ جهيد و گفت‌: اي‌ عمر! مژده‌ باد تو را، اميدوارم‌ دعاي‌ شب‌ جمعه‌ي‌ پيامبر در حق‌ تو قبول‌ شده‌ باشد كه‌ فرمود:

«اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب أو بعمرو بن هشام»**([[70]](#footnote-70))**.

«پروردگارا! اسلام‌ را سربلند بگردان‌ با مسلمان‌ شدن‌ عمر بن‌ خطاب‌ يا عمرو بن‌ هشام‌ (ابوجهل‌)».

سپس‌ خبّاب‌ دست‌ او را گرفته‌ و به‌ سوي‌ دارالارقم‌، جايي‌ كه‌ پيامبر ص و يارانش‌ در آنجا جمع‌ بودند، برد. و بدين‌ شكل‌ حضرت‌ سعيد و همسرش‌ فاطمه‌ ل در اسلام‌ آوردن‌ حضرت‌ عمر س نقش‌ مهمي‌ را ايفا كردند و نور ايمان‌ از منزل‌ آنان‌ و به‌ بركت‌ استقامت‌شان‌ در مقابل‌ آزار و اذيّت‌ عمر، در قلب‌ اين‌ بزرگ‌مرد تاريخ‌ تابيدن‌ گرفت([[71]](#footnote-71))‌.

حضرت سعیدس و هجرت به مدینه:

حضرت‌ سعيد س نيز از جمله‌ي‌ عاشقان‌ الهي‌ بود كه‌ با هجرتش‌ به‌ مدينه‌ي‌ منوّره‌ ثابت‌ نمود خدا، رسول‌الله ص و آئين‌ انسان‌ساز اسلام‌ را بر هر چيزي‌ ترجيح‌ مي‌دهد، حتي‌ بر شهر و ديار و زادگاهش‌. او به‌ خاطر دين‌ به‌ همراه‌ همسر ايثارگرش‌ به‌ مدينة الرسول‌ مهاجرت‌ كردند تا مشمول‌ آيات‌ الهي‌ و الطاف‌ پروردگاري‌ در مورد مهاجران‌ في‌ سبيل‌الله قرار گيرد.

سعيد و خانواده‌اش‌ در مدينه‌ي‌ منوّره‌ در منزل‌ «رفاعة بن‌ المنذر» سكني‌ گزيدند و به‌ شكلي‌ ساده‌ زندگي‌ را به‌ سر مي‌بردند.

حضرت سعیدس و جهاد در راه اسلام:

حضرت‌ سعيد س در تمامي‌ جنگ‌هاي‌ مسلمانان‌ در مقابل‌كفار و مشركان‌ شركت‌ داشته‌ و در ركاب‌ رسول‌ خدا صمجاهدت‌ها و ايثارگري‌هاي‌ فراواني‌ را از خويش‌ به‌ ثبت‌ رسانده‌است‌. او فقط‌ در جنگ‌ «بدر» حضور نداشت‌ آن‌ هم‌ نه‌ به‌ خاطرسستي‌ و تخطي‌، بلكه‌ براي‌ اجراي‌ دستور رسول‌خدا ص به‌همراهي‌ حضرت‌ طلحه‌ جهت‌ جمع‌آوري‌ اطلاعاتي‌ در مورد شام‌ به‌آنجا رفته‌ بودند. چون‌ خود رسول‌الله ص آنان‌ را فرستاده‌ بود، دروقت‌ بازگشت‌ آنان‌ كه‌ غنايم‌ بدر تقسيم‌ مي‌شد، رسول‌ خدا ص به‌هر دوي‌ آنان‌ مانند بقيه‌ي‌ مجاهدان‌ سهم‌ يك‌ مجاهد را عطا فرمود**([[72]](#footnote-72))**.

همچنين‌ سعيد و جمعي‌ ديگر از بزرگان‌ صحابه‌ در سپاه‌ اعزامي‌ براي‌ مقابله‌ با رومي‌ها حضورداشتند، همان‌ سپاهي‌ كه‌ رسول‌ اكرم‌ ص قيادت‌ و فرماندهي‌ آن‌ رابه‌ جواني‌ به‌ نام‌ «اسامه‌ بن‌ زيد» سپرد. هنگامي‌ كه‌ سپاه‌ به‌ اطراف‌مدينه‌ رسيده‌ بودند، پيامبر ص رحلت‌ فرمود، و پس‌ از شورى ومشورت‌هايي‌ با پافشاري‌ حضرت‌ ابوبكر صديق‌ س سپاه‌ راه‌خويش‌ را ادامه‌ داده‌ و به‌ سوي‌ شام‌ حركت‌ كرد. حضرت‌ سعيد سبه‌ عنوان‌ يكي‌ از سربازان‌ اسلام‌ در اين‌ جهاد حضور داشت**([[73]](#footnote-73))**‌.

حضرت‌ سعيد بعد از وفات‌ رسول‌الله ص تحت‌ فرمان‌جانشينان‌ آن‌ حضرت‌ به‌ جهاد و مقابله‌ با دشمنان‌ اسلام‌ ادامه‌ داد.ايشان‌ در محاصره‌ و فتح‌ دمشق‌ در ركاب‌ ابوعبيده‌ بن‌ جرّاح‌، يكي‌ ازفرماندهان‌ بسيار شجاع‌ سپاه‌ اسلام‌ قرار داشت‌، و نهايتاً ابوعبيده‌ اورا به‌ عنوان‌ والي‌ آنجا منصوب‌ كرد و ايشان‌ اولين‌ والي‌ مسلمانان‌ بودكه‌ در سرزمين‌ شام‌ حكم‌ مي‌راند([[74]](#footnote-74)).

سعیدس شیر جنگجو در معرکه‌ی یرموک:

شايد بتوان‌ گفت‌: چشم‌گيرترين‌ قهرماني‌هاي‌ سعيد و نقطه‌ي‌ اوج‌جانفشاني‌ او در راه‌ اسلام‌ همان‌ باشد كه‌ در نبرد يرموك‌، به‌ ثبت‌رسيده‌ است‌. بگذاريد ماجرا را از زبان‌ خودش‌ بشنويم‌:

«در نبرد يرموك‌ تعداد افراد سپاه‌ ما تقريباً بيست‌ و چهار هزار نفربود، و روم‌ براي‌ مقابله‌ با ما يكصد و بيست‌ هزار نفر بسيج‌ كرده‌ بود.آنها با گام‌هاي‌ استوار و سنگين‌ همچون‌ كوهي‌ كه‌ دستي‌ نامريي‌ آن‌ رابه‌ حركت‌ درآورد، به‌ طرف‌ ما مي‌آمدند.

در پيشاپيش‌ اين‌ ارتش‌، انبوه‌ اسقف‌ و كشيش‌ها، صليب‌ دردست‌ حركت‌ مي‌كردند، آنها با صداي‌ بلند دعا مي‌خواندند، و پشت‌سر آنها ارتش‌ آن‌ را تكرار مي‌كرد، غرش‌ صداي‌ آنان‌ بسان‌ غرش‌ رعدآسماني‌ به‌ گوش‌ مي‌رسيد.

وقتي‌ مسلمانان‌ اين‌ سپاه‌ انبوه‌ را ديدند، از كثرت‌ تعداد آنها دست‌و پاي‌ خود را گم‌ كرده‌ و هاج‌ و واج‌ شدند و بيم‌ و هراس‌ بر بعضي‌مسلط‌ شد.

در اين‌ وقت‌ ابوعبيدة بن‌ جرّاح‌ (فرمانده‌ سپاه‌)، برخاست‌ ومسلمانان‌ را به‌ شركت‌ در نبرد و مقابله‌ با دشمن‌ تشويق‌ و تحريك‌مي‌كرد، و مي‌گفت‌:

«عبادالله! انصروا الله، ينصركم‌ و يثبت‌ أقدامكم‌.

عبادالله! اصبروا ؛ فإن‌ الصبر منجأة من‌ الكفر ومرضاة للرب‌، ومدحضة للعار.

واشرعوا الرماح‌، و استتروا بالتروس‌ و الزموا الصمت‌ إلا من‌ ذكرالله ـ عزّ وجل‌ ـ في‌ أنفسكم‌، حتى‌ أمركم‌ إن‌شاء الله»([[75]](#footnote-75)).

«اي‌ بندگان‌ خدا! خداوند را ياري‌ دهيد؛ او هم‌ شما را ياور است‌ و شمارا پايمرد و ثابت‌ قدم‌ خواهد كرد.

اي‌ بندگان‌ خدا! صبر و شكيبايي‌ داشته‌ باشيد، كه‌ صبر راه‌ نجات‌ از كفراست‌ و موجب‌ رضايت‌ پروردگار، و برطرف‌ كننده‌ي‌ ننگ‌ است‌.

نوك‌ نيزه‌ها را به‌ طرف‌ دشمن‌ بگيريد، و خود را پشت‌ سپرها پنهان‌كنيد و چيزي‌ نگوييد جز ذكر خداي‌ متعال‌، آن‌ هم‌ آرام‌ و در دل‌ خود وبه‌ هيچ‌ كاري‌ دست‌ نزنيد تا فرمان‌ ندهم‌»**.**

در اين‌ وقت‌ يك‌ نفر از صفوف‌ مسلمانان‌ بيرون‌ آمد و به‌ ابوعبيده‌گفت‌:

«من‌ تصميم‌ گرفته‌ام‌ همين‌ الآن‌ جانم‌ را فدا كنم‌. آيا پيامي‌ داريد تا براي‌پيامبر ص ببرم‌؟!»**.**

گفت‌: بله‌! پيامي‌ داريم‌؛ از جانب‌ من‌ و مسلمانان‌، به‌ ايشان‌ سلام‌برسانيد، و بگو: «يا رسول‌ الله! آنچه‌ را كه‌ خدا به‌ ما وعده‌ داده‌ بود، به‌ حق‌يافتيم»‌.

سعيد در ادامه‌ گويد:

«به‌ محض‌ اينكه‌ سخنانش‌ را شنيدم‌، او را ديدم‌ شمشيرش‌ را ازنيام‌ كشيد و به‌ ملاقات‌ دشمنان‌ خدا رفت‌، من‌ هم‌ خود را به‌ زمين‌انداختم‌ و روي‌ زانويم‌ خيز برداشتم‌، و با نيزه‌ جلو رفتم‌، و اولين‌ سواررا زدم‌ كه‌ به‌ ما حمله‌ور بود، آن‌گاه‌ خيز برداشته‌ و به‌ طرف‌ دشمن‌پريدم‌، و ترس‌ و خوف‌ را از قلب‌ بيرون‌ راندم‌، مردم‌ هم‌ به‌ مقابله‌ي‌روم‌ برخاستند، و به‌ نبرد با آنان‌ ادامه‌ دادند، تا اينكه‌ خداوند پيروزي‌را از آن‌ مسلمانان‌ كرد»**([[76]](#footnote-76))**.

حبيب‌ بن‌ سلمة س گويد: «در روز يرموك‌ همگي‌ از اقدام‌ سعيدهولناك‌ شده‌ و برايش‌ نگران‌ شديم‌، اما او چون‌ به‌ خاطر خدا اين‌ كار را كرده‌بود، مانند يك‌ شير در مقابل‌ دشمنان‌ مي‌جهيد و آنان‌ را از پاي‌ درمي‌آورد...»**([[77]](#footnote-77)).**

سعید از دیدگاه رسول اللهص:

حضرت‌ عبدالله‌ بن‌ ظالم‌ تميمي‌ روايت‌ مي‌كند كه‌ از حضرت‌سعيد بن‌ زيد شنيدم‌ كه‌ مي‌فرمود: گواهي‌ مي‌دهم‌ كه‌ علي‌ بن‌ ابي‌طالب‌ ازاهل‌ بهشت‌ است‌. پرسيدم‌: چگونه‌؟ توضيح‌ بده‌! فرمود: او جزو نُه‌ نفري‌ است‌كه‌ اگر بخواهي‌ نام‌ همه‌ آنها را برايت‌ مي‌گويم‌، سپس‌ گفت:‌ ما بر روي‌ كوه‌ حراءبوديم‌ كه‌ كوه‌ به‌ لرزه‌ درآمد:

أَن‌ِّ النِّبي‌ِّ ص قال‌: **«**اثْبُتْ حِرَاءُ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلاَّ نَبِىٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ. وَ عَلَيه‌ رَسُولُ اللهِ ص وَأَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَلِىٌّ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَسَعْدٌ، وَأَنَا (سَعيْد بن‌ زيد)**»([[78]](#footnote-78)).**

رسول‌الله‌ با نُه‌ نفر از يارانش‌ بر روي‌ كوه‌ حراء بود كه‌ كوه‌ به‌ لرزه‌افتاد. پيامبر ص فرمودند: «آرام‌ بگير اي‌ حراء! زيرا كه‌ بر روي‌ توغير از نبي‌ّ و صدَّيق‌ و شهيد كسي‌ ديگر قرار ندارد. سعيد فرمود: نُه‌ نفرهمراه‌ رسول‌ الله‌ ابوبكر، عمر، عثمان‌، علي‌، طلحه‌، زبير، عبدالرحمن‌،سعد و خود من‌ بودند».

امام‌ ذهبي‌ همين‌ حديث‌ را به‌ اسناد رياح‌ بن‌ حارث‌ به‌ گونه‌اي‌ ديگرنقل‌ مي‌كنند كه‌ حضرت‌ رياح‌ فرمودند:

«مغيره‌ بن‌ شعيب‌ در ميان‌ اهل‌ كوفه‌ در مسجدي‌ بزرگ‌ حاضر بودكه‌ مردي‌ از اهل‌ كوفه‌ شروع‌ به‌ دشنام‌ دادن‌ به‌ حضرت‌ علي‌ بن‌ابيطالب‌ كرد. سعيد س گفت‌: اي‌ مغيره‌! آيا نمي‌شنوي‌ كه‌ به‌اصحاب‌ رسول‌الله‌ ص اهانت‌ مي‌شود! در حالي‌ كه‌ رسول‌ خدا صدر مورد او و نُه‌ نفر ديگر فرمودند اينها بهشتي‌اند:

«ابوبكر في‌ الجَنّة وعمر في‌ الجَنّة، وعثمان‌ في‌ الجَنّة، وطلحة في‌ الجَنّة، والزبير في‌ الجَنّة، وعبدالرَّحمن‌ في‌ الجَنّة، و سعد بن‌ أبي‌ وقاص‌ في‌ الجَنّة، وَأَبوعُبَيدَة بن‌ الْـجَرَّاح‌ في‌ الْـجَنّة، والتِّاسع‌ُ من‌َ الـْمُؤمنين‌َ في‌ الْجنَّةِ».

سپس‌ گفت:‌ اي‌ عبدالله‌! اگر بخواهي‌ نام‌ نهمين‌ نفر را هم‌ برايت‌ذكر خواهم‌ كرد. در آن‌ لحظه‌ مردم‌ داخل‌ مسجد سر و صدا كرده‌ وگفتند: اي‌ سعيد! تو را به‌ خاطر خدا بگو نهمين‌ نفر چه‌ كسي‌ بود؟ سعيد گفت‌:شما گفتيد به‌ خاطر خدا و خدا بسيار بزرگ‌ است‌، لذا به‌ خاطر خدا اسمش‌ را بيان‌مي‌كنم‌. نهمين‌ نفر، من‌ يعني‌ سعيد بن‌ زيد هستم‌.

حضرت سعیدس و هشدار به ظالمان:

حضرت‌ سعيد س از رسول‌ خدا ص حديث‌ مهمي‌ را نقل‌ مي‌كند كه‌ در صحيح‌ بخاري‌ در «باب‌ المظالم‌» ذكر شده‌ است‌ و اين‌ حديث‌ هشدار خوبي‌ براي‌ آناني‌ است‌ كه‌ به‌ ناحق‌ مال‌ ديگران‌ را بالا مي‌كشند و بر بينوايان‌ ظلم‌ مي‌كنند.

عن‌ سعيد س قَدْ سَمعْت‌ُ رسول‌َ الله ص يَقُول‌ُ:

«مَنْ‌ ظَلَمَ‌ شِبْرَاً من‌ أرْضٍ‌ طوَّقَه‌ُ يوم‌َ القيامَةِ مِنْ‌ سَبْع‌ أَرْضِيْن‌َ وَمَن‌ْ قُتل‌َ دون‌َ مَالِه‌ فَهُوَ شَهيدٌ»([[79]](#footnote-79)).

سعيد س گويد: از پيامبر ص شنيدم‌ كه‌ مي‌فرمود: «هر كس‌ يك‌ وجب‌ زمين‌ را به‌ ناحق‌ از ديگري‌ غصب‌ نمايد، خداوند در روز قيامت‌ هفت‌ زمين‌ (آتش‌) بر گردن‌ او سوار مي‌كند، و هر كس‌ به‌ خاطر مالش‌ كشته‌ شود، شهيد به‌ شمار مي‌آيد».

پس‌ بايد تمامي‌ ظالمان‌ گوش‌ به‌ زنگ‌ باشند كه‌ پروردگار به‌ آساني‌ از آنان‌ نمي‌گذرد و روزي‌ فرا خواهد رسيد كه‌ مظلومان‌ حق‌شان‌ را بستانند، اما آن‌ روز براي‌ ظالمان‌، روز بدبختي‌ و سيه‌رويي‌ است‌.

﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: 227].

«و كساني‌ كه‌ ستم‌ مي‌كنند خواهند دانست‌ كه‌ بازگشت‌شان‌ به‌ كجا و سرنوشت‌شان‌ چگونه‌ است‌؟!».

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعۡمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمۡ لِيَوۡمٖ تَشۡخَصُ فِيهِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ ٤٢﴾ [ابراهیم: 42].

 «(اي‌ پيغمبر!) گمان‌ مبر كه‌ خدا از كارهايي‌ كه‌ ستمگران‌ مي‌كنند بي‌خبر است‌ (نه‌، بلكه‌ مجازات‌) آنان‌ را به‌ روزي‌ حوالت‌ مي‌كند كه‌ چشم‌ها در آن‌ (از خوف‌ و هراس‌ چيزهايي‌ كه‌ مي‌بينند) باز مي‌ماند».

سعیدس مستجاب الدعوة:

حضرت‌ سعيد س نيز يكي‌ از افرادي‌ بود كه‌ اگر دست‌ به‌ دعا بر مي‌داشت‌ و چيزي‌ را از خداوند درخواست‌ مي‌كرد، پروردگار توانا دعايش‌ را رد نمي‌فرمود و درخواستش‌ را مي‌پذيرفت‌.

به‌ عنوان‌ نمونه‌، به‌ روايت‌ هشام‌ بن‌ عروه‌ مراجعه‌ مي‌كنيم‌. هشام‌ از پدرش‌ روايت‌ مي‌كند كه‌:

«أَروي‌» دختر اويس‌، ادعا مي‌كرد كه‌ سعيد بخشي‌ از زمين‌ او را غصب‌ كرده‌ و آن‌ را به‌ ملك‌ خود افزوده‌ است‌. او اين‌ موضوع‌ را در محضر مسلمانان‌ تكرار مي‌كرد و از آن‌ سخن‌ مي‌گفت‌. سپس‌ شكايت‌ آن‌ را پيش‌ مروان‌ بن‌ حكم‌، والي‌ مدينه‌ برد. مروان‌ چند نفر را نزد سعيد فرستاد كه‌ با او صحبت‌ كنند. اين‌ شايعه‌ بر شاگرد مخلص‌ رسول‌ خدا ص سخت‌ آمد و گفت‌:

«گمان‌ مي‌كنيد به‌ او ظلم‌ مي‌كنم‌! چگونه‌ به‌ او ظلم‌ مي‌كنم‌؟! من‌ كه‌ شنيدم‌ از پيامبر ص مي‌فرمود: «هر كس‌ يك‌ وجب‌ زمين‌ را غصب‌ كند، به‌ امر خداوند در روز قيامت‌ تا هفت‌ طبق‌ آتش‌ به‌ گردنش‌ طوق‌ مي‌شود».

مروان‌ در اين‌ لحظه‌ گفت‌: «بعد از گفتن‌ اين‌ حديث‌ ديگر بيّنه‌اي‌ از تو نمي‌خواهيم»‌.

حضرت‌ سعيد س گفت‌: «پروردگارا! اين‌ زن‌ گمان‌ مي‌كند من‌ به‌ او ظلم‌ كرده‌ام‌، اگر دروغ‌ مي‌گويد، او را نابينا كن‌، و در چاهي‌ بينداز كه‌ بر سر آن‌ با من‌ نزاع دارد. و حق‌ مرا طوري‌ مشخص‌ و روشن‌ فرما كه‌ مسلمانان‌ بدانند من‌ به‌ او هيچ‌ ظلمي‌ نكرده‌ام‌»**([[80]](#footnote-80))**.

طولي‌ نكشيد كه‌ در درّه‌ي‌ عقيق‌ سيلي‌ جاري‌ شد كه‌ هرگز چنان‌ سيلي‌ جاري‌ نشده‌ بود، و بر اثر سيل‌ حد زمين‌ مورد نزاع‌ كشف‌ و معلوم‌ شد و براي‌ مسلمانان‌ مشخص‌ شد كه‌ سعيد راست‌ گفته‌ است‌.

يك‌ ماه‌ بعد از آن‌، زن‌، بينايي‌اش‌ را از دست‌ داد، و در حالي‌ كه‌ در زمينش‌ مي‌گشت‌، به‌ قعر چاه‌ افتاد.

عبدالله بن‌ عمر ب گفته‌ است‌: «وقتي‌ ما بچه‌ بوديم‌ مي‌شنيديم‌، كه‌ مي‌گفتند: «خدا مانند أروي‌ كورت‌ كند»**([[81]](#footnote-81))**.

چگونه‌ دعايش‌ قبول‌ نمي‌افتد در حالي‌ كه‌ رسول‌ خدا ص فرمود: «از دعاي‌ مظلوم‌ بترسيد، كه‌ بين‌ مظلوم‌ و خداوند حجابي‌ وجود ندارد».

آن‌ هم‌ وقتي‌ مظلوم‌، سعيد بن‌ زيد، يكي‌ از ده‌ يار بهشتي‌ پيامبر ص، يكي‌ از مجاهدان‌ راه‌ اسلام‌، و يكي‌ از پيشگامان‌ نخستين‌ اسلام‌ باشد.

حضرت سعیدس و روایت حدیث:

حضرت‌ سعيد بن‌ زيد س نيز همچون‌ بقيه‌ي‌ شاگردان‌ پيامبر صبعضي‌ از احاديث‌ صحيح‌ را براي‌ امت‌ اسلامي‌ روايت‌ نموده‌ است‌.48 حديث‌ از رسول‌الله ص از طريق‌ ايشان‌ نقل‌ شده‌ است‌.

به‌ عنوان‌ نمونه‌ حديث‌ هشدار به‌ ظالمان‌ كه‌ نقل‌ كرديم‌ و نيزحديث‌ عشره‌ مبشّره‌ از طريق‌ ايشان‌ روايت‌ شده‌ است‌.

عَن‌ سعيدٍ س: اَن‌َّ النّبي‌َّ ص قال‌:

«أبوبكر في‌ الجَنّة وعمر في‌ الجَنّة، وعثمان‌ في‌ الجَنّة، وعلي‌ في‌ الجَنّة، وطلحة في‌ الجَنّة، والزبير في‌ الجَنّة، وعبدالرِّحمن‌ بن‌ عوف‌ في‌ الجَنّة، وسعد بن‌ أبي‌وقاص‌ في‌ الجَنّة، وسعيد في‌الجنّة، و أبوعبيدة بن‌ الجرّاح‌ في‌الجَنَّة»**([[82]](#footnote-82)).**

پيامبر ص فرمود: «ابوبكر، عمر، عثمان‌، علي‌، طلحه‌، زبير، سعد،سعيد، عبدالرحمن‌ بن‌ عوف‌ و ابوعبيده‌ بهشتي‌ هستند».

سعيد بن‌ حبيب‌ **:** گويد:

اين‌ ده‌ نفر با پيامبر ص در يكجا خواهند بود؛ چراكه‌ اينان‌ در جنگ‌هادر جلو پيامبر ص و در نمازها پشت‌ سر آن‌ حضرت‌ صقرار داشتند. واينها كساني‌ هستند كه‌ از سوي‌ شخصيّتي‌ مژده‌ي‌ بهشت‌ را دريافت‌ كرده‌اند كه‌از روي‌ هوي‌ و خواهش‌ نفس‌ سخن‌ نمي‌گويد، بلكه‌ هر آنچه‌ مي‌گويد وحي‌خداوندي‌ است‌. پس‌ اين‌ ده‌ نفر را ده‌يار بهشتي‌ «عشره‌ مبشّره‌» گويند**([[83]](#footnote-83))**.

هگامه‌ی کوچ فرا رسید:

حضرت‌ سعيد س پس‌ از چند دهه‌ مبارزه‌ و جهاد، ارشاد و تبليغ‌ و... نداي‌ پروردگارش‌ را لبيك‌ گفت‌، كه‌ او را به‌ سوي‌ خويش‌ و به‌ دخول‌ در جمع‌ همرزمان‌ پيشين‌ و نيز هم‌ مجلس‌ شدن‌ با سرورش‌ فرا مي‌خواند:

﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ٢٧ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ ٢٨ فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي ٢٩ وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي ٣٠﴾ [الفجر: 27-30].

«[به هنگام مرگ به روح مؤمن گفته شود] اى نفس آرام گيرنده \* خشنود خدا پسند به سوى پروردگارت باز گرد \* و در زمره بندگان [نيك‏] من در آى \* و [نيز] به بهشت من در آى».

حضرت‌ سعيد بن‌ زيد س در سال‌ 50 هجري‌ در سن‌ 73 سالگي‌ در محلي‌ خارج‌ از مدينه‌ به‌ اسم‌ «عقيق‌» وفات‌ يافت‌. حضرت‌ عبدالله بن‌ عمر ـ ك ـ يا سعد بن‌ ابي‌وقاص س‌ ايشان‌ را غسل‌ داده‌ و سپس‌ در قبرستان‌ بقيع‌ به‌ خاك‌ سپردند([[84]](#footnote-84)).

حضرت سعید بن زیدس در یک نگاه

\* از پیشگامان نخستین اسلام.

\* از مهاجران‌ راه‌ اسلام‌.

  \* يكي‌ از عشره‌ مبشّره‌.

  \* يكي‌ حاضران‌ بر كوه‌ حراء.

  \* مجاهد بزرگ‌ اسلام‌.

  \* يكي‌ از مسبَّبان‌ مسلمان‌ شدن‌ حضرت‌ عمر س.

  \* از فرماندهان‌ سپاه‌ اسلام‌ در فتح‌ شام‌.

  \* اولين‌ والي‌ شام‌ در اسلام‌.

  \* يكي‌ از مشاوران‌ صدّيق‌ حضرت‌ ابوبكر و عمر ك.

  \* يكي‌ از مستجاب‌ الدعوات‌.

**منابع‌ و مآخذ:**

ـ قرآن‌ كريم‌: با ترجمه‌ دكتر مصطفي‌ خرّمدل‌.

ـ صحيح‌ بخاري‌: امام‌ محمد بن‌ اسماعيل‌ بخاري‌، دارالارقم‌ بيروت‌.

ـ صحيح‌ مسلم‌: امام‌ أبوالحسين‌ مسلم‌ نيشابوري‌، دار احياء التراث‌.

ـ سنن‌ ترمذي‌: امام‌ محمد بن‌ عيسي‌ ترمذي‌، دارالفكر.

ـ مُسند احمد: امام‌ أحمد بن‌ حنبل‌، درالفكر.

ـ مشكاة المصابيح‌: علامه‌ خطيب‌ تبريزي‌، دارالكتب‌ العلمية.

ـ البداية والنهاية: حافظ‌ أبوالفداء إسماعيل‌ بن‌ كثير، دارالتقوي.‌

ـ أسد الغابة في‌ معرفة الصحابة: عزّالدين‌ ابن‌ اثير جزري‌، درالفكر.

ـ حياة الصحابة: شيخ‌ يوسف‌ كاندهلوي‌، دار إحياء التراث‌ العربي‌.

ـ الإصابة في‌ تمييز الصحابة: شيخ‌ ابن‌ حجر عسقلاني‌، دارالكتب‌ العربي‌.

ـ الطبقات‌ الكبري‌: ابن‌ سعد، دارالفكر.

ـ سير أعلام‌ النبلاء: امام‌ شمس‌الدين‌ ذهبي‌، مؤسسة الرسالة.

ـ رجال‌ حول‌ الرسول‌: خالد محمد خالد، دارالفكر.

ـ شباب‌ حول‌ الرسول‌، لجنة التحقيق‌ في‌ دار القلم‌ العربي‌ بحلب‌.

ـ صور من‌ حياة الصحابة، رأفت‌ باشا، مؤسسة الرسالة.

ـ أنيس‌ الطالبين‌، صفوك‌ سعدالله المختار، مكتبة النهضة، بغداد.

ـ أصحاب‌ الرسول‌: ابوعمار محمود المصري‌، دارالتقوي‌.

ـ مختصر زندگاني‌ ياران‌ پيامبر ص، رأفت‌ پاشا، سيد طاهر حسيني‌، احسان‌.

ـ داستان‌ زندگي‌ حضرت‌ عمر س، شيخ‌ علي‌طنطاوي‌، ابوبكر حسن‌زاده‌، كردستان‌.

ـ پيام‌ سيره‌ نبوي‌ به‌ مردم‌ عصر حاضر، امام‌ سيد ابوالحسن‌ ندوي‌، ترجمه‌ عبدالقادر دهقان‌، صديقي‌ زاهدان‌.

1. - أسد الغابة: ج‌2، ص‌232. [↑](#footnote-ref-1)
2. - الإصابة: ج‌2، ص‌30. [↑](#footnote-ref-2)
3. - عمالقة الإسلام‌: ج‌3، ص‌3. [↑](#footnote-ref-3)
4. - صور من‌ حياة الصحابة‌: ص‌ 220-219. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الرياض‌ النضرة: ج‌4، ص‌276. [↑](#footnote-ref-5)
6. - بخاري‌: 3727. ابن‌ ماجه‌: 132. امام‌ احمد در مسندش‌ «في‌ فضائل‌ الصحابة»: 1320. [↑](#footnote-ref-6)
7. - صور من‌ حياة الصحابة: ص‌ 291. [↑](#footnote-ref-7)
8. - مسلم‌: 1748 (الفضائل‌). احمد: ج‌1، ص‌ 181. ترمذي‌: 3188. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سيره‌ ابن‌هشام‌: ج‌1، ص‌ 595-594. الاصابة: ج‌4، ص‌164. اصحاب‌ الرسول‌: ص‌ 249. - ابن هشام بعد از نقل شعر فوق می گوید که اکثر دانشمندان شعر باين نظر اند كه اين شعر از سعد س نيست. (تصحیح کننده) [↑](#footnote-ref-9)
10. - بخاري‌: 2885 (الجهاد). مسلم‌: 2410 (الفضائل‌). [↑](#footnote-ref-10)
11. - مستدرك‌ حاكم‌: ج‌3، ص‌ 498. اصحاب‌ الرسول‌ ص: ص‌ 248. [↑](#footnote-ref-11)
12. - أصحاب‌ الرسول‌ ص: ص‌ 249. [↑](#footnote-ref-12)
13. - عمالقة الإسلام‌: ج‌3، ص‌ 18-17. [↑](#footnote-ref-13)
14. - طبراني‌ آن‌ را روايت‌ كرده‌ و ابن‌ حجر هيتمي‌ در المجمع‌: 14851 آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-14)
15. - بخاري‌: 755، مسلم‌: 453، أصحاب‌ الرسول‌ ص: ص‌ 250. [↑](#footnote-ref-15)
16. - عمالقة الإسلام‌: ج‌3، ص‌ 13. [↑](#footnote-ref-16)
17. - متفق‌ عليه‌، رواه‌ الشيخان‌. [↑](#footnote-ref-17)
18. - مستدرك‌ حاكم‌: ج‌ 3، ص‌ 500، أصحاب‌ الرسول‌ ص: ص‌ 251. [↑](#footnote-ref-18)
19. - مختصري‌ از زندگاني‌ ياران‌ پيامبرص: ص‌ 222. [↑](#footnote-ref-19)
20. - بخاري‌: 2905 (الجهاد)، مسلم‌: 1876 (الفضائل‌). [↑](#footnote-ref-20)
21. - مسلم‌: 2412، باب‌ مناقب‌ سعد س. [↑](#footnote-ref-21)
22. - أصحاب‌ الرسول‌ ص: 252. [↑](#footnote-ref-22)
23. - عمالقة الإسلام‌: ج‌3، ص‌ 21، أنيس‌ الطالبين‌: ص‌ 134، أصحاب‌ الرسول‌: ص‌ 252، صور من‌ حياة الصحابة. [↑](#footnote-ref-23)
24. - صور من‌ حياة الصحابة: ص‌ 223. [↑](#footnote-ref-24)
25. - پيام‌ سيره‌ نبوي‌ به‌ مردم‌ عصر حاضر: ص‌ 49-46. [↑](#footnote-ref-25)
26. - أنيس‌ الطالبين‌: ص‌ 135. [↑](#footnote-ref-26)
27. - پيام‌ سيره‌ نبوي‌ به‌ مردم‌ عصر حاضر: ص‌ 46. [↑](#footnote-ref-27)
28. - أعلام‌ الصحابة: ج‌2، ص‌ 41-21. البداية والنهاية. أنيس‌ الطالبين‌ و... [↑](#footnote-ref-28)
29. - أنيس‌ الطالبين‌: ص‌ 138. [↑](#footnote-ref-29)
30. - البداية و النهاية: ج‌ 7، ص‌74. [↑](#footnote-ref-30)
31. - طبري‌: ج‌4، ص‌ 48. [↑](#footnote-ref-31)
32. - البداية و النهاية: ج‌7، ص‌ 84-78. [↑](#footnote-ref-32)
33. - رفع‌ الخفاء شرح‌ ذات‌ الشفاء: ج‌2، ص‌ 207-206. [↑](#footnote-ref-33)
34. - البداية و النهاية: ج‌7، ص‌ 92-91. [↑](#footnote-ref-34)
35. - جريان‌ مفصّل‌ اين‌ دو واقعه‌ را در اثر ديگر نگارنده‌ به‌ نام‌ «حقايقي‌ از جمل‌ و صفين‌» مطالعه‌ كنيد. [↑](#footnote-ref-35)
36. - أصحاب‌ الرسول‌: ص‌ 260 به‌ نقل‌ از مجمع‌الزوائد: ج‌7، ص‌ 299. [↑](#footnote-ref-36)
37. - مسند احمد: ج‌1، ص‌ 177. حلية الأولياء: ج‌1، ص‌ 94. [↑](#footnote-ref-37)
38. - رجال‌ أنزل‌ الله فيهم‌ قرآناً: ج‌1، ص‌ 159. [↑](#footnote-ref-38)
39. - بخاري‌: ح‌ 4059. مسلم‌: ح‌ 2411. ترمذي‌: ح‌ 3755. ابن‌ ماجه‌: ح‌ 129. مسند احمد: ج‌1، ص‌ 124. [↑](#footnote-ref-39)
40. - بخاري‌: ح‌ 2885. مسلم‌: ح‌ 2410، 49. ترمذي‌: ح‌ 3756. مسند احمد: ج‌1، ص‌391. [↑](#footnote-ref-40)
41. - ترمذي‌: ح‌ 3751. [↑](#footnote-ref-41)
42. - شرح‌ السنة للبغوي‌: ح‌ 3922. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ترمذي‌: ح‌ 3752. [↑](#footnote-ref-43)
44. - مسلم‌: ح‌ 2412. الرياض‌ النضرة‌: ج‌4،ص‌ 279. أصحاب‌ الرسول‌: ص‌ .252. [↑](#footnote-ref-44)
45. - سير أعلام‌ النبلاء: ج‌1،ص‌ 108. رجال‌ حول‌ الرسول‌: ص‌ 76. [↑](#footnote-ref-45)
46. - رجال‌ حول‌ الرسول‌: ص‌ 76. [↑](#footnote-ref-46)
47. - بخاري‌: ح‌ 3727، ابن‌ماجه‌: ح‌ 132. [↑](#footnote-ref-47)
48. - بخاري‌: ح‌ 3728، مسلم‌: 2966، ترمذي‌: ح‌ 2365، ابن‌ماجه‌: ح‌ 131، مسند احمد: ج‌1، ص‌ 174. [↑](#footnote-ref-48)
49. - الإصابة في‌ تمييز الصحابه‌: ج‌2، ص‌31. [↑](#footnote-ref-49)
50. - أعلام‌ الصحابة: ج‌ 2، ص‌ 43-42. [↑](#footnote-ref-50)
51. - أسد الغابة: ج‌2، ص‌ 368. [↑](#footnote-ref-51)
52. - الرياض‌ النضرة: ج‌4، ص‌285. [↑](#footnote-ref-52)
53. - سير أعلام‌ النبلاء: ج‌ 1، ص‌ 102. [↑](#footnote-ref-53)
54. - الرياض‌ النضرة: ج‌ 4، ص‌287. [↑](#footnote-ref-54)
55. - الرياض‌ النضرة: ج‌ 4، ص‌287. [↑](#footnote-ref-55)
56. - سير اعلام‌ النبلاء: ج‌1، ص‌93. أسدالغابة: ج‌2، ص‌ 235. [↑](#footnote-ref-56)
57. - الرياض‌ النضرة: ج‌ 4، ص‌ 280. [↑](#footnote-ref-57)
58. - مستدرك‌ حاكم‌: ج‌3، ص‌ 496، مجمع‌ الزوائد: ج‌3، ص‌ 25. [↑](#footnote-ref-58)
59. - طبقات‌ ابن‌سعد: ج‌3، ص‌ 104 به‌ نقل‌ از امام‌ ذهبي‌. [↑](#footnote-ref-59)
60. - صفة الصفوة: ج‌1، ص‌ 147. اصحاب‌ الرسول‌: ص‌ 263. [↑](#footnote-ref-60)
61. - شباب‌ حول‌ الرسول‌: ص‌ 83.. [↑](#footnote-ref-61)
62. - أصحاب‌ الرسول‌: ص‌ 265. [↑](#footnote-ref-62)
63. - صور من‌ حياة الصحابة «حكاية سعيد». اصحاب‌ الرسول‌: ص‌ 267-265. [↑](#footnote-ref-63)
64. - شباب‌ حول‌ الرسول‌: ص‌ 85. [↑](#footnote-ref-64)
65. - زندگي‌ ياران‌ پيامبر ص: ص‌ 185. [↑](#footnote-ref-65)
66. - داستان‌ زندگي‌ حضرت‌ عمر س: ص‌ 7. [↑](#footnote-ref-66)
67. - طبقات‌ ابن‌ سعد: ج‌3، ص‌ 268-267. [↑](#footnote-ref-67)
68. - داستان‌ زندگي‌ حضرت‌ عمر س: ص‌ 10-9. [↑](#footnote-ref-68)
69. - شباب‌ حول‌ الرسول‌: ص‌ 87-86.. [↑](#footnote-ref-69)
70. - ترمذي‌: ح‌ 2907. [↑](#footnote-ref-70)
71. - جريان‌ مفصّل‌ و زيباي‌ اسلام‌ آوردن‌ حضرت‌ عمر و قهرماني‌هايش‌ را در «زندگاني‌ حضرت‌ عمر، نوشته‌ي‌ شيخ‌ طنطاوي‌، ترجمه‌ استاد ابوبكر حسن‌زاده‌، و همچنين‌ جامعه‌گرايي‌ حضرت‌ عمر بن‌ خطاب‌، و سيماي‌ صادق‌ فاروق‌ اعظم‌ و... مطالعه‌ بفرماييد. [↑](#footnote-ref-71)
72. - سيرة ابن‌هشام‌: ج‌1، ص‌ 684. أسدالغابة: ج‌2، ص‌ 253. [↑](#footnote-ref-72)
73. - شباب‌ حول‌ الرسول‌: ص‌ 90-89. [↑](#footnote-ref-73)
74. - شباب‌ حول‌ الرسول‌: ص‌ 93. [↑](#footnote-ref-74)
75. - اصحاب‌ الرسول‌: ص‌ 270-269. [↑](#footnote-ref-75)
76. - صور من‌ حياة الصحابة: ص‌ 158-155. [↑](#footnote-ref-76)
77. - تاريخ‌ ابن‌عساكر: ج‌1، ص‌ 541. اصحاب‌ الرسول‌: ص‌ 270. [↑](#footnote-ref-77)
78. - ابوداود: ح‌ 4648. مسند احمد: ج‌1: ص‌ 189-187. اسدالغابة: ج‌2، ص‌ 255. [↑](#footnote-ref-78)
79. - بخاري‌: باب‌ المظالم‌، ح‌ 2452، أسدالغابة: ج‌2، ص‌ 254. [↑](#footnote-ref-79)
80. - اصحاب‌ الرسول‌: ص‌ 268 به‌ نقل‌ از مسلم‌: ح‌ 1231. [↑](#footnote-ref-80)
81. - مختصري‌ از زندگاني‌ ياران‌ پيامبر ص: ص‌ 187. [↑](#footnote-ref-81)
82. - ابن‌ماجه‌: ح‌ 133. و ترمذي‌ از طريق‌ عبدالرحمن‌ بن‌ عوف‌: ح‌ 3747. مسند احمد: ج‌1، ص‌ 193. [↑](#footnote-ref-82)
83. - شباب‌ حول‌ الرسول‌: ص‌ 94. [↑](#footnote-ref-83)
84. - اسدالغابة: ج‌2، ص‌ 255. اصحاب‌ الرسول‌: ص‌ 270. [↑](#footnote-ref-84)